

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۲)

مبانی اخلاق در آیات و روایات
جلد دوم

بیانات

حضرت علامه آیه الله العظمی
حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی
قدّس الله نفسه الزکیة

مقدمه و تصحیح

حضرت آیه الله حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

حدیث قدسی:

«یا عیسی، اَطْبِ لِي قَلْبِكَ وَاكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ!»

”ای عیسی، قلبت را برای من پاک کن و من را در مکان‌های خلوت و حالات خلوت، زیاد یاد کن!“

الكافی، ج ۸، ص ۱۴۱.

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات
مبانی اخلاق در آیات و روایات (۲)

صفحه

عنوان

مجلس چهاردهم:

ملاک ارزش عمل (۱)

۴۸ - ۱۷

۱۹ میزان ارزش انسان براساس تقوا
۲۰ معیار ارزش عمل انسان براساس نیت او
۲۲ نقد شبهه‌ای پیرامون ارزش اختراعات مهم در خدمت به بشریت و کارهای خیر غیر مسلمانان
۲۳ بررسی مضرات ضد بشریت برخی اختراعات و اکتشافات بزرگ به واسطه سوءاستفاده از آنها
۲۴ تحلیل نیات و أغراض مخترعین و مکتشفین غیر مسلمان
۲۵ اجر دانشمندان بر طبق منظور و غرضشان از اختراعات و اکتشافات
۲۷ اجر و پاداش اعمال براساس نیت و مقصود افراد
 حیات جاهلی به واسطه حرکت در مسیر اهواء نفسانی و حیات طیبه به واسطه حرکت به سوی
۳۰ حق (ت)
۳۱ علت خلود در جهنم یا بهشت
۳۴ ملاک الهی بودن نیت و مقصود علما و دانشمندان
۳۵ تفاوت میزان ارزش عمل در عالم اعتبار و در عالم حقیقت
۳۷ جاودانگی در بهشت یا جهنم به سبب نیت بر تداوم عمل ثواب یا ارتکاب معصیت در دنیا
۳۹ کیفیت عدل خداوند در محاسبه اعمال انسان
۳۹ روایت جابر از پیغمبر اکرم درباره معیت با یک قوم و عملشان به واسطه محبت به آنها

- شرح حال و علو مقام جابر بن عبدالله انصاری و عطیة کوفی ۴۰
 اسرار غسل و إحرام بستن جابر قبل از زیارت حضرت سیدالشهدا در روز اربعین ۴۲
 مناجات جابر با حضرت اباعبدالله الحسین ۴۴
 علت معیت جابر با اصحاب امام حسین در فداکاری‌ها و جانفشانی‌های روز عاشورا ۴۵

مجلس پانزدهم:

ملاک ارزش عمل (۲)

۶۴ - ۴۹

- خطبة اوّل عید سعید فطر ۵۱
 خطبة دوّم عید سعید فطر ۵۲
 ملاک ارزش عمل نزد اهل دنیا و نزد خداوند ۵۳
 معنای قلب سلیم ۵۴
 معنای ریای در عبادت ۵۵
 ارزش عمل انسان براساس نیت او ۵۶
 لزوم تواضع به خاطر خدا ۵۷
 پاداش اعمال براساس هدف و مقصود انسان ۵۸
 ضرورت شکر نعمت هدایت و توفیقات الهی ۶۰
 وجوب وصول به اعلیٰ درجات قرب الهی به سبب وجود قابلیت آن در همه مکلفین ۶۱
 رابطه حقیقت ولایت و عید فطر ۶۱
 سعادت ابدی در تبعیت از محمد و آل محمد ۶۲

مجلس شانزدهم:

لزوم وحدت و اخوت بین مسلمانان

۸۰ - ۶۵

- خطبة اوّل عید سعید فطر ۶۷
 خطبة دوّم عید سعید فطر ۶۸
 ضرورت وصول به بالاترین مراتب تقوا ۶۸
 لزوم شکر نعمت اسلام ۶۹
 دعوت پیامبر به اتحاد بین مسلمین ۷۱

- روایت پیغمبر در تمثیل مؤمن به منزله سر نسبت به پیکره جامعه مسلمین ۷۱
- تأکید پیامبر به لزوم وجود رابطه برادری در جامعه مسلمانان ۷۴
- روایت رسول خدا در تمسک به قرآن هنگام مواجهه با شبهات ۷۷
- کیفیت تلاوت و تدبیر در آیات قرآن ۷۹

مجلس هفدهم:

استجابات دعای عامه مردم به واسطه طلب حقیقی و اتکای به خدا

۸۱ - ۹۳

- ۸۳ خطبه اوّل عید سعید فطر
- ۸۴ خطبه دوّم عید سعید فطر
- ۸۴ چند حکایت پر معنا از ملا نصرالدین
- ۸۵ حکایت ملا نصرالدین در استجابات دعای عامه مردم
- ۸۶ حکایت دعای باران و نماز استسقاء آیه الله خوانساری و مردم قم
- ۸۸ نماز استسقاء رسول خدا
- ۸۸ استجابات دعای عامه مردم به واسطه نفس درخواست حقیقی و اتکای به خدا
- ۸۹ اشتباه سیّد جمال الدین اسدآبادی در اتکای به خود در قبال اتکای به خدا
- ۹۰ نظریه سخیف مرحوم اسدآبادی درباره جایگاه تعقل در اسلام
- ۹۲ نقد افکار مبنی بر تجلّد دینی

مجلس هجدهم:

منطق متعالی اسلام در برابری انسانها

۹۵ - ۱۱۲

- ۹۷ منطق استعمارگران و مستکبران مدعی دیپلماسی مبنی بر غلبه زور و قدرت
- ۹۹ تقوا ملاک برتری در اسلام
- ۱۰۰ علت اختلاف نژاد و تفاوت انسانها
- ۱۰۰ تقابل ملاک برتری در اسلام با منطق اهل دنیا
- ۱۰۲ معنای عقل در منطق رسول خدا
- امر پیغمبر به ازدواج دختر عمه خود با غلام آزاد شده خودشان برای هدم سنت جاهلی تبعیض طبقاتی ۱۰۲
- مبارزه پیغمبر با سنت جاهلی ربا، و شروع آن از عمویشان ۱۰۳

- ۱۰۴ شروع مقابله پیغمبر با سنن جاهلی از نزدیکان خود
- ۱۰۵ تشریح حکم جهاد براساس رحمت واسعة الهی
- ۱۰۵ دستور اسلام به مراعات حقوق همه مرتبطين با انسان حتی حیوانات
- ۱۰۶ منافات منطق فردگرایانه مادیون، با وجدان و فطرت انسانی
- ۱۰۷ اساس عالم خارج بر ارتباط بین افراد و موجودات
- ۱۰۸ علت افضلیت قرآن و سیره پاک رسول خدا بر سایر ادیان و کتب آسمانی
- ۱۰۹ گسترش جهانی اسلام بدون دخالت قدرت نظامی
- ۱۰۹ سبب تشریح حکم برده‌داری در اسلام
- ۱۱۰ گسترش اسلام به واسطه منطق و روش و اخلاقیات متعالی آن
- ۱۱۱ دستور اسلام به اتفاق از روی خلوص

مجلس نوزدهم:

فلسفه قربانی و لزوم دفاع از حق

۱۱۳ - ۱۴۶

- ۱۱۵ - ۱۲۸ **خطبه اول عید سعید قربان: فلسفه قربانی**
- ۱۱۵ حکمت تشریح حکم قربانی
- ۱۱۷ میزان تأثیر ظاهر عمل در ارزش آن
- ۱۱۸ ارزش یافتن عمل به واسطه جنبه باطنی و الهی آن
- ۱۱۹ معنای عید
- ۱۲۰ علت جعل عید فطر به عنوان عید
- ۱۲۱ علت جعل عید قربان به عنوان عید
- ۱۲۳ لزوم حسن ظن به خدا در حج
- ۱۲۴ قربانی حج به عوض فدا کردن و قربانی نمودن نفس خود
- ۱۲۵ عید گرفتن عید قربان به سبب حصول حالات تجردی حج
- ۱۲۷ علت جعل عید غدیر به عنوان عید
- ۱۲۸ خطر انحطاط از اعیاد حقیقی به اعیاد اعتباری و موهومی
- ۱۲۹ - ۱۴۶ **خطبه دوم عید سعید قربان: لزوم دفاع از حق**
- ۱۲۹ تنافی سلطه کفار بر مؤمنین با محوریت توحید در اسلام
- ۱۳۰ وجوب هجرت از دارالکفر به دارالاسلام

۱۳۱ لزوم دفاع و حمایت از حق
۱۳۳ آثار سوء بی تفاوتی و عدم دفاع از حق
۱۳۵ حکایت کناره‌گیری سعد بن وقاص از دفاع و حمایت از حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۳۶ محاجه معاویه و سعد وقاص
۱۳۷ استشهاد سعد وقاص به فضائل امیرالمؤمنین
۱۳۹ احتجاج معاویه علیه کناره‌گیری سعد وقاص از یاری علی با وجود علم به فضائلش
۱۴۲ علت حرمت شدید و اکید احتیاط‌کاری بی‌مورد در دفاع از حق
۱۴۳ اعتراض منتصر عباسی به هتک حرمت نمودن پدرش متوکل نسبت به اهل بیت علیهم السلام
۱۴۶ حفظ اعتدال و انقیاد تام نسبت به ولایت در مکتب تشیع

مجلس بیستم:

شرح خطبه رسول خدا در عید قربان

۱۵۷ - ۱۴۷

۱۴۹ معنای حج اکبر
۱۵۰ خطبه رسول خدا در روز عید قربان در مسجد الخیف
۱۵۰ لزوم ابلاغ فرمایشات پیامبر به سایرین
۱۵۲ سه توصیه پیامبر و امور خیری که در قلب کدورت ایجاد نمی‌کند
۱۵۲ اخلاص عمل برای خدا
۱۵۳ اهمیت خلوص نیت در مشورت دادن به افراد
۱۵۴ معنای اخلاص
۱۵۶ ضرورت خیرخواهی برای پیشوایان و متوکلان حکومت مسلمین
۱۵۷ لزوم همراهی با جماعت مسلمین

مجلس بیست و یکم:

اهمیت طهارت قلب و دوام ذکر خدا و عزلت در سیر و سلوک

تفسیر فقراتی از حدیث قدسی: یا عیسی! (۱)

۱۸۲ - ۱۵۹

۱۶۱ معنای ذکر خدا
۱۶۲ نماز، بالاترین ذکر و بهترین وسیله برای تقرب به سوی پروردگار

۱۶۵ علّت فضیلت نماز بر سایر عبادات
۱۶۷ عدم سقوط حکم نماز تحت هیچ شرایطی
۱۶۹ نقد فائیلین به انحصار عبادت در خدمت به خلق
۱۷۰ قرب به خدا و رفع حجاب‌ها به واسطه دوام ذکر و یاد خدا
۱۷۰ تفاوت نحوه دعا و ذکر خدا در عرفات و مشعر الحرام
۱۷۱ تلازم ذکر و یاد خدا با محبت به پروردگار
۱۷۳ بناء تمام دستورات دین بر پایه محبت
۱۷۴ وصول به بالاترین درجات ایمان به واسطه شدت محبت به خدا
۱۷۷ تأثیر عزلت در حضور قلب
۱۸۱ دوام ذکر و توجه به خدا

مجلس بیست و دوم:

لزوم مراقبه در راه عرفان جهت وصول به مقام فناء فی الله

تفسیر فقراتی از حدیث قدسی: یا عیسی! (۲)

۱۸۳ - ۲۰۴

۱۸۶ کفر بعد از معرفت و شناخت خدا
۱۸۶ ملازمه میزان معرفت انسان با طهارت باطنی او
۱۸۷ طهارت لازم جهت ادراک بطون قرآن و معارف الهی
۱۸۹ کیفیت وصول به مقام مخلصین و حالات آنها بعد از شهود و فناء ذات
۱۹۱ لزوم اکرام و اعزاز حالات وارده و اسماء و صفات نازله بر قلب انسان
۱۹۲ مراقبه رکن اساسی سیر و سلوک
۱۹۳ شدت عذاب و عقوبت عالم کفران‌کننده نسبت به جاهل بی اطلاع
۱۹۴ کیفیت اتحاد و معیت ادراکی موجودات با خدا
۱۹۶ آثار اتحاد و اتصال روحی
۱۹۸ تأثیر محبت در ایجاد معیت و اتحاد روحی
	هدایت رسول باطنی در راه فناء فی الله به واسطه معیت با انوار طیبه و طاهره معصومین
۲۰۱ علیهم السلام
۲۰۳ وحدت اختیار و اراده انسان با خدا به واسطه معیت
۲۰۳ حقیقت فناء فی الله

مجلس بیست و سوم:

کیفیت به فعلیت رساندن استعدادات ملکوتی انسان

تفسیر فقراتی از حدیث قدسی: یا عیسی! (۳)

۲۰۵ - ۲۰۵

- ۲۰۷ سنت الهی مبنی بر وصول به کمال از طریق تربیت و سیر و سلوک
- ۲۰۸ میزان قابلیت و استعداد نفس انسانی
- ۲۱۰ اندماج تمام اسرار عالم امکان در انسان جهت وصول به همه کمالات
- ۲۱۱ استعداد نفس انسان در پذیرش صفات و صورت‌های متعدد ملکوتی و حیوانی
- ۲۱۲ تأثیر ثواب و گناه در سیر تکاملی و صورت باطنی و ظاهری انسان
- ۲۱۵ افضلیت انسان بر ملائکه به واسطه غلبه عقل، و دنائت از حیوانات به واسطه غلبه احساسات
- ۲۱۷ علت حرمت امور غیر مشروع در اسلام
- ۲۱۸ عوامل مؤثر در حفظ عقلانیت انسان و منکوب نمودن شهوات
- ۲۲۰ کیفیت بروز صورت ملکوتی ملائکه در انسان
- ۲۲۱ علت حصول صورت حیوان شیطانی در انسان
- ۲۲۲ نهی اکید انبیا و اولیای الهی از ارتکاب معاصی
- ۲۲۳ به فعلیت رسیدن استعدادات ملکوتی انسان به واسطه تربیت صالح
- ۲۲۴ دلیل بروز مشکلات و مصائب برای سالک‌های الهی
- ۲۲۵ ترک معصیت عامل اساسی ارتقاء انسان
- ۲۲۷ - ۲۹۳ **فهارس عامه**

مجلس چهاردهم

ملاك ارزش عمل (۱)

طهران، اربعين ۱۳۹۶ هجری قمر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بارئ الخلاق أجمعين، باعث الأنبياء والمرسلين
و الصلاة والسلام على سيدنا، أصل الجود و عين الشاهد و المشهود
أبي القاسم محمد المصطفى، و على آله أئمة المعبود
و اللعنة الدائمة الأبدية الأزلية على أعدائهم و مخالفهم
من الآن إلى يوم الدين

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^١

خداوند علیّ اعلیٰ در این آیه مبارکه، میزان ارزش انسان را براساس تقوا معین

کرده و فرموده است:

«علت اختلاف شمائل و صورت‌ها و اشکال شما در دنیا برای این است که از

١. سوره حجرات (٤٩) آیه ١٣. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٥٤٦، تعلیقه:

«ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم و شما را در ملت‌ها و قبیله‌های گوناگون جای دادیم، تا باهم طرح آشنایی و الفت افکنید! همانا هر کس پارساتر است نزد خدا عزیزتر است، و خداوند به اسرار شما دانا و آگاه است.»

یکدیگر شناخته و تمیز داده بشوید؛ (و الا این اختلاف صور و اشکال و هیئات و آسنه و صداها و شمائل مختلف، که میزان برای سعادت و نجات و معیار برای کمال نیست!) هر کدام از شما که تقوایش بیشتر و زیادتر باشد و در مصونیت الهی قرار گرفته باشد، در نزد پروردگار ارجمندتر و گرامی تر است!»^۱

روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ؛ «این است و جز این نیست که قیمت و درجه اعمالی که انسان انجام می دهد، بستگی به نیت او دارد و مرتبه و درجه عمل را باید به حساب نیت، اندازه گیری کرد!»^۲

این روایت را در مصباح الشریعة و منیة المرید و عوالی اللئالی ذکر کرده اند، و مرحوم مجلسی این روایت را در قسمت دوم جلد پانزدهم بحار الأنوار که در اخلاقیات است، ذکر کرده است.^۱ و بحث و دامنه تفکر روی این روایت بسیار مجال دارد.

اصل این روایت در کتب اهل تسنن و در صحیح بخاری^۲ و صحیح مسلم^۳ و سنن ترمذی^۴ و مسند أحمد حنبل^۵ وجود دارد. این کتب که از مجامع کتاب های اهل تسنن شمرده می شود، این روایت را با سندهای متصل خود از علقمة بن وقاص به واسطه ای از پیغمبر اکرم نقل می کنند. و مرحوم شهید ثانی در منیة المرید و ابن ابی الجمهور أحسائی در عوالی اللئالی و مرحوم مجلسی در بحار الأنوار از این دو بزرگوار نقل می کنند که پیغمبر فرمودند:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى! فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱ و ۲۴۹.

۲. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲.

۳. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴۸، با قدری اختلاف.

۴. سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۰۰، با قدری اختلاف.

۵. مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۵ و ۴۳، با قدری اختلاف.

يَتَزَوَّجُهَا، فَهَجْرَتُهُ إِلَىٰ مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ! ^۱ و ^۲

«تمام اعمال انسان براساس نیتش دارای درجه و قیمت و ارزش می شود و آنچه برای هر شخص باقی می ماند، همان نیت های او است! هر کسی که به سوی خدا و رسول خدا هجرت کند، هجرتش به سوی خدا و رسول خدا است؛ و هر کسی که هجرتش به سوی دنیایی باشد که بخواهد به آن برسد یا به سوی زنی باشد که بخواهد با او ازدواج کند، هجرت او به سوی همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است.»

مرحوم شهید ثانی - رضوان الله علیه - در منیة المرید، بعد از ذکر این روایت

می فرماید:

این روایت از اُسَس و دعائم اسلام است!

یعنی از پایه هایی است که اسلام بر آن قرار گرفته است و اتکا دارد! زیرا که حقیقت اسلام، اعمال انسان را براساس نیت و مقدار خواست نفسی او اندازه می گیرد، و سعادت و شقاوت افراد را روی میزان نیت های آنان معین می کند، و درجاتی که به اعمال انسان از جهاد و حج و صلاة و صوم و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر و سایر دستورات داده می شود، بر پایه نیت او تجزیه و تحلیل می شود و با این محک، دارای درجه و قیمت می شود! و بعد می فرماید:

بعضی گفته اند: «نیت، ثلث اسلام است؛ چون تمام اعمالی که انسان انجام می دهد به سه بخش تقسیم می شود: اعمال قلبی، اعمال بدنی و اعمال لسانی و زبانی. نیت از اعمال قلبی است، پس یک ثلث از تمام اعمال انسان را فرامی گیرد، بلکه اعظم از دو ثلث دیگر هم هست؛ زیرا که [خود نیت

۱. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۸۱ و ۳۸۰؛ ج ۲، ص ۱۱ و ۱۹۰؛ منیة المرید، ص ۱۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱ و ۲۴۹.

۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۰۷، تعلیقه:

«اصل این حدیث در کتب اصول احادیث شیعه نیست، و معلوم است که شهید ثانی و ابن ابی الجمهور که دأب آنها نیز استفاده از روایات عامه در اخلاقیات است، آن را از کتب عامه نقل کرده اند.»

به تنهایی عبادت است و [ارزش دو ثلث دیگر از اعمال (یعنی اعمال جوارحی و بدنی و اعمال زبانی) هم به نیت بستگی دارد!]

و بعد می فرماید:

بزرگان از علمای اسلام که می خواستند درسی را شروع کنند، در بحث اول درس، این روایت را از پیغمبر اکرم بیان می کردند و شرح می دادند و روح طلاب را آماده می کردند که از پایه اول، درس و تحصیل آنها برای خدا باشد و نیت خود را اصلاح کرده باشند!^۱

شاید خیلی شنیده باشید که بعضی ها می گویند:

خداوند علیّ اعلیٰ به چه دلیل مثلاً فلان مسلمان را به بهشت می برد، با اینکه آن مسلمان دارای کارهای خیلی خیلی مهمی نیست و دارای شأنی از شئون اجتماعی نیست و میزان و درجه عالی در عالم اعتبار و دنیا ندارد و کاری انجام نداده است؛ و به چه علت بسیاری از کفار و مشرکین را به جهنم می برد، با اینکه آنها در دنیا منشأ اثر بوده اند و خدمت هایی انجام داده اند و کارهایی کرده اند و زحمت هایی کشیده اند! حالا دین اسلام نداشته باشند و پیغمبر را به رسالت قبول نداشته باشند، اینها چگونه علت برای شقاء و بدبختی آنها و بالأخره عذاب و عقاب الهی خواهد بود؟!

مثلاً فرض کنید پاستور که میکروب را کشف کرد، و به واسطه این اکتشافش خیلی از امراض را معالجه کرد و مردم به واسطه اکتشاف او می توانند خود را از وبا و طاعون و آبله و بلکه به واسطه گسترش آن علم در زمان های بعدی، از سایر امراض در مصونیت دریاورند؛ چرا او چون یک مرد مسیحی بوده است باید به جهنم برود؟! یا مثلاً گاليله که حرکت زمین را کشف کرد، یا نیوتن که قوه جاذبه را کشف کرد، یا پاسکال که فلان فرمول ریاضی را در حساب آنجم و افلاک به مرحله ثبوت رسانید، یا ادیسون که قوه برق را کشف کرد، یا اینشتین که اتم را کشف کرد و امثال اینها، چرا بایستی به جهنم بروند با اینکه اینها بودند که دنیا را این طور تر و تازه و زنده و

۱. منیه المرید، ص ۱۳۳، با قدری اختلاف.

خوب و خیلی بارونق قرار دادند و به این صورت در آوردند که می بینید؟! این طرح سؤال است، و بر همین اساس این سؤال در ذهن ها گسترش پیدا می کند و به این صورت در می آید که:

افرادی که در کلیساها جمع می شوند و به دین و آیین خود عبادت می کنند، چرا باید به جهنم بروند؟! آن بت پرست هایی که بت می پرستند و به آن اعتقاد دارند، چرا باید به جهنم بروند؟! افرادی که ولایت را قبول ندارند و بر مذهب اهل تسنن هستند و حج و جهاد می کنند و عرفات و مشعر می روند، چرا نباید عملشان مقبول باشد؟! آن وقت یک مشت شیعه که دارای اثری در خارج نیستند، نه مسجدی ساخته اند و نه خدمتی به عالم بشریت کرده اند و نه موشکی به ماه فرستاده اند و نه اتم را شکافته اند و امثال اینها، باید اهل بهشت باشند؟!

این سؤال از چند جهت تجزیه و تحلیل می شود:

در وهله اول باید دید که آیا کارهای این بزرگان از مللی که خارج از اسلام بودند، من حیث المجموع به نفع بشریت تمام شد یا بر ضرر بشریت؟ این یک مسئله ای است! آیا آن کسی که برق را اختراع کرد، این برق به نفع بشر تمام شد یا بر ضرر بشر؟ آن کسی که اتم را شکافت، این بر ضرر بشریت کار کرد یا به نفع بشریت؟ کما اینکه می گویند: آن کسی که اتم را شکافت، کاغذی برای رئیس جمهور وقت نوشت که: «ما این اختراع را کردیم؛ ولی من بیم دارم از اینکه بشر از این سوء استفاده کند!» و هنوز زنده بود و نمرده بود که بمب اتم کشف شد.^۱

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۳:

«در آخرین سال زندگی اینشتین که کنگره ای به افتخار او در آمریکا تشکیل شد و خودش هم شرکت کرد، از اختراعش اظهار افسوس می کرد و می گفت: "من نمی دانستم که دوک ظالم از این اکتشاف من چه سوء استفاده هایی می کنند! و چگونه با شکافتن اتم، موشک های قاره پیما می سازند و زن و بچه و پیر و جوان را در زیر خروارها خاک و سنگ مدفون و طعمه حریق می نمایند!" این نتایج سوء، چیزهایی بود که در زمان حیات او به وقوع پیوست؛ تا چه رسد به انواع چیزهایی که بعد از او به وقوع پیوسته است!»

من حیث المجموع که حساب می‌کنیم، نمی‌توانیم بگوییم که به‌طور کلی بشریت در سیر ترقی افتاد؛ زیرا قبل از اینکه از این اشعه‌ها به نفع بشر و برای معالجهٔ امراض و امثال آن استفاده کنند، وسیلهٔ نابودی بشر را تهیه کردند و به‌واسطهٔ انفجار یک بمب، آدم‌های بسیاری را کشتند! و قبل از استفاده از کشف میکروب برای جلوگیری از امراض مهلکه در میان افرادی که ضعیف و ناتوان‌اند، آن میکروب را به‌صورتی در میان اقوامی منتشر کردند و مردم را مبتلا به وبا و طاعون و آبله کردند و هزاران هزار نفر را به‌واسطهٔ همین انتشار میکروب کشتند! پس اینها وسیله‌هایی است که اگر در دسترس مردمان صالح قرار بگیرد، انسان می‌تواند استفادهٔ خوب بکند؛ وگرنه استفادهٔ بد می‌شود!

امروزه می‌گویند: «به‌واسطهٔ کشف پنی‌سیلین و عمل جراحی و خدمتی که تریاک به طب می‌کند، می‌توانند جلوی خیلی از امراض را بگیرند، و کودکانی که در زمان‌های سابق به‌واسطهٔ سرخک و آبله و مخملک و سینه‌پهلوی و حصبه و سایر امراض می‌مردند، حالا دیگر نمی‌میرند؛ لذا مرگ در میان بشر در سلسلهٔ بچه‌ها کمتر شده است!» این درست است، ولی اینکه می‌گویند: «دائماً این زن باید بچه سقط کند و کم بچه داشته باشد، چون زمین تحمل ندارد و خدا نمی‌تواند روزی بدهد! فرزند کمتر زندگی بهتر! این زن‌ها چه قسم آبستن نشوند و چه قسم بچه را سقط کنند!» و این کارهایی که می‌کنند، همهٔ اینها ضرر و هلاکت است و منجر به جنون و دیوانگی و امراضی است که همهٔ مردم هم متحیرند که این امراضی که سابقاً نبود، چرا پیدا شده است؟! همهٔ اینها نتیجهٔ علم است! تیغ دادن در کفِ زنگیِ مست به که آید علم، نادان را به‌دست^۱ امروزه علم در دست جهّال است و جهّال از این علم، سوء استفاده می‌کنند!^۲ از این معنا که بگذریم، ببینیم این افرادی که زحمت کشیده‌اند و این اختراعات و اکتشافات را کرده‌اند، کار آنها به چه نیت و غرضی بوده است؟ آیا واقعاً غرض آنها

۱. مثنوی معنوی، میرخانی، دفتر چهارم، ص ۳۵۹.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۳ - ۳۰۵.

خدمت و دستگیری از مردم بوده است و قربةً إلى الله می خواستند جماعتی را حفظ کنند و نجات بدهند و از مرگ خلاص کنند و آنها را از گرفتاری های جدی و امراض عصبی در مصونیت قرار بدهند؟! یا اینکه نه، آنها می خواستند که به مملکت خودشان خدمت کنند؛ مملکت خودشان در مقابل مملکت دیگر! این اکتشافات را بکنند که آن مملکت تقویت بشود و بمب را بر سر مردم ضعیف بریزد! این اختراعات را که برای نجات بشر نکردند؛ برای حفظ نوع دوستی در حیطة زندگی خود، کشور خود، مملکت خود، دین خود، آیین خود، مرام خود و فامیل خود کردند! پس این فکر از همان فکر حیوانات تجاوز نمی کند؛ یک گرگ هم گرگ های دیگر را دور خودش جمع می کند و با همدیگر اجتماع می کنند تا برای پاره کردن گله گوسفند حمله کنند! به این قدم نمی توان قدم انسانی و قدم شرافت گفت!

از این معنا گذشته، اگر ما فکر این شخص را بشکافیم و ببینیم این کسی که زحمت کشیده است و روزها را در لایراتوار شب کرده است و شب ها را به روز آورده است و فکر کرده است و به اندازه ای مستغرق در فکر بوده است که شب عروسی خودش را فراموش کرده است و صبح که شده است به او گفته اند: «دیشب شب عروسی ات بود!» و او گفته است: «عجب!» حالا این شخص برای چه این کارها را کرده است؟ برای اینکه اخلاقش صالح بشود و از بخل و حسد و شهوت طلبی و غضب بیرون بیاید و پاک و طاهر بشود؟! یا برای اینکه به او بگویند: «آقا مخترع بود!» و مجسمه او را بسازند و در لایراتوارها بگذارند، اسمش در تاریخ بماند، لیسانس بگیرد، مدال بگیرد، و همین افتخارات و حساب هایی که تمام بنی آدم به عنوان فخریه، افکار و اعمال خود را برای آن انجام می دهند؟! از این دیگر تجاوز نمی کند! ما در تاریخچه کدام یک از اینها می بینیم که بگوید: «من این کارها را برای طهارت و پاکیزگی خودم و جامعه، برای از بین رفتن دزدی ها، برای از بین رفتن شراب خواری ها، برای جلوگیری از جنایات و برای اصلاح اخلاق و طهارت باطن انجام داده ام!» اصلاً لفظ طهارت باطن را نمی فهمند و درک هم نمی کنند!

خُب این زحماتی که اینها کشیدند، برای چه بود؟ برای یک منظور و غرضی بوده است که آن منظور و غرض را خدا به آنها می‌دهد و اجر آنها را می‌دهد؛ چون هر کس هر کاری انجام بدهد، خدا اجر او را می‌دهد! اما اجر برای چیست و بر طبق چیست؟ خواست انسان هر چه باشد، اجرش بر طبق همان است! آقایان محترمی که اینجا تشریف آورده‌اید، هر کس نظری برای آمدنش دارد، آن اجرش است و اجرش را می‌گیرد. بعضی‌ها فقط برای صلهٔ رحم آمده‌اند، اجرشان این است؛ بعضی‌ها آمده‌اند تا در مجلس سیدالشهدا علیه السلام شرکت کنند، اجرشان این است؛ بعضی‌ها حاجتی دارند و آمده‌اند که توسلی پیدا کنند تا شاید به برکت روز اربعین، آن حاجتشان داده بشود، و آن اجرشان داده می‌شود؛ و هم‌چنین مقاصد دیگر!

آدم که صبح از منزلش بیرون می‌رود تا از دکان عطاری یک سیر قند یا دو مثقال چایی بخرد، وقتی در دکان عطاری می‌رود، می‌گوید: «آقا یک سیر قند یا دو مثقال چایی بده!» و او به انسان می‌دهد و پولش را هم می‌گیرد. بعد انسان اگر باز هم بایستد، او می‌گوید: «چرا ایستاده‌ای؟ مگر مقصدت این نبود؟ من دادم، دیگر چه می‌خواهی؟» انسان باید برگردد، مقصدش این بود و به مقصدش رسیده است!

آن کسی که مقصدش این بود که اختراع کند تا مجسمهٔ او را بسازند، خُب ساختند؛ جلوی اسم او بگویند: دکتر! پرفسور! مهندس! دارای نشان فلان! خُب به او گفتند، بیش از این غرض و مقصدی ندارد! یا خدای ناکرده اگر مقاصد سوء دیگری هم داشته باشد که مثلاً مردم نابود بشوند، خُب به آن مقصد هم که رسید و نتیجهٔ این اختراعات هم که ظاهر شد! حالا این شخص در پیشگاه پروردگار می‌آید و می‌گوید: خدایا، من بهشت می‌خواهم، و می‌خواهم در اعلیٰ علیین زندگی کنم!

- خُب به چه دلیل و به چه مقصدی؟ طالب اینجا نبودی و اینجا را نمی‌خواستی!

- خدایا! تو مگر عادل نیستی؟

- چرا من عادل!

- پس چرا مرا اینجا آوردی؟

- خودت خواستی اینجا بیایی! مگر نخواستی اینجا بیایی؟ من تو را همان جایی که خواستی، آوردم!

- من در دنیا زحمت کشیدم!

- زحمت کشیدی برای چه؟ همان را که برای آن زحمت کشیدی، به تو دادم؛ دیگر از ما چه می خواهی؟!

درس خواندی و عالم شدی که يقال له: إِنَّهُ رَجُلٌ قَارِيٌّ! «بگویند: آقا خوب صحبت می کند و قاری خوبی است، و شخصی اهل تکلم و سخنرانی است و موعظه بلیغ می کند!» فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ؛ «خب به تو گفته شد!» امروز از ما چه می خواهی؟ مگر برای این جهت کار نکردی؟! به مقصدت رسیدی!

جود و بخشش کردی حَتَّى قِيلَ لَكَ: إِنَّكَ رَجُلٌ جَوَادٌ! «تا بگویند: آقا دست به جیب است، خیلی پول خرج می کند، سفره می اندازد، انفاق می کند و به فقرا رسیدگی می کند!» فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ! «خب به تو گفتند!» امروز چه می خواهی؟!

۱. مجموعة الرسائل، أسرار الصلاة، الشهيد الثاني، ص ۳۸.

«عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ جَمَعَ الْقُرْآنَ، وَرَجُلٌ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَرَجُلٌ كَثِيرُ الْمَالِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْقَارِي: «أَلَمْ أَعْلَمَكَ مَا أَنْزَلْتُ عَلَى رَسُولِي؟!» فَيَقُولُ: «بَلَى يَا رَبِّ!» فَيَقُولُ: «مَا عَمِلْتَ فِيهَا عَمِلْتَ؟» فَيَقُولُ: «يَا رَبِّ، قَمْتُ بِهِ فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ.» فَيَقُولُ اللَّهُ: «كَذَبْتَ!» وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: «كَذَبْتَ!» وَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّمَا أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانَ قَارِيٌّ! فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ!»

وَيُؤْتَى بِصَاحِبِ الْمَالِ؛ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «أَلَمْ أُوسِّعْ عَلَيْكَ حَتَّى لَمْ أَدْعَكَ تَحْتَاجُ إِلَيَّ أَحَدٍ؟!» فَيَقُولُ: «بَلَى يَا رَبِّ!» فَيَقُولُ: «فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيهَا آتَيْتُكَ؟» قَالَ: «كُنْتُ أَصِلُ الرَّحِمَ وَآتُصَدَّقُ.» فَيَقُولُ اللَّهُ: «كَذَبْتَ!»

وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: «كَذَبْتَ!» وَيَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانَ جَوَادًا! وَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ!» وَيُؤْتَى بِالَّذِي قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ فَيَقُولُ اللَّهُ: «مَا فَعَلْتَ؟!» فَيَقُولُ: «أَمَرْتُ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِكَ، فَقَاتَلْتُ حَتَّى قُتِلْتُ.» فَيَقُولُ اللَّهُ: «كَذَبْتَ!» وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: «كَذَبْتَ!» فَيَقُولُ اللَّهُ: «بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ: فَلَانَ

جَرِيٌّ وَسَجَّاحٌ! فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ!»

تمام اعمال روی حساب است:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى! فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ!

مرحوم شهید عجیب فرموده است: «این روایت از اَسَس و دعائم اسلام است!»

﴿ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَوْلَيْتُكَ خَلْقَ اللَّهِ تُسَعِّرُ بِهِمْ نَارَ جَهَنَّمَ! ﴾
ترجمه: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: نخستین کسانی که در روز قیامت خوانده می‌شوند، مردی است که قرآن را جمع کرده است و مردی است که در راه خدا کشته شده است و مردی است که مال فراوانی داشته است. خداوند عزوجل به قاری قرآن می‌فرماید: «مگر آنچه را که بر رسول خود فرو فرستادم، به تو تعلیم ننمودم؟!» او می‌گوید: «بله ای پروردگار من، تعلیم فرمودی!» خداوند متعال می‌فرماید: «پس درباره آنچه که علم و اطلاع پیدا کردی، چه عملی انجام دادی؟» او می‌گوید: «پروردگارا، من در ساعات هر شب و ابتدا و انتهای هر روز با خواندن قرآن به عبادت تو برخاستم.» خداوند می‌فرماید: «دروغ می‌گویی!» و ملائکه نیز می‌گویند: «دروغ می‌گویی!» و خداوند در این هنگام می‌فرماید: «همانا مقصود تو آن بود که گفته شود: فلانی اهل قرآن است! و همین هم گفته شد!»
بعد از آن، فرد متمول و صاحب مال را می‌آورند؛ خداوند از او سؤال می‌کند: «مگر من تو را از جهت مالی در وسعت و گشایش قرار ندادم و تو را از تمام مردم بی‌نیاز نکردم؟!» او می‌گوید: «آری ای خدای من!» خداوند می‌فرماید: «پس درباره آنچه به تو دادم، چه عملی انجام دادی؟» او می‌گوید: «من همیشه صلۀ رحم بجا می‌آوردم و صدقه می‌دادم.» خداوند می‌فرماید: «دروغ می‌گویی!» و ملائکه نیز می‌گویند: «دروغ می‌گویی!» و خداوند سبحان در این هنگام می‌فرماید: «تو این کارها را می‌کردی تا بگویند: فلانی جواد و بخشنده است! و این را هم گفتند!»
بعد از آن، فردی را که در راه خدا کشته شده است می‌آورند؛ خداوند به او می‌فرماید: «تو چه کردی؟!» او می‌گوید: «بار خدایا، تو امر به جهاد در راهت فرمودی، و من هم جنگ کردم تا در راه تو کشته شدم!» خداوند می‌فرماید: «دروغ می‌گویی!» و ملائکه نیز می‌گویند: «دروغ می‌گویی!» و خداوند در این هنگام می‌فرماید: «بلکه تو می‌خواستی که گفته شود: فلانی شجاع و بی‌باک است! و همین هم گفته شد!»
سپس رسول خدا فرمودند: این افراد، مخلوقاتی هستند که آتش جهنم به واسطه آنها ملتهب و گداخته می‌گردد! «(محقق)

و علمای بزرگ همیشه در جلسه اول درس، روی این روایت بحث داشته‌اند!
آن شخص با پیغمبر حرکت کرده و به مدینه آمده است؛ اما برای چه آمده است؟ در غار هم با پیغمبر بود و یار غار پیغمبر هم بود؛ اما برای چه مقصودی با پیغمبر به مدینه آمده است؟ آیا حساب به همین عمل خارجی است که پیغمبر انجام داد؟ خب او هم انجام داده است! یا نه، خدا از این عالم ظاهر می‌گذرد و به اهداف و قلوب انسان‌ها نگاه می‌کند، نه به پیکره عمل آنها!

مسجد بسیار بزرگی ساخته می‌شود که در این دنیا خیلی شکل و شمائل و کاشی و تذهیب دارد. در این زمان‌ها دیده شده است که مساجد را با طلا تذهیب می‌کنند، با اینکه حرام است که انسان مسجد را به طلا تذهیب کند!^۱ یک وقت ما خدمت آقای اخوی عرض کردیم که نماز خواندن در چنین مساجدی که تذهیب طلا داشته باشد، اصلاً اشکال دارد!^۲ - و خیلی هم سروصدایش زیاد است و کار از نقطه نظر ظاهر چشم‌گیر است و پیکره عمل بزرگ و درشت است؛ اما از نقطه نظر معنا حساب می‌کنند! کرام‌الکاتبین هست، ملائکه موکل هستند؛ می‌گویند: این به چه غرضی بوده است؟ آن به چه غرض بوده است؟ این به چه نیتی بوده است؟ آن به چه نیتی بوده است؟

انسان را که در آنجا می‌برند، می‌گویند: «آقا من یک میلیون آجر روی هم گذاشتم تا این مسجد درست شد!»

می‌گویند: «قبول است؛ اما برای چه ساختی؟ برای اینکه سر در مسجد بنویسند: این مسجد به سعی و اهتمام جناب آقای حاج فلان ساخته شده است؟! فقد قیل ذلك؛ خب گفتند! اینجا چه می‌خواهی؟! اینجا جای پرش است؛ آیا تا به حال پریده‌ای که خودت را اینجا بیندازی یا نه؟!»

۱. المبسوط، ج ۱، ص ۱۶۰؛ شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت ساخت مساجد، رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، نور ملکوت مسجد، ص ۲۴۵ - ۲۵۷.

در دنیا به تو داد و بیداد کردند که پرش کن و خودت را اینجا بینداز و در آن ظواهر گرفتار نشو! آلوده و خسته‌ات می‌کند! طیاره‌ات سنگین است و بنزین می‌خواهد، بنزین‌گیری کن و طیاره‌ات را بلند کن! تو دنبال بنزین نرفتی و مدام این طیاره را با آشغال پر می‌کردی؛ این طیاره هم خوابید و نتوانست بلند شود! در همان افکار و خیالات و اوهامی که بودی، همان‌جا دفنت می‌کنند و آنجا قبر تو است! جای پاکان و نیکان، جا و مقصد تو نیست! اینجا نمی‌خواستی بیایی و نمی‌توانی بیایی و همت هم نداری که بیایی! چرا از خدا تقاضا می‌کنی که خدایا، چرا ما را به بهشت نمی‌بری؟! خودت نمی‌خواستی به بهشت بیایی! اگر در بهشت هم باز بشود، کسی نمی‌تواند در آن برود! مگر الآن درهای بهشت باز نیست؟! مگر این همه دعوت‌ها به بهشت نیست؟! چرا حرکت نمی‌کنند و به بهشت نمی‌روند!؟

بنابراین، عمل دائر مدار نیت است. اینجا دیگر اگر انسان بخواهد، می‌تواند بحث را خیلی گسترش بدهد، و آن‌قدر شواهد در اخبار زیاد است، *إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ!*

۱. «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^۱.

[در مردمان جاهلی، ایمان] به ولایت و ایمان به پیغمبر نبود. در آراء و افکار خودشان و در ظلمات و غش و کدورت قلبی غوطه‌ور بودند و براساس منویات و آرزوهای شیطانی می‌مردند. ما که مردمان جاهلی را معیب می‌دانیم، برای این جهت است که روششان غلط است. حالا اگر پیغمبر آمد و کسی این پیغمبر را نشناخت، یا از او تبعیت نکرد، یا اسلام آورد ولی ایمان نداشت، یا ایمان داشت ولی ایمانش آن‌طوری که باید و شاید رهبر او نبود، و یا آن‌طوری که باید و شاید پیروی واقعی از آنها نکرد، این فرد عین همان مردمان جاهلی می‌باشد. مردمان جاهلی که افراد خاصی نبودند که خداوند به خصوص آنها نظر غضب داشته باشد، و افرادی که بعداً در زمان پیغمبر، اسلام می‌آورند، یک تافتة جدا بافته‌ای باشند؛ نزد او، نظر رحمت و غضب نسبت به همه *عَلَى السَّوْبَةِ* است! آن کسی که در زمان جاهلی در آراء و اهواء نفسانی گرفتار بوده است، به واسطه پیروی از هوای نفس مورد سرزنش و مؤاخذه است؛ و الا در آن زمان جاهلی هم کسانی بودند که دنبال حق می‌گشتند و از آراء و افکار و اهواء خود تبعیت نمی‌کردند، مثل سلمان فارسی. سلمان فارسی در زمان

از امام سؤال می‌کنند: افرادی که در دنیا چهل سال، پنجاه سال یا شصت سال گناه کرده‌اند، چرا اینها در آتش مخلد باشند؟ این از عدل خدا است؟! بنده‌ای چهل سال در دنیا آدم‌کشی و هر جنایتی که شما بگویید کرده است، بالأخره مسئول بوده است! صد سال، دویست سال عمر کرده است و جنایت کرده است؛ خدا او را در آتش مخلد کند، این عدل خدا است؟! شخصی در دنیا آمده است و صد سال تمام طاعات را انجام داده است؛ خب خدا به اندازه صد سال هم او را در بهشت ببرد! نه، رحمت خدا بر او غلبه کند و دویست سال یا سیصد سال ببرد! ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ

جاهلی بود، و چقدر دنیا را گشت و چقدر خون دل خورد تا اینکه بالأخره به مدینه آمد و خدمت پیغمبر رسید!^۲ می‌گویند: سلمان سیصد سالش بود^۳ و عمرش دویست و پنجاه سال بیشتر از پیغمبر بود. قبل از اینکه پیغمبر به دنیا بیاید، دویست و پنجاه سال از بزرگان و موبدان موبد بود و دنیا را سیر کرده بود و گمشده داشت. اگر در همان زمان می‌مُرد و به پیغمبر هم نمی‌رسید، به مُردن جاهلی نمرده بود، چون او دنبال حق می‌گشت؛

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

اگر سلمان که دنبال پیغمبر بود، قبل از اینکه به پیغمبر برسد می‌مُرد، او باز هم به مُردن مردمان جاهلی که نمی‌مُرد! او در راه وصول به پیغمبر و خدا بود، ﴿فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾! اما اگر کسی در زمان اسلام هم دنبال پیغمبر و دنبال امام نباشد و حرف آنها را گوش نکند و به آراء و اهواء شخصی خودش مراجعه بکند، او مانند همان افرادی است که در زمان جاهلی بوده‌اند! (علامه طهرانی)

(۱) سوره نساء (۴) آیه ۱۰۰. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۶:

«و کسی که برای مهاجرت از خانه خود خارج شده است و در نیت دارد که خود را به خدا و رسول خدا برساند ولی مقصودش لباس تحفّق در بر نکرده است و در بین راه، مرگ او را در گرفت، اجر و مزد او بر عهده خدا است و البته خداوند غفور و رحیم است.»

(۲) الطّبقات الکبریٰ، ج ۴، ص ۵۶-۵۹؛ السّیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۸؛ کمال الدّین، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۵.

(۳) جهت اطلاع راجع به اقوال مختلف پیرامون طول عمر سلمان فارسی، رجوع شود به نفس الرّحمن فی فضائل سلمان، ص ۶۴۷-۶۵۰.

جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ^۱؛ او را ده برابر، یعنی هزار سال در بهشت ببرد! اما چرا در بهشت مخلد باشد؟! حالا اگر در باب رحمت بگوییم که آن عفو و کرم اقتضا می‌کند که در بهشت مخلد باشند؛ اما درباره جهنمی‌ها ظلم است که بگوییم: کسی چند سال گناه کرده است، خدا او را مخلد در عذاب کند!

جوایش را امام بیان کردند و فرمودند: این عملی که او در دنیا انجام داده است و این گناهایی که کرده است، شصت سال بود و محدود بود. او الآن که دارد می‌میرد، می‌گوید: «خدایا مرا نکش! باز هم در دنیا باشم و عمرم زیادتر بشود!» همه ما تقاضایمان این است! تا مریض می‌شویم می‌گوییم: «خدایا ما را شفا بده!» همه می‌خواهند که خدا طول عمر بدهد! انسان به هر کاری که مشغول است، می‌گوید: «خدا به من طول عمر بدهد که همین کار را بکنم.» هیزم شکن هیزم می‌شکند، نجار رنده می‌کند، آهنگر جوشکاری می‌کند، طبیب طول عمر می‌خواهد که باز هم افراد دیگری را معالجه کند، عالم عمر می‌خواهد که مثلاً چندتا کتاب دیگر بنویسد، یک آدم معصیت‌کار که از خدا طول عمر می‌خواهد برای این است که باز هم معصیت کند، آدم زناکار که این فعل قبیح ملکه او شده است، می‌خواهد زندگی کند که باز هم به این عمل مشغول باشد. الآن که دارد می‌میرد با این حسرت و ندامت از دنیا می‌رود که من دارم می‌میرم، اما چرا بیش از این مقداری که توانستم جنایت کنم، جنایت نکردم؟! عمل ظاهر آنها پنجاه سال، شصت سال است؛ اما آن نیت و هدف و فکر آنها چقدر است؟ فکرشان این است که اگر ما در این دنیا مخلد باشیم، همین اعمال قبیح را انجام می‌دهیم!^۲

آن عالم، عالم باطن است و صحبت با باطن انسان و با سیر انسان است؛ نه با

۱. سوره أنعام (۶) آیه ۱۶۰. ترجمه:

«هر کس عمل نیکی انجام دهد، برای او ده برابر پاداش خواهد بود؛ و هر کس عمل بدی انجام دهد، جز برابر آنچه انجام داده است، جزائی به او داده نخواهد شد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» (محقق)

۲. رجوع شود به ص ۳۷.

ظاهر انسان. آنجا خدا با فکر آدم صحبت می‌کند؛ نه با زبان ظاهری، که انسان بخواهد دروغ بگوید! باطن انسان جواب می‌دهد که نیت انسان چیست! نیت انسان، جهنمی است؛ نیت انسان، شقی است؛ نیت انسان، جانی است! نه اینکه بدن انسان جانی است و نیت در مقام طهارت خود مانده است! اگر این طور باشد که خیلی خوب است، برقی می‌زند و آتشی می‌آید و انسان را از ظاهر تطهیر و طاهر می‌کند و انسان در بهشت می‌رود؛ چون باطنش آلوده نیست، ظاهرش آلوده است و به واسطه تب، سرما خوردگی، زلزله، سكرات موت و یا عذاب قبر طاهر می‌شود! اما آن کسی که باطنش خراب است، باید به اندازه‌ای که نیت باطلش کشش دارد، در جهنم برود و بسوزد! انسانی هم که در بهشت می‌رود، به همان مقداری که دید باطن او کشش دارد، می‌تواند از نعمت‌های بهشت استفاده کند؛ ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱ اشتهای نفس مختلف است و هر کس یک اشتهایی دارد و در یک درجه از بهشت زندگی می‌کند و به نعمت خاصی از نعمت‌های بهشت متنعم است!^۲

انسان را که در قبر می‌گذارند، قبر انسان را تا مَدَّ بَصَرِهِ^۳ «به اندازه‌ای که چشم آن مُرده می‌تواند ببیند» باز می‌کنند! مَدَّ و کشش آن تا چه اندازه است؟ بعضی‌ها را که در قبر می‌گذارند، این قدر چشمشان تاریک است که یک وجب جلوی خودشان را هم نمی‌توانند ببینند! اندازه قبر معلوم است، اما قبر آنها کمتر از آن مقدار است، لذا دیوارهای قبر استخوان‌های آنها را در همدیگر می‌فشارد! اما بعضی‌ها دید چشمشان زیاد است، یک میلیون، دو میلیون، سه میلیون، چهار میلیون! مثلاً دید چشمشان به عالم عقل رسیده

۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۳:

«و در آن بهشت‌ها از هر چیزی که نفوس بخواهند و اشتها کنند و دیدگان‌شان از آن لذت برد، موجود است؛ و شما در این بهشت‌ها جاودانه می‌مانید!»

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۱.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۹.

است و اسماء و صفات خدا را طی کرده و به عرش رفته است؛ دید تا آنجاها رفته است! حالا که مرده است، چشمش را باز می‌کند و قبر او به اندازه دیدش گشاده می‌شود. پس هر کس که در قبر خودش می‌رود، مقدار وسعت قبرش به خودش باز می‌گردد و دائر مدار دید او و اندازه دید او است! دید هم این دید ظاهری نیست، بلکه دید دیگری است.

خب حالا این مکتشفین که آمدند و این زحمت‌ها را کشیدند، خدا همه اجر آنها را می‌دهد. خدا به اندازه سنگینی یک ذره ظلم نمی‌کند، نه به مسلمان، نه به مجوس، نه به یهودی، نه به آن مذاهبی که کنفوسیوس و بودا دارند؛ به احدی ظلم نمی‌کند! هر کسی هرچه خواسته است، خدا به او داده است: یهودی مقصدی دارد که دنبالش می‌رود، نصرانی مقصدی دارد، مشرک مقصدی دارد، مسلمان مقصدی دارد، زن مقصدی دارد، مرد مقصدی دارد؛ تمام این عالم دارند از خدا روزی می‌خورند!

﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛^۱ «[تحقیقاً خداوند] به حساب همه می‌رسد، تند و خیلی خیلی مرتب هم می‌رسد!» و همه را به اندازه فکر و ارزش خودشان کامیاب می‌کند و هر کس را در مقام خودش قرار می‌دهد! اما آن کسی که می‌خواهد در مقام طهارت برود، او دیگر اختراع برایش فایده‌ای ندارد؛ مگر اینکه برای سعادت بشر و برای خدا باشد، و اگر به او بگویند: «آقا این کاری که می‌کنی، ضرر و اثر منفی دارد!» بگوید: «این کار را نمی‌کنم!»

آقای علامه حاج سید محمدحسین طباطبائی - آدام الله ظلّه - برادری به نام آقا سید حسن داشتند که از خود ایشان یک یا دو سال کوچک‌تر بود، و او هم مرد عجیبی بود! آقای سید محمدحسین طباطبائی می‌فرمودند:

برادر ما یک کتاب در فنّ موسیقی نوشته بود، به این معنا که آوازهای مختلف چه اثراتی در روح دارد. مثلاً برای بچه که لالایی می‌گویند، چه حالی در او پیدا می‌شود که او را به خواب می‌برد؛ برای شتر که حُدی می‌خوانند، چه

۱. سوره غافر (۴۰)، آیه ۱۷.

حالی در روان او پیدا می‌شود که او چندین شبانه‌روز راه می‌رود و بار بار به منزل می‌رساند تا اینکه از گرسنگی می‌میرد و روی زمین می‌افتد؛ یا آهنگ‌ها و صداهاى مختلف برای انسان از نقطه نظر فنّ خودش که فنّ عرفان و توجّه به پروردگار بوده است، چه تأثیراتی دارد! یک‌چنین کتابی نوشته بود، و کتاب هم نفیس بوده است! بعد متوجّه شده بود که اگر این کتاب بماند، مردم از آن سوء استفاده می‌کنند، نه حُسن استفاده؛ لذا کتاب را سوزانده بود و از بین برده بود و نابود کرده بود که بعد از خودش یک هم‌چنین کتابی نماند! اگر آن کتاب به دست چند نفری مانند خود او می‌رسید، از آن خیلی استفاده‌های خوبی می‌کردند! اما چون این علم به دست جاهل می‌رسد و سوء استفاده می‌کند، او از این علم گذشت تا این کتاب از او نماند!

بنابراین هر عملی که انسان انجام بدهد، یک ظاهر و پیکر خارجی و یک باطن و جانی دارد. میزان ارزش عمل از نقطه نظر عالم اعتبار، همین پیکرهای خارجی است، و پیکر عمل هرچه بزرگ‌تر و چشم‌گیرتر باشد، می‌گویند: آن عمل بهتر است! هرچه جمعیت زیادتر باشد، می‌گویند: این عمل بهتر است! انسانی که شب‌ها تا به صبح عبادت کند، مثل ربیع بن خثیم که شب‌ها تا به صبح بیدار بود،^۱ می‌گویند: این عمل، خیلی خیلی مهم است! اما اگر ظاهر عمل کم باشد، قدر و قیمتی ندارد! بارگاه امیرالمؤمنین قیمتی ندارد، چون بارگاه نداشت و خود حضرت دو تا طمر^۲ کهنه بر تنش بود!^۳ مالک اشتر قیمتی نداشت و مردم آشغال سبزی به صورت او پرانندند،^۴ چون در ظاهر پیکری نداشت! اما دستگاه معاویه بارگاه داشت، سفره داشت، غذاهای متنوع داشت، پول‌ها می‌داد، چشم‌گیر بود و خیلی مهم بود! طوری بود که اگر کسی می‌خواست از آن منظره تجاوز کند، مشکل بود! اصلاً می‌ربود! در مجلس او حاضر می‌شدند و هنگام ظهر یک

۱. مصباح الشریعة، ص ۸۹.

۲. لغت نامه دهخدا: «طمر: جامه کهنه.»

۳. نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۷۰.

۴. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲.

سفره کشیده می‌شد که انواع و اقسام غذاها در آن بود، غذاهایی بود که از روغن مغز سر بعضی از پرندگان خاص با عسل خاص و زعفران خاص تهیه می‌کردند!^۱ هر کسی حاضر است سر این سفره بیاید و بهره‌مند شود! اما در دستگاه امیرالمؤمنین این سفره نبود؛ آنبان خشکیده‌ای بود که مهر آن را می‌شکافت و در آن را باز می‌کرد و از آن می‌خورد!^۲ مردم جاهل به این توجه نمی‌کنند و به آن توجه می‌کنند!

اما باطنی در این هست! باطن را همه نمی‌فهمند؛ افراد دراک می‌فهمند که قضیه چیست! مسئله، خیلی مهم است! انسان باید درک کند که این سفره‌ای که درست می‌شود، از کجا درست شده است؟ برای کیست؟ برای کدام پیرزن است؟ برای کدام شخص یتیم است؟ این برای بیت‌المال مسلمین است و باید صرف مسلمین بشود، اما تبدیل به این صورت شده است! وضع این سفره براساس باطل و ظلم است، و گسترش آن خلاف عدل است! این سفره برای صید کردن ارواح مردم است، تا مردم را به سوی جهنم صید کند و بر باید! اینها دقت‌هایی است که باید در معنا به کار برود تا روحیه این سفره معلوم بشود! اما این نظرها نیست؛ مردم می‌آیند و سر سفره می‌نشینند و می‌روند، و بر روح معاویه صلوات هم می‌فرستند و تمام می‌شود و می‌رود! اما آن کسانی که دید بیدار دارند، تمام این مذاقه‌ها را می‌کنند و لب نمی‌زنند و یک قدم هم نزدیک نمی‌شوند و می‌گویند: «اینجا شرک است، بت‌پرستی است، خدعه است! اینها شیرینی نیست؛ زهر است! اینها غذای لذیذ نیست؛ اینها آتش جهنم است، اینها چرک است، اینها صدید است، اینها حمیم است و امثال اینها!» اینها خوب درک می‌کنند!^۳

۱. التذکرة الحمدوتية، ج ۱، ص ۶۹.

۲. شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۶؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۹۸؛

الغارات، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۷.

۳. رجوع شود به الأربعون حدیثاً، رازی، ص ۸۱، الحکایة الرابعة.

امام می فرماید:

کسانی که در جهنم مخلد می شوند، چون نیتشان این بوده است که اگر در دنیا مخلد باشند، دائماً معصیت و جنایت کنند؛ و مؤمنین که در بهشت مخلد می شوند، چون نیتشان این بوده است که هر چه عمر کنند، باز هم عمل خیر و کار ثواب انجام بدهند!^۱

یک وقت شخصی است که عاشق عبادت است و شبها برمی خیزد و عبادت می کند، و یا شخصی است که خیلی ناراحت است که چرا من کسلم و نمی توانم عبادت کنم، و اگر سالم بشوم عبادت می کنم؛ حالا که این شخص می خواهد بمیرد، ناراحت است برای اینکه چرا خدا دیگر به من عمر نداده است که شبها عبادت کنم! اگر عمر این شخص تجدید بشود و مرگش از بین برود و سی سال دیگر به او عمر بدهند، او باز شبها عبادت می کند! اما یک وقت آدمی است که شبها کمند می اندازد و دنبال دزدی می رود و پنجاه سال هم این کار را کرده است؛ حالا که این می خواهد بمیرد، می گوید: خدایا به من عمر بده تا سالم بشوم و فردا شب هم کمند بیندازم! پنجاه سال دیگر هم که عمر کنم، باز هم همین کار را می کنم! پس حساب خیلی خیلی دقیق است!

از اینجا انسان می تواند از لطف و کرم خدا خیلی خوشحال شود! در روایات داریم: افرادی هستند که می خواهند خدمتی بکنند ولی پول ندارند، مثلاً آرزو دارد که حج برود ولی پول ندارد که برود، و الآن که موسم حج می شود و زوار هم دارند برای حج حرکت می کنند و او نگاه می کند و حسرت می کشد، به او می گویند: آقا جان، غصه نخور! در خانه خودت بنشین؛ ثواب حرکت، ثواب إحرام، لَبَّیک، طواف، نماز، سعی، وقوف و قربانی، همه اش در نامه عملت هست و همه آن کارها را هم انجام داده ای!

روز قیامت خدمت پروردگار می آید و نامه عملش را به دستش می دهند: یک حج، دو حج، سه حج، ده حج، عمره و...!

- آخر من کی حج رفتم؟! -

- در سنه فلان حج رفتی، در فلان زمان عمره رفتی، در فلان زمان قبر حضرت سیدالشهدا را زیارت کردی و...!

- چند مرتبه؟ -

- الی ماشاءالله!

- آخر من کی رفتم؟! خدایا تو که صادقی و صادقین را دوست داری، من که این کارها را نکرده‌ام، چرا اینها را در اعمال ما نوشته‌ای؟! -

تعجب می کند! بیچاره خودش مریض و فقیر و مفلوک است، در نامه عملش می نویسند: این هزار بنده در راه خدا آزاد کرده است، سفره‌ها انداخته است، إطعام‌ها کرده است، مسجدها ساخته است! می گویند: آن روز که حرکت می کردی و نگاهت به فقرا افتاد، در دلت دعا نکردی: «ای کاش من داشتم و به تمام اینها انفاق می کردم؟!» همین نیت آمد و در اینجا برای تو درست کرد که تو هزار بنده را إطعام کردی و هزار بنده را آزاد کردی! اما به شرط اینکه اگر پول به دستش بدهند، این کار را بکند؛ نه مثل بعضی که وقتی ندارند، می گویند: «این کار را می کنیم و آن کار را می کنیم!» اما وقتی که پول در دست آمد، فراموش می کنند! خدا هم سرش کلاه نمی رود، خیلی دقیق است و حساب‌گر خوبی است! اما اگر واقعاً این طور باشد که وقتی در مسند کار نیست و می گوید: «اگر من در مسند کار واقع بشوم، چنین خدمت می کنم و چنان خدمت می کنم!» وقتی در مسند کار هم آمد این کار را بکند، و اگر پول دستش آمد همان سفره را بیندازد، همان غلام را آزاد بکند، همان حج را برود و همان جهاد را بکند! اگر این طور بود، تمام اینها در نامه عمل او هست!

بنابراین ما هیچ وقت از خداوند علیّ اعلیٰ گِله نداشته باشیم که چرا به ما پول ندادی تا ما خانه خدا را بنا کنیم، قبر حضرت سیدالشهدا را بسازیم، قبر امیرالمؤمنین را بسازیم و...! خدا هم صریح جواب ما را می‌دهد و می‌گوید: «راست می‌گویی، همه این کارها را کرده‌ای، بیا و به نامه عملت نگاه کن! قبر حضرت سیدالشهدا را بنا کردی، حرم امیرالمؤمنین را ساختی، آینه کاری کردی، قرآن چاپ کردی، مسجدها ساختی! این قدر در نامه عملت می‌ریزم که نمی‌توانی حسابشان کنی!» اما اگر راست نباشد، می‌گوید: «واقعاً می‌خواستی این کار را بکنی یا نه؟» می‌گویی: «بله!» بعد می‌آیند و پای امتحان نشانت می‌دهند که ما راه را برای تو باز کردیم، ولی خودت بستی! گفתי اما عمل نکردی! هنگامی که وسیله و سبب در دست تو نبود، نیت بود؛ اما وسیله که دادیم، پس زدی!

پس خدای علیّ اعلیٰ خیلی عادل است! این قدر عادل است که هر کس را می‌برد و در جای خود و مقام خودش قرار می‌دهد، و تمام اشکالات و گله‌ها هم از بین می‌رود! اشکالات و گله‌ها تا آنجایی است که انسان می‌خواهد با فکر خودش در مقام انطباق با عالم ظاهر، کار خدا را بررسی کند و حجّت را علیه او تمام کند؛ اما وقتی که انسان را از این مرحله عبور می‌دهند و با حساب واقع اندازه‌گیری می‌شود، می‌بیند عجیب‌خدایی است! آن وقت همه از خدا راضی می‌شوند و دیگر هیچ کس از خدا گله‌ای ندارد، و حجّت خدا بر همه افراد تمام می‌شود!

جابر بن عبدالله انصاری که امروز بعد از چهل روز برای زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام آمد، به عطیة عوفی کوفی گفت:

من از پیغمبر شنیده‌ام که پیغمبر فرمود: «هر کسی که قومی را دوست داشته باشد، با آنها محشور می‌شود؛ و هر کسی که عمل قومی را دوست داشته باشد، با عمل آنها شریک است!» پس ما با امام حسین جهاد کردیم و با امام

۱. جهت اطلاع بیشتر بر روایات باب نیت، رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۵ - ۲۱۲.

حسین کشته شدیم، چون قلب من حکایت می‌کند که با امام حسین بوده‌ایم!^۱ محکم هم می‌گفت! در حالی که در آن وقت که به زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام آمد، مردی بود که هفتاد و دو سال از عمرش می‌گذشت؛^۲ چون جابر از اصحاب رسول خدا بود و در جنگ بدر و احد شرکت داشت.^۳ مرحوم میرزا محمد اردبیلی در رجال می‌نویسد: «او در جنگ بدر و در هجده غزوه از غزوات پیغمبر با پیغمبر شرکت داشته است.»^۴ و ابن عبدالبر در الاستیعاب دارد: «او در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین بوده است.»^۵

پدرش عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری است که همراه همین پسرش در جنگ احد جنگ می‌کرد^۶ و شهید شد و پیغمبر او و عمرو بن جموح را در یک قبر قرار دادند.^۷

جابر خیلی مرد بزرگی است و از شیعیان خالص امیرالمؤمنین است؛^۸ یعنی از افرادی است که رَجَعُوا إِلَىٰ أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ و [بِقِيَّةِ] تَحْتَ وَلايَتِهِ. و ما در بین بزرگان شیعه که دارای کتب رجال و تراجم هستند، هیچ خلاف و هیچ قدحی از جابر بن عبدالله انصاری ندیده‌ایم.

جابر در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت و فریاد می‌زد و علناً می‌گفت:

۱. بشارة المصطفیٰ، ص ۷۵.

۲. با احتساب اینکه بنا بر نقل منابع ذیل، تاریخ وفات ایشان در سال ۷۸ هـ. ق و در سن ۹۰ سالگی باشد، در زیارت کربلا تقریباً ۷۲ سال داشته‌اند: الطبقات الکبریٰ، ج ۵، ص ۱۷۱؛ تاریخ الطبری،

ج ۱۱، ص ۵۲۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۵؛ رجال الطوسی، ص ۳۲. (محقق)

۳. الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۰.

۴. جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۴۳، به نقل از رجال الطوسی، ص ۳۱.

۵ و ۶. الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۰.

۷. المغازی، الواقدی، ج ۱، ص ۲۶۶؛ الطبقات الکبریٰ، ج ۳، ص ۴۲۴؛ تاریخ خلیفه، ص ۳۰.

۸. رجال الطوسی، ص ۵۹.

عَلَى خَيْرِ الْبَشَرِ، مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ!^۱ ای مردم، به علی بگروید! اگر می بینید که نسبت به علی محبت ندارید، بروید و علت را از مادر خودتان سؤال کنید!^۲ تا زمان نود سالگی عمر کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام را هم ادراک کرد و سلام پیغمبر را هم به آن حضرت رساند و از دار دنیا رفت.^۳ در قضیة کربلا معلوم نیست که چشم او نابینا بوده است؛ بلکه براساس روایتی که ذکر شده است:

روزی بعد از قضیة کربلا در خانه حضرت سجّاد بود که حضرت امام محمد باقر بیرون آمدند، حضرت را دید و گفت: «ای پسر، این طور حرکت کن، آن طور حرکت کن!» و بعد گفت: «این شمائل، شمائل رسول خدا است!»^۴ استفاده می شود که در آن وقت هم چشم داشته است. [شاید] در آخر عمر چشم نداشته است و نابینا بوده است و از دار دنیا رفته است؛ که آن هم جای تردید دارد!^۵ خلاصه جابر یک مرد جاافتاده بصیر خبیر و از شیعیان خالص با معرفت است. امروز خبر شهادت سیدالشهدا علیه السلام به او رسیده است و از مدینه حرکت کرده است و با عطیة عوفی کوفی برای زیارت قبر ایشان آمده است. مرحوم شیخ در رجال می نویسد: «عطیة عوفی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.»^۶ و بعد دارد: «عطیة عوفی کوفی از اصحاب حضرت باقر است.»^۷ بعضی گفته اند: «شاید دو عطیة است.» اما مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می گوید:

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶:

«علی بهترین افراد بشر است، و کسی که این حقیقت را انکار کند حَقّاً کفر ورزیده است!»

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۳؛ رجال الکشی، ص ۴۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵۸؛ رجال الکشی، ص ۴۲.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹؛ رجال الکشی، ص ۴۱.

۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۵.

۶. رجال الطوسی، ص ۷۶.

۷. همان، ص ۱۴۰.

هیچ بُعدی ندارد که این همان عطیّه باشد - کما اینکه بعضی گفته‌اند - متنها عمرش از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت باقر بوده است! در زمان امیرالمؤمنین بیست ساله هم که بوده باشد، از اصحاب حضرت حساب می‌شده است؛ پنجاه و پنج سال هم تا زمان حضرت باقر طول می‌کشد و هفتاد و پنج ساله می‌شود و مقداری از زمان حضرت باقر را هم ادراک کرده است؛ که این هیچ بُعدی ندارد!

عطیّه از شاگردان ابن عباس است و تفسیری در پنج جزء نوشته است و سه مرتبه آن تفسیر را به ابن عباس عرضه داشته است، و هفتاد بار قرآن را در نزد ابن عباس قرائت کرده است؛ عطیّه هم از بزرگان روات شیعه است!^۱

جابر بن عبدالله انصاری از مدینه حرکت می‌کند و به کوفه می‌آید.^۲ حالا یا از مدینه با عطیّه آمده است، یا اینکه خودش از مدینه به کوفه آمده است و از کوفه با عطیّه کوفی به سوی قبر حضرت سیدالشهدا برای زیارت آمده است؛ اینها دیگر معلوم نیست. اجمالاً مرحوم عمادالدین طبری آملی روایتی را با سلسله سند متصل خود از همین عطیّه در کتاب *بشارة المصطفی* - که از کتب نفیس شیعه است - نقل می‌کند و می‌گوید:

روز اربعین با جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام حرکت کردیم. جابر در نهر فرات غسل کرد و بعد جامه‌های خود را إحرام کرد، مقداری از ساعد بر بدن خود پاشید و آرام آرام به سوی قبر حرکت کرد.^۳ بنده یک‌وقت در همین قضیه غسل کردن جابر و إحرام بستن او فکر می‌کردم! چون در روایات داریم:

کسی که برای حج حرکت می‌کند، اگر لباس إحرام ندارد همان لباس خود را إحرام کند، متنها وارو بپوشد؛ کتش را وارو کند، دست‌هایش را در بیاورد،

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۸۷؛ بشارة المصطفی، ص ۷۴.

۳. بشارة المصطفی، ص ۷۴.

بالای کتتش را روی شانه‌اش بیندازد و دست‌ها را از پایین آویزان کند!^۱

آیا جابر از پیغمبر یا امیرالمؤمنین شنیده بود که اگر کسی بخواهد قبر سیدالشهدا یا قبر امام را زیارت کند، باید إحرام ببندد و غسل کند؟ یا اینکه این تفضن خود جابر بود؛ چون فقیه آن کسی است که بتواند از اصول، تفریع فروع کند! گویا روح اسلام در مغز جابر جا گرفته بود، و او به حقیقت مذاق اسلام و سرّ قانون آشنا شده بود که می‌دانست: إحرام و غسل زیارت و طوافی که برای خانه خدا تشریح شده است، دارای یک سرّ و حقیقتی است؛ و حقیقت خانه خدا، مقام ولایت سیدالشهدا علیه السلام است! پس اینجا که بدن او در میان زمین افتاده است، خانه خدا است و حقیقت مقام ولایت در اینجا مدفون است! کعبه ظاهر، ظاهر است و اینجا باطن است؛ پس به طریق اولی باید اینجا غسل کرد و با إحرام حرکت کرد! روی این معنا حتی روایت داریم: «فقیه باید دارای ملکه قدسیه باشد!»^۲ ملکه قدسیه نوری از خدا در قلب است که فقیه

۱. الکافی، ج ۴، ص ۳۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

۲. مصباح الشریعه، ص ۱۶:

«قال الصادق علیه السلام: "لا یحِلُّ الفُتْبَا لِمَنْ لَا یَصْطَفِی [یَسْتَفِی] مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی بِصَفَاءِ بَرِّهِ وَ اِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِیَّتِهِ وَ بُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ فِی کُلِّ حَالٍ؛ لِأَنَّ مَنْ أَتَى فَقَدْ حَكَمَ، وَ الْحُكْمُ لَا یَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنِ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ بُرْهَانِهِ، وَ مَنْ حَكَمَ بِخَبْرٍ بِلَا مُعَایِنَةٍ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ وَ مَأْثُومٌ بِحُكْمِهِ!" كما دَلَّ الخَبْرُ: "العِلْمُ نُوْرٌ یَقْذِفُهُ اللّٰهُ فِی قَلْبِ مَنْ یَشَاءُ!"»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۷:

«فتوادادن در مسائل شرعیّه حلال نیست کسی را که استفتاء نکند از حقّ تعالیٰ با باطن پاک خود از لوث آلودگی‌ها، و با نفس پاکیزه خود از کدورت ارتکاب مناهی؛ و جائز نیست فتوادادن از برای کسی که عبادت و طاعتش برای خدا خالص نباشد، و ظاهر و باطن او موافق نباشد، و در جمیع مسائل ضروری و حالات لایبّدی، برهان و مُسْتَمْسِک قائمی مثل آیه و حدیث نداشته باشد! (یعنی تا کسی متّصف به این صفات نباشد، جائز نیست که در هیچ حکمی از احکام، فتوا دهد.) چراکه فتوادادن، حُکْم دادن در مسائل شرعی است؛ و حکم جزم نمودن در شرعیات صحیح نیست مگر به إذن شارع و مرخص و مجاز بودن از جانب شارع به دلیل و برهان قائم! و هر که حکم کند به >

می تواند به واسطه آن نور، آن احکام کلی را بر مصادیق خودش بار کند و مصادیق آن را خوب تشخیص بدهد و بشناسد. جابر دارای این نور بود که چنین تشخیصی داد که حالا که می خواهد بر سر قبر پسر پیغمبر برود، باید إحرام ببندد و باید غسل کند! لذا غسل طواف و غسل زیارت کرد و به سوی حقیقت خانه خدا إحرام بست!

عطیه می گوید:

حرکت کرد و آرام آرام پای خود را برمی داشت و به ذکر خدا مشغول بود تا اینکه به نزد قبر رسید. وقتی که دست جابر را بر روی قبر گذاشتم، صیحه ای زد و بی هوش شد؛ جابر را به هوش آوردم، سه مرتبه صدا زد:

«یا حسین! یا حسین! یا حسین! حبیّب لا یُحیبُ حبیبه؟!» «آیا دوست، جواب دوست خود را نمی دهد؟!»

آن وقت خودش از باب إعتذار بدین جمله مترنم شد:

«وَأَنْتَ لَكَ بِالْجَوَابِ وَقَدْ شُحِطْتُ أَوْ دَا جُكَ عَلَيَّ أَنْبَاجُكَ، وَفُرَّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَرَأْسِكَ!» «چگونه تو جواب من را می دهی و حال آنکه رگ های گردن تو از جای خود حرکت کرده است و بر پشت و شانه تو آویخته شده است، و بین سر و بدن تو جدایی افتاده است!»

«فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنُ حَلِيفِ التَّقْوَى وَ سَلِيلِ الْهُدَى وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ وَابْنُ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ!»

«شهادت می دهم که تو فرزند خیر النبیین هستی، تو فرزند سید المؤمنین امیر المؤمنین هستی، تو فرزند هم سوگند تقوا و سلاله هدایت و پنجمین اصحاب کساء و فرزند سید النبیین هستی، تو فرزند فاطمه زهراء سیده النساء هستی!»

«وَمَا لَكَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ غَدَّتْكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَرُبِّيَّتَ فِي حَجْرِ

خبری و حدیثی و نسبت دهد آن را به پیغمبر یا وصی پیغمبر و خودش آن خبر را ندیده باشد و جزم و قطع به آن نداشته باشد، پس آن مفتی، جاهل به آن حکم و اثم و گناه کار است!» [چنانچه خبر دلالت بر آن دارد: «علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است، واقع می شود!»] (محقق)

الْمُتَّقِينَ وَرُضِعَتْ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ وَفُطِمَتْ بِالْإِسْلَامِ!

”چگونه چنین نباشی و حال آنکه تو را پنجه پیغمبر خاتم النبیین پرورش داده است و در دامن متقین پروریده شدی و از پستان ایمان شیر خوردی و با اسلام از شیر بریده شدی!“

«فَطِبَّتْ حَيًّا وَ طِبَّتْ مَيِّتًا غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِفِرَاقِكَ وَ لَا شَاكَّةٍ فِي الْخَيْرَةِ لَكَ!

”آری، تو در زندگی ات و در مُردنت پاکیزه بودی! همانا دل‌های مؤمنین به جهت فراق تو شاد نیست، و حال آنکه در نیکویی و خوبی حال تو شکئی ندارند!“

«فَعَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَ رِضْوَانُهُ؛ «سلام و رضوان و خشنودی خدا بر تو باد!»

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَيَّ مَا مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يُحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا؛ «شهادت می‌دهم که تو بر همان رویه و منوالی بودی که برادر تو، یحیی بن زکریا بود!»

جابر این جملات را گفت، آن وقت به اطراف آن قبر معصوم و شهید کربلا سیدالشهدا، که قبر شهدا بود، چشم خود را جَولان داد و نگاهی به اطراف کرد و سلامی بر آن بدن‌های طیب و طاهر و آن اجساد پاک و مبارک نمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ وَ عِبَدْتُمُ اللَّهَ، حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ!

”(پروردگارا، خدایا، تو را قسم می‌دهم که این سلام من را به این اجساد طیبه و طاهره برسان!) سلام بر شما ای جان‌ها و نفس‌هایی که در آستان حسین و در راه و هدف او خود را پیاده کردید و در آن آستان بار خود را فرود آوردید و در فناء و آن آستان وارد شدید و خود را به نور دیده پیغمبر ملحق کردید! شهادت می‌دهم که شما اقامه نماز و ایتاء زکات کردید، امر به معروف و نهی از منکر کردید، با ملحدین و فاسقین جهاد کردید و عبادت پروردگار خود را بجا آوردید، تا به سر حدی که به مرحله یقین رسیدید و مرگ را در آغوش گرفتید و با حال خوش و شادی از این دنیا حرکت کردید و رفتید!“

این جملات را گفت و سپس گفت:

«وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيهَا دَخَلْتُمْ فِيهِ!

”ای ارواح طیبه و طاهره، ای روح مقدّس سیدالشّهدا، ای روح مقدّس اصحاب و جوانان! قسم به آن خدایی که محمّد را به حق برگزید و او را به عنوان خاتم النبیین بر تمام افراد بشر مبعوث فرمود، ما شرکت کردیم در آنچه شما در آن داخل شدید!“

عجیب حرفی می‌زند! ما با شما شرکت کردیم! یعنی ما با کشته شدن شما، با اسارت شما، با ذبح اطفال شما، با تشنگی شما، با تمام این مّرات‌هایی که بر شما وارد شده است و وارد می‌شود، شریک هستیم!

قال عطیة العوفی:

«کیف و لم نهبط وادیا و لم نعل جبلاً و لم نضرب بسیف، و القوم قد فرّق بین رءوسهم و ابدانهم و اوتمت اولادهم و ارملت ازواجهم؟! ای جابر، چه می‌گویی؟! حرف بزرگی می‌زنی! چه حرفی گفتی؟! چگونه ما با آنها هستیم و در عمل آنها شریک هستیم در حالی که از کوهی بالا نرفتیم و از وادی‌ای پایین نرفتیم و شمشیری به دست نگرفتیم و به کفار نزدیم؛ اما این گروه بین بدن و سرشان جدایی افتاده است و اولاد آنها یتیم و زنان آنها بیوه شده‌اند؟!»

جابر گفت:

«یا عطیة، اِنّی سمعتُ حبیبی رسول الله یقول: ”مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُبْرًا مَعَهُمْ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلِ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ!“ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا، اِنَّ نِيَّتِي وَ نِيَّةَ اصْحَابِي عَلٰی مَا مَضٰى عَلَيْهِ الْحَسِينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اصْحَابُهُ!»

”ای عطیة، آرام باش و گوش بده تا من برای تو بیان کنم! من شنیدم از حبیب خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرمود: «هر که قومی را دوست داشته باشد، با آن قوم محشور می‌شود و با آن قوم معیت دارد و با حقیقت و اصل آن قوم اتحاد پیدا می‌کند؛ و هر کس عمل قومی را دوست داشته باشد، در عمل ایشان شریک می‌شود!» قسم به خداوندی که محمّد را به راستی برگزید، خدا می‌داند که نیت من و اصحاب من بر همان چیزی است که بر امام حسین و یارانش گذشته است!»

آن وقت جابر گفت: «من را به سوی خانه‌های کوفه ببرید!»

عطیه می‌گوید:

مقداری که در راه با یکدیگر حرکت می‌کردیم، در بین راه مرا موعظه می‌کرد و می‌گفت:

«ای عطیه، آیا تو را وصیت کنم؟ گمان ندارم که دیگر بعد از این سفر من به تو برخورد کنم؛ لذا این وصیت را از من گوش کن:

دوست بدار دوست آل محمد را مادامی که ایشان را دوست دارد؛ و دشمن بدار دشمنان آل محمد را تا هنگامی که با آنها دشمنی دارند، گرچه تمام روزها روزه باشند و تمام شب‌ها به عبادت برخیزند! با دوست آل محمد مدارا کن اگرچه در بسیاری از گناهایی که انجام می‌دهد، پای از او بلغزد درحالی‌که پای دیگر او در ولایت ثابت است! بدان که دوست ایشان به بهشت می‌رود و عاقبت دشمن ایشان به دوزخ و جهنم خواهد بود!»^۱

این آخرین سخنان جابر با عطیه بود. این مرد، خوب روح دین را درک کرده است! ببینید چقدر خوب بیان کرده است! معیت خود را با سیدالشهدا بیان می‌کند و می‌گوید: «اصلاً من از شما هستم، من با شما جنگ کردم، در رکاب شما شمشیر زدم، تشنگی کشیدم، فرزند من سر بریده شده است و ذبح شده است، برادران من کشته شده‌اند، خودم هم ذبح شده‌ام! چون نیت من این‌طور است!

خدایا به حق محمد و آل محمد، به ما هم نوری عنایت بفرما که به روح دین آشنا شویم و حقیقت دین را دریابیم!

و به دل‌های ما یقینی بده که تو را بهتر از این بشناسیم!

سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بفرما!

قدم‌های ما را در صراط مستقیم ثابت بنما!

از همین امر و سرمایه‌هایی که به ما دادی ما را در راه خودت متمتع بنما!

سیر و روش ما را در راه سیدالشهدا علیه السّلام و اولاد و اصحاب آن حضرت
قرار بده!

تا از ما راضی نشوی ما را از دار دنیا نبر!
ما را مورد شفاعت آنها در دنیا و آخرت قرار بده!
فرج امام زمان ما را نزدیک بفرما!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجلس پانزدهم

ملاک ارزش عمل (۲)

طهران، مسجد قائم، خطبة عيد سعيد فطر ۱۳۹۷ هجری قمری

خطبة أوّل عيد سعيد فطر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواصل الحمد بالنعم، والنعم بالشكر. نحمده على آلائه كما نحمده على بلائه. ونستعينه على هذه النفوس البطاء عما أمرت به، السراع إلى ما هبت عنه. ونستغفره مما أحاط به علمه وأحصاه كتابه؛ علم غير قاصر وكتاب غير مغادر. ونؤمن به إيمان من عاين الغيوب ووقف على الموعد؛ إيماناً نفى إخلاصه الشرك، و يقينه الشك.

و نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، إلهًا واحدًا أحدًا صمدًا فردًا حيًّا قيومًا دائمًا أبدًا، وأنَّ محمدًا صلَّى اللهُ عليه وآله وسلَّم عبده ورسوله، أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون؛ شهادتين تُصعدان القول و ترفعان العمل، لا يخف ميزان تواضعان فيه ولا يثقل ميزان ترفعان عنه.

أوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزاد و بها المعاد؛ زاد مبلِّغ و معاد منجِّح! دعا إليها أسمع داع و وعاما خير و داع؛ فأسمع داعيها و فاز و اعيها.^١

١. نهج البلاغة (صبحي صالح)، ص ١٦٩، خطبه ١١٤، با قدرى اختلاف. ترجمه: <

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

خطبه دوم عید سعید فطر

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله في كتابه الكريم:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲ «روزی خواهد

﴿سپاس و ستایش اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر وصل نمود. او را بر نعمت‌هایش حمد و ستایش می‌کنیم همان‌گونه که بر بلایش ستایش می‌کنیم. و از وی کمک و یاری می‌طلبیم بر این نفوسی که در انجام آنچه بدان امر شده‌اند سست و کند هستند و نسبت بدان‌چه از آن نهی شده‌اند سریع و شتابان‌اند و از وی طلب آمرزش می‌کنیم نسبت به آنچه که علمش بدان احاطه دارد و کتابش آن را برشمرده است؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را فروگذار ننموده است و به وی ایمان می‌آوریم، ایمان کسی که غیب‌ها و پنهان‌ها را بالعیان مشاهده نموده و بر آنچه بدان وعده داده شده واقف و آگاه گشته است؛ ایمانی که اخلاصش شرک را و یقینش شک را زدوده و از بین برده است.

و شهادت می‌دهیم که معبودی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، معبودی که یکی است، یکتا است، صمد و استوار به خود است، فرد است و ثانی ندارد، زنده است، پایدار و پابرجا است و دائمی و ابدی است. و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. وی را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غلبه دهد، اگرچه این غلبه بر مشرکین ناگوار آید! این دو شهادت‌هایی است که سخن را صعود می‌دهد و عمل را بالا می‌برد. ترازویی که این دو شهادت را در آن نهند، سبک نگردد و ترازویی که این دو را از آن برگیرند، سنگین نشود.

شما بندگان خدا را به تقوای خداوند سفارش می‌کنم که توشه سفر و پناهگاه انسان است؛ توشه‌ای که به مقصد می‌رساند و پناهگاهی که رستگارکننده است. شنونده‌ترین دعوت‌کنندگان، به سوی آن فراخواند و بهترین فراگیرندگان و حفظ‌کنندگان، آن را فرا گرفت، سپس دعوت‌کننده به تقوا آن را به گوش مردم رساند. و آنکه آن را فراگرفت و پذیرفت و در خود متحقق نمود رستگار و پیروز گشت. «(محقق)

۱. سوره إخلاص (۱۱۲).

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹.

رسید که مال و فرزندان انسان فایده‌ای به او نمی‌رسانند * مگر آن کسی که با قلب سالم در پیشگاه خدا برود!»

در این دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، اعمال و کارهایی که انجام می‌دهیم هرچه از نقطه نظر ظاهر، مهم‌تر و چشم‌گیرتر باشد و پیکره عمل بزرگ‌تر باشد، آن عمل در نزد مردم دنیا مهم‌تر است! مثلاً اگر کسی در دنیا کارهای بزرگی انجام دهد، مسجد و کاروان‌سرا بسازد، در راه خدا جهاد کند، همه را برای افطاری در ماه رمضان اطعام کند، تمام یتیم‌ها را سرپرستی کند و عریان‌ها را بپوشاند، همه فقرا را اطعام کند و کارهای مهمی بکند، این کارها از نقطه نظر دید اهل دنیا خیلی کارهای بزرگ و قابل تمجید و تحسینی است. اما از نقطه نظر واقع و نگاه ملائکه و ارواح انبیا و قبول شدن این اعمال در نزد خدا، به جان و روح عمل بستگی دارد، که همان اخلاص و نیت است. عمل گرچه بزرگ باشد اما انسان آن عمل را برای خدا انجام ندهد، مانند یک پیکر بزرگ مرده است؛ اما عمل گرچه کوچک باشد ولی انسان آن را برای خدا انجام بدهد، آن عمل زنده است! بین شتر مرده و یک حیوان کوچک مانند پرنده زنده فرق است؛ جای آن شتر مرده در مزبله است، ولی جای این گنجشک زنده روی درخت است! اعمالی که انسان انجام می‌دهد، با نیت و واقعیت محک می‌زنند؛ اگر انسان قصد قربت داشت و آن عمل برای ریا، خودنمایی، شهره و صیت نبود، قبول می‌کنند و الا عمل گرچه بزرگ هم باشد، رد می‌کنند و قبول نمی‌کنند!

حَبَّةُ عُرْنَىٰ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت می‌فرمایند:

لَوْ صُمَّتْ دَهْرُكَ وَ قُتِلَتْ لَيْلُكَ وَ قُتِلَتْ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، بَعَثَكَ اللَّهُ مَعَ هَوَاكَ، بِالْعَا مَا بَلَغَ؛ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ فَنَى الْجَنَّةِ، وَ إِنَّ فِي النَّارِ فَنَى النَّارِ!^۱

«اگر تمام روزهای روزگار را روزه بگیری و تمام شب‌ها به قیام و عبادت بایستی و بین رکن (یعنی حجرالأسود) و مقام ابراهیم کشته بشوی، خدا تو را در روز قیامت با نیت و خواست و هوای خودت مبعوث می‌کند، هرچه

می خواهد باشد؛ اگر نیت و هوای تو به سوی بهشت بود، در بهشت خواهی بود و اگر برای خودنمایی و جهنم بود، در جهنم خواهی بود!^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره افرادی که از این دنیا می روند، می فرمایند:

إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ، قَالَ النَّاسُ: «مَا تَرَكَ؟» وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: «مَا قَدَّمَ؟»^۱

«افرادی که می میرند و از این دنیا می روند، مردم با یکدیگر صحبت می کنند و می گویند: «این کسی که مرده، چه باقی گذاشته است؟» ولی ملائکه می گویند: «چه پیش فرستاده است؟»

چون نظر مردم دنیا به همین تعینات است، و لذا از ماترک، اولاد، شغل، شأن، جاه و اعتبار او سؤال می کنند؛ ولی ملائکه چون به واقع نگاه می کنند، سؤال می پرسند: «برای ما چه عملی آورده است که اینجا به دردش بخورد؟» هرچه انسان در دنیا از نقطه نظر کثرت، عشیره و یار و أعوان و مال گذاشته باشد، در صورتی که قصدش خدا نباشد هیچ به درد نمی خورد و در آنجا صفر است!

سُفْیَانُ بْنُ عُیَیْنَةَ از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند:

خدمت آن حضرت عرض کردم: در این آیه مبارکه که می فرماید: ﴿رَوْزَىٰ مِی رَسَدَ کَہ مَالٍ وَ فِرْزَنَدَ بَہ دَرْدِ اِنْسَانٍ نَمِی خُورَد مَکْرَ قَلْبِ پَاکٍ﴾، مراد از قلب پاک چیست؟

حضرت فرمودند: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ أَحَدٌ فِيهِ سِوَاهُ! وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شَرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ! وَ إِنَّمَا أُمِرُوا بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا لِتَفْرُغَ قُلُوبُهُمْ فِي الْآخِرَةِ.»^۲

«قلب سالم آن دلی است که وقتی به ملاقات خدا می رسد، هیچ چیزی در آن قلب جز خدا نیست! و هر دلی که در آن شک یا شرک باشد، از درجه اعتبار ساقط است (و آن قلب مریض و معیوب است و او را به سوی خدا راه

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۴۱۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

نمی دهند!) و مردم را در دنیا دعوت کرده اند که زهد پیشه کنید و زیاد به دنیا رغبت نکنید، برای اینکه دل‌ها برای آخرت سالم بشود.^۱
 دل انسان دو گنجایش ندارد:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۱ «خدا در جوف یک انسان، دو دل نگذاشته است!»

انسان در راه توحید نمی تواند با دو دل حرکت کند! اگر دل از محبت دنیا پر بشود و قلب انسان را خودنمایی، صیت، آوازه، جاه و سایر محبت‌های فانیۀ دنیا بگیرد، آن قلب دیگر ظرفیت برای نور خدا ندارد؛ عمر سپری می شود و انسان نه اینکه دست خالی از دنیا می رود، بلکه با قلب آلوده و مریض می رود و قلب آلوده در آنجا عقباتش سخت است. ریای در عبادات و در هر عملی آن عمل را باطل می کند. ریای در عبادت مثل ربا در معامله می ماند؛ اگر یک گندم ربا داخل مال انسان بشود، تمام اموال انسان را خراب و آلوده می کند و همه را آتش می زند؛ ریای در عبادات هم همین طور است. در روایات داریم: «اگر کسی در عبادات خود، خودنمایی کند تمام عبادتش باطل است!»^۲

معنای ریای در عبادت این نیست که کسی مسجد بیاید و بوق در دست بگیرد و بگوید: «أيتها الناس، بیایید من را تماشا کنید، من می خواهم نماز بخوانم!» بلکه هر عملی که انسان انجام می دهد و می خواهد خودش را در آن عمل نشان بدهد، این ریا است. مثلاً اگر لباس نویی می پوشد و می خواهد نشان بدهد، این ریا است؛ اگر بلند تکبیر می گوید برای اینکه دیگران بفهمند که: «من بلند گفتم»، این ریا است؛ اگر در مسجد سینی چایی قسمت می کند و مقصودش این است که: «من قسمت می کنم و تو قسمت نکن»، این ریا است؛ کسی که در مسجد اذان می گوید و اگر دیگری اذان بگوید او متأثر شود، این ریا است؛ اگر کسی مجلسی برای روضۀ سیدالشهدا تهیه

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۴.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۷.

می‌کند و مقصودش این است که: «من این کار را می‌کنم!» و اگر بگویند: «برو بنشین تا دیگری بکند»، متأثر می‌شود، این ریا است! و این بدون شک، همه اعمال را آتش می‌زند! انسان باید کار را برای خدا بکند!

ابن‌ابی‌الجمهور الأحسائی در کتاب *عوالی اللئالی* و مرحوم شیخ زین‌الدین شهید ثانی در *منیة المرید* و نیز علامه مجلسی از این دو نفر، روایت عجیبی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى؛ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى غَنِيمَةٍ يَأْخُذُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ!^۱

«اعمال انسان بستگی به نیت دارد و برای هر کسی نیتش باقی می‌ماند. هر کسی که هجرت کند و از خانه و زندگی خود به سوی خدا و رسول بیرون بیاید، هجرت او به سوی خدا و رسولش است؛ و اگر کسی از خانه خود بیرون بیاید (ولو با پیغمبر و با امام باشد و در راه جهاد باشد)، ولی منظورش از این هجرت این باشد که به غنیمتی برسد و مالی را ببرد یا به زنی برسد و او را به نکاح خود در بیاورد، هجرت او به سوی همان چیز است!»

یعنی وقتی نیت، منظور، مقصود و هدف او زن و کنیز و یا مالی است که به عنوان غنیمت ببرد، پس عمل او همان است! اگر در آن راه بمیرد، با همان محبوبش محشور می‌شود؛ اگر کسی به دنیا محبت داشته باشد، روز قیامت با همین علاقه محشور می‌شود؛ اگر کسی به یک زن زناکار محبت داشته باشد، روز قیامت با همان محشور می‌شود.

مَنْ أَحَبَّ حَجْرًا حَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ؛^۲ «کسی که یک قطعه سنگی را دوست داشته باشد، خدا در روز قیامت او را با همان سنگ محشور می‌کند!»

۱. *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۸۱؛ *منیة المرید*، ص ۱۳۲؛ *بحار الأنوار*، ج ۶۷، ص ۲۱۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۲۱.

۳. *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۲۹ و ۲۰۹.

اگر کسی خدا و پیغمبر را دوست داشته باشد، باید بر طبق مرام آنها رفتار کند و از خود اظهار سلیقه و خودنمایی نکند، عمل خود را پاک کند و سعی کند که خود را به این میزان نزدیک کند تا به میزان الأعمال که امیرالمؤمنین علیه السلام است، نزدیک بشود؛ و الا انسان گرفتار است، الان گرفتار است و بعداً هم گرفتار خواهد بود!

محمد بن مسلم یکی از اصحاب بزرگ حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام است و ما کمتر کسی مانند او و زراره در میان رؤات داریم و از نقطه نظر صحت روایت و اطلاع بر خصوصیات اخبار، شاید در میان اصحاب، این دو بزرگوار منحصر به فرد باشند. «و کان من الأشراف، و رجلاً شریفاً کریماً؛ از بزرگان و از متمولین و از کرمای قوم بود!» یعنی به تشخص و آقایی معروف بود. محمد بن مسلم می گوید:

یک روز خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله، مدتی است که عمر ما سپری شده است و ما به جایی نرسیده ایم (یعنی چیزی از معارف الهی و حقایق، بر ما منکشف نشده است)! خیلی خدمت شما می آییم و می رویم و خیلی استفاده می کنیم و خیلی روایت نقل می کنیم؛ ولی آنچه خودمان از نقطه نظر باطن می خواهیم، به ما نرسیده است!

حضرت فرمودند: «یا محمد، تواضع لله! برای خدا تواضع کن!»

یعنی خودت را پایین بیاور! این مرد شریف و کریم که رئیس قوم و عشیره است، چقدر خوب این مرام حضرت را ادراک کرد! در میان مردم و بالأخص اعراب، مرد بزرگ همیشه باید کار بزرگ کند و کارهای کوچک برای او خیلی ننگ و پست است؛ اما در نزد او، کلام امام جلوه کرد و به قلبش نشست.

فردا صبح، یک سبد خرما و یک ترازو برداشت و دم در مسجد کوفه نشست، فجعل ینادی؛ «مدام داد می زد: آی خرما، آی خرما! مردم بیایید و خرما بخرید!» مردم هم می آمدند و از او می خریدند و به هم نگاه می کردند که: «این که اینجا نشسته، محمد بن مسلم است؟! او که شیخ عشیره و شریف قوم است، پس چرا خرما فروش شده است؟!» مدام می آمدند و می رفتند و مذمت می کردند، و او هم هیچ اعتنائی نمی کرد و مشغول فروختن خرماهای خودش بود.

سبدهش که تمام شد، خدمت حضرت آمد و گفت: «یا ابن رسول الله، کارم تمام شد و به آنچه که می خواستم برسم، رسیدم!» آن وقت اقوام و عشیره اش آمدند و گفتند: «حالا که دیگر کارت تمام شده است، کار دیگری را انتخاب کن!» گفت: «من دیگر آن کارهای سابق را انتخاب نمی کنم!» یک کلاه و آسیایی برداشت و به میان آسیابان ها آمد و تا آخر عمرش مشغول آسیا کردن شد.^۱

این کلام حق است که بر دل می نشیند و فوراً مسیر را عوض می کند و وقتی مسیر را عوض کرد، خدا حاضر است!

اینکه می گویند: «دنیا نقد است و آخرت نقد نیست» حرف غلطی است! دنیا نسیه است و آخرت نقد است؛ بلکه دنیا نسیه هم نیست، دنیا باطل است! دنیا یعنی شهوات دنیا، دنیا یعنی هدر، دنیا یعنی کار را از روی احساسات انجام دادن و عقل را زیر پا گذاشتن، دنیا یعنی به حرف زید و عمرو گوش کردن و وجدان و واقعیت را از بین بردن، دنیا یعنی در عالم تخیل و توهم زندگی کردن؛ این را دنیا می گویند، و این باطل است، ولی آخرت و خدا حاضرند.

اگر کلام امام در قلب محمد بن مسلم بیشتر از این اثر می کرد، همان جا که خدمت امام بود کارش تمام بود و دیگر محتاج نبود که شبی بگذرد و فردایی بیاید و دله و ظرف خرما و ترازو را بردارد و تا ظهر کنار مسجد کوفه ندا کند و خرما بفروشد؛ بلکه همان جا کارش تمام بود!

این آیات قرآن که بر ما خوانده می شود، کلام وحی است و اینها هم تبلیغ رسالات خدا است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

تقوا (یعنی پاکی و مصونیت و در عصمت درآمدن از هوای نفس) بهترین زاد و توشه ای است که انسان را می رساند؛

دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَوَعَاها خَيْرٌ وَاِعٍ؛^۱ «عجب داعی و گوینده‌ای این مطلب

را به ما رساند!»

پیغمبر اکرم، خاتم الانبیاء و المرسلین که تمام ملائکه مقرب و انبیای مرسل زیر نگین او هستند، در قرآن مجید به وحی الهی فریاد کرد: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛^۲ خداوند علیّ اعلیٰ در باطن شما میزانی قرار داده است؛ هر کاری که می‌خواهید بکنید، با آن میزان باطن و با کتاب خدا و سنت پیغمبر اندازه‌گیری کنید!

امروزه علم روشن است و کسی نمی‌تواند عذر بیاورد: «من نمی‌دانستم، نفهمیدم، کتاب در دست من نبود، کسی نبود که جواب سؤال من را بدهد، من پشت کوه زندگی می‌کردم، من مستضعفم و...» این حرف‌ها پذیرفته نیست!

تا انسان، انسان است باید کار انسانی کند؛ اگر اعمالی انجام بدهد که مادون درجه انسانیت اوست، خود را ارزان فروخته است و از او مؤاخذه می‌کنند! انسان باید کار انسان کند، نه کار حیوان؛ اگر کار حیوان کند، خود را به حیوان معامله کرده است و در روز قیامت هم‌نشین با انسان‌ها نخواهد بود. انسان باید خود را در سطح انسانیت بیاورد؛ سطح انسانیت این قدر بالا و شریف و عزیز است که خدای علیّ اعلیٰ خودش را در مقابل انسان معامله می‌کند! یعنی می‌گوید: مقام انسان این قدر بالا است که اگر خود را به بهشت و به حورالعین عوض کند، کم است؛ به تمام بهشت‌ها عوض کند، کم است؛ انسان باید خودش را با من معامله کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾؛^۳ «خدای علیّ اعلیٰ

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۶۹، خطبه ۱۱۴.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰:

«تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید! و مبدا مرگ شما را فرا گیرد، مگر آنکه شما در درجهٔ اعلای اسلام و تسلیم باشید!»

۳. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱.

جان‌ها و مال‌های مؤمنین را می‌خرد و در مقابل آن، بهشت می‌دهد.»
 آن جان و مال در مقابل هر هدفی بوده است، همان بهشت به او داده می‌شود؛ اگر
 جَنَّةَ اللِّقَاءِ باشد و انسان جان یا مال را برای لقاء خدا بدهد، لقاء خدا دنبال اوست؛ یعنی
 خود خداوند هست و خود خدا انسان را خریده است و خودش را ثَمَنَ معامله قرار داده
 است. در این صورت، انسان فروشنده شده است و خدا خریدار! مَبِيعٌ و مُتَمَنٌّ و چیزی
 که فروخته است، مال و نفس اوست و آن چیزی که در مقابل این به فروش می‌رسد،
 بهشت است؛ و آن بهشت هم براساس اخلاص نیات و درجات، تفاوت می‌کند.

إن شاء الله امیدواریم که به برکات امیرالمؤمنین علیه السلام که این ماه مبارک
 رمضان به نام او پایان یافت، و خداوند علیّاً اعلیٰ توفیق، صحّت، سلامتی، ایمان و
 تسلیم داد و به همین مقداری که ما به این عبادات موقّق شدیم، این اعمال جزئی ما
 در نزد صاحب ولایت، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قبول باشد! و از آن
 حضرت تقاضا می‌کنیم که از پروردگار بخواهد اعمال ما را جان‌دارتر و باروح‌تر کند!

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَا، وَ مَا قَصُرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَا!

«خدایا، آن مقدار از حقی که به ما فهماندی، آن را برای ما نگهدار و ما را
 برای کشیدن آن بار متحمل کن؛ و آن مقداری که به ما نفهماندی و ما غافل
 بودیم، آن را هم به ما برسان!»

انسان باید همیشه نسبت به آن حال و توفیقی که پیدا کرده است، شکر کند!
 این توفیق نصیب همه کس نمی‌شود! چه بسیار افرادی هستند که میلیون‌ها ثروت
 دارند و آرزو می‌کنند که پنج دقیقه در مسجد بیایند و با فکر راحت بنشینند و عبادت
 کنند یا بشنوند و یا بگویند، ولی پایشان از جلوی مسجد عبور نمی‌کند و نمی‌توانند
 بیایند؛ چون آن نفس‌آماره و آن خاطرات و آن دور و شتابی که نفس آنها برداشته
 است، راه آنها را بریده است! پس همین مقدار که خدا به ما توفیق داده است، اگر

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۱۱، فرازی از دعای افتتاح.

بخوایم تا روز قیامت سپاس گزار او باشیم، از عهده شکر بر نمی آیم؛ و آن مقداری که داده است، شکر خدا را بجا می آوریم، و آن مقدار مطالب و معارف و درجاتی که نداده است، خیلی است!

هر انسانی باید این درجات را طی کند و همه ما مکلف به این تکلیف هستیم! اگر در ما قابلیت نبود، به ما تکلیف نمی کردند؛ چون در این صورت، تکلیف عبث و لغو بود. مثلاً شما نمی توانید به یک حیوان بگویید: «خورش فسنگان بخور!» و یا غذای مطبوعی جلوی یک حمار بگذارید و بگویید: «بخور!» این تکلیف غلط است، چون او غذای مختص به خود دارد که علف است، و نمی توانید به یک گوسفند یک جمله حکمت را بفهمانید، چون فکر و مغز او گنجایش و کشش ادراک ندارد؛ ولی انسان گنجایش و کشش دارد و می تواند این معانی را بکشد و اگر کوتاهی کرد، تقصیر خودش است.

پس باید قدم راستین در راه بنهد و از خدا تقاضا کند که او را موفق کند، و از اولیای دین و ائمه دین، بالأخص حضرت امام زمان، صاحب مقام ولایت، تقاضا کند که او را مدد غیبی بکند؛ خودش هم کوشش کند تا اینکه به مرحله انسانیت برسد!

در امروز که اختصاص به حضرت امام زمان دارد:

[أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ] الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وآله ذُخْرًا وَشَرَفًا وَكَرَامَةً وَمَزِيدًا!

«خدایا، تو را به این روز قسم می دهیم؛ این عیدی که عید برای همه مسلمین قرار دادی، و این یک خصوصیتی برای محمد و آل محمد است (که آنها لوادار این راه هستند و پرچم حمد در دست آنها است و مقام شفاعت - یعنی کشش و جذب - به دست آنها است؛ و هر کسی که از این دنیا کشیده شود و به آنجا برود، آنها با آن قوه ولایت کشیده اند) و این همان ذخر و شرافت و مزیدی است که خدای علی اعلیٰ برای آنها اختصاص داده است!»

و اولین دعای ما این است:

أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ! «اینکه درود بی پایان خود را بر محمد و آل محمد بفرستی!»

یعنی در آن عوالم لایتناهای مقام سیر که فکر ما نمی رسد و قلب ما درک نمی کند و آنها دائماً در حال ترقی و تعالی در آن عوالم هستند، آنها را بیشتر از این در سیر عرضی اسماء و جمال خود، حرکت بدهی و آنها را در آن عوالم، محظوظ و بهره مند بفرمایی! و این است درودی که پروردگار بر آنها می فرستد!

وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ! «و از تو تقاضا داریم که در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی، ما را هم داخل کنی!»
وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ!^۱ «و ما را از هر سوء و بدی و شرّی که محمد و آل محمد را خارج کردی و دامان آنها را پاکیزه، و قلب آنها را مطهر کردی، از آن رجس و نجاستِ محبت غیر خودت، ما را هم به برکت آنها پاک کنی!»

واقعاً این دعا و این دو فقره دعا چه اندازه بزرگ است! وقتی انسان این دو دعا را می کند، دیگر لازم نیست که هیچ دعایی بکند! و لذا ما در قنوت های نماز عید همین دعا را می کنیم:

از تو تقاضا می کنیم که اوّل درود خود را بر محمد و آل محمد بفرستی، و ما را داخل کنی در هر خیری که آنها را داخل کردی، و خارج کنی از هر سوئی که آنها را خارج کردی!^۲

تمام شد؛ پس ما هم در هر خیری که آنها داخل شدند، داخل شدیم و از هر سوئی که آنها خارج شدند، خارج شدیم! دیگر ما جلیس و هم نشین آنها هستیم! طبق آیات قرآن - که به بعضی از آنها در ماه رمضان تذکر داده شد^۳ - شیعیان

۱. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۹۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۰۴ - ۳۰۷.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۲۳۹ - ۲۲۳، مجلس ۲۳.

در روز قیامت به آنها ملحق می‌شوند و با آنها به بهشت می‌روند.^۱ این روایات إلحاق، خیلی عجیب است؛^۲ می‌گوید: «ما شیعیان بار خود را روی دوش آنها انداختیم؛ چون در دنیا گشتیم و غیر از آنها کسی را پیدا نکردیم که طهارت و پاکیزگی‌اش تا این سرحد باشد و به عالم ملکوت متصل باشد و ظرفیتش آن قدر واسع باشد!»
در دعایی که بعد از زیارت سیدالشهدا علیه السلام وارد است که در بالای سر حضرت بخوانیم،^۳ و در بعضی از دعاها دیگر و بعضی از زیارت‌های جامعه و در انتهای زیارت جامعه کبیره هم این مفاد هست:

خدایا، اگر من افرادی غیر از محمد و آل محمد سراغ داشتم که می‌توانستند

بین من و تو واسطه بشوند و شفاعت کنند، دنبال آنها می‌رفتم!^۴

ولی ما گشتیم و پیدا نکردیم، و از هیچ گروهی هم تا این سرحد سراغ نداریم و اصلاً نیست! نه اینکه بخواهیم عقل خود را زمین بگذاریم و از روی تقلید یا تحکم رفتار کنیم؛ واقعاً نیست! بنابراین خدایا ما را به آنها ملحق کن!

اما کاری نکنیم که سنگینی ما خیلی روی دوش آنها بیفتد! می‌دانید که اگر بچه‌ای در منزلی مریض باشد، بیش از آن مقداری که او از این مرض رنج می‌برد، پدر و مادرش رنج می‌برند. پدر مریض نیست، مادر هم مریض نیست؛ ولی بچه مریض می‌خوابد و پدر و مادر نمی‌خوابند! آن مرض بچه روی دوش پدر است. اگر دوتا بچه مریض بود، دوتا بار؛ و اگر سه‌تا بود، سه‌تا؛ و اگر ده‌تا بود، ده‌تا! بار این امت بر دوش امام زمان است، هر گناه و خطائی کنیم، آن حضرت متأثر می‌شود، ولو اینکه بار را می‌کشد! و چون با رشته ولایت و محبت است، وعده داده است که روز قیامت

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۹۵-۱۵۶؛ ج ۴، ص ۱۸۶-۱۸۹؛

ج ۹، ص ۲۸۰-۳۲۳.

۲. جهت اطلاع از این روایات رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۰۹-۳۲۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۲۶.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۷.

هم به بهشت می‌برد؛ ولی ما هم کاری نکنیم که موجب شرمندگی برای ما باشد! خیلی شرمندگی زیاد است که انسان آن حضرت یا سیدالشهدا علیهما السلام را ملاقات کند و مثلاً آن حضرت، بچۀ شیرخوار خود را بیاورد و بگوید: «ای امت، من این شیرخوار را برای شما دادم، این قدر حاضر نشدید که به حرف ما گوش کنید؟!» خدا إن شاء الله به برکت آنها دل‌های ما را منور به نور یقین کند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجلس شانزدهم

لزوم وحدت و اخوت بين مسلمانان
طهران، مسجد قائم، خطبة عيد سعيد فطر

خطبة اول عيد سعيد فطر

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ، وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آلائِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى
بَلَائِهِ. وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النَّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَاعِ إِلَى مَا تُهَيِّتُ عَنْهُ. وَنَسْتَغْفِرُهُ
بِمَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَكِتَابٌ غَيْرُ مُعَادِرٍ. وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ
عَيْنِ الْغُيُوبِ وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشُّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشُّكَّ.
وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا حَيًّا قَيُّومًا دَائِمًا أَبَدًا، وَأَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ؛ شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَتُرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخِفُّ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ
لَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تُرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ؛ زَادٌ مُّبَلِّغٌ وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ!
دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَوَعَاها خَيْرٌ وَّاعٍ؛ فَأَسْمَعُ دَاعِيَهَا، وَفَارَزَ وَاغِيَهَا.^١

١. نهج البلاغة (صباحي صالح)، ص ١٦٩، خطبه ١١٤، با قدرى اختلاف.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

خطبه دوم عید سعید فطر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله في كتابه الكريم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ؕ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ * وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ؕ وَاذْكُرُوا ءَللَّهُ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.

این آیات مبارکه، آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره آل عمران است، که مفاد این آیات چنین است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن طوری که باید و شاید از عهده تقوا بریابید و در اثر مخالفت با نفس اماره و تسلیم در مقابل اوامر پروردگار و اجتناب از محرّمات، به مرحله‌ای برسید که آن طوری که باید و شاید در تحت عصمت و مصونیت الهی دربیابید؛ و نفس شما تا اندازه‌ای ترقی و تکامل پیدا کند که اگر مرگ شما را دریابد، به مقام کامل از اسلام رسیده باشید و از ثمره وجود و میوه هستی خود حداکثر استفاده را کرده باشید و نارس و کال از دنیا نرفته باشید!»
شما انسان هستید و انسان باید دارای غرایز و صفات انسانیّت باشد؛ پس اگر در دنیا زندگی کند و آن صفات و ملکاتی که لازمه مقام انسانیّت است حائز نشود و مرگ او را دریابد، ناقص از دنیا می‌رود.

«آن مقداری که باید و سزاوار است که شما تقوا پیشه بگیرید، در آن حدود متقی باشید؛ نه کمتر و پایین‌تر از آن حد! مبدا بگذارید قبل از اینکه مرگ شما را دریابد، به مرحله اسلام واقعی (آن حداکثر از مقام تسلیمی که باید در مقابل اوامر پروردگار داشته باشید تا به شما مسلمان بگویم) نرسیده باشید!»

۱. سوره إخلاص (۱۱۲).

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ «همگی به ریسمان خدا دست بزنید و از تفرقه و جدایی اجتناب کنید!»

ریسمان خدا در مقابل ریسمان غیر خدا است؛ حبل الله و حبل الناس. حبل خدا ارتباطی است که انسان با پروردگار دارد؛ و حبل غیر خدا، آن اعتباراتی است که انسان در دنیا به آن متکی است، از اعتبار و جاه و قدرت و مسند و مال و سایر جهاتی که برای این عالم است. شما از تمام آنها بپسندید و به خدا ببینید! به آن ریسمانی دست بزنید که در صراط تکامل انسانیت، شما را بالا ببرد و به سرحد مقام معرفت و قرب برساند! تا از این عالم وجود و زندگی و عمر، حداکثر استفاده را برده باشید.

﴿وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ «با یکدیگر جدایی نکنید، تفرقه نیندازید و کنار نروید!»
 ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾؛

«نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشت، به یاد آورید! روزگاری بر شما گذشت که دستتان از نعمت اسلام خالی بود، از ایمان خالی بود، از تقوا و فضایل انسانیت خالی بود، با یکدیگر براساس دشمنی و نفاق و تنازع بقاء زندگی می‌کردید و سود خود را در زیان یکدیگر می‌دیدید.»

به یاد می‌آورید که چنین زمانی بر شما گذشته بود؟ خداوند علی‌اعلیٰ بر شما نعمت و کتاب آسمانی فرستاد و در این کتاب، تمام نقاط رشد و صلاح شما را معین کرد و تمام راه‌هایی که شما را به تاریکی و ظلمت و ستم و نیستی و نابودی و ذلت و فقر و فنا می‌رساند، نشان داد و این کتاب را به دست کسی داد که میوه عالم خلقت و گل سرسبد عالم امکان است؛ یعنی این کتاب را که دستورالعمل است، برای شما فرستاد و به دست حضرت محمد بن عبدالله داد، این چنین پیامبر بزرگواری که خاتم الانبیاء و المرسلین است. آن پیغمبر را نمونه این قرآن مجید یافتید و تمام اعمال او را با قرآن مجید تطبیق کردید و در سایه تعلیمات قرآن، خودتان به دنبال آن پیغمبر حرکت کردید. «و به جایی رسیدید که به جای آن دشمنی و نفاق و ستم و ظلم و تاریکی و بوار و هلاکت و تفرق و تشخیص، دل‌های شما براساس وحدت اسلامی،

اتحاد پیدا کرد و دل‌های شما با ریسمان الفت و مودت به هم بسته شد و با یکدیگر یار و مهربان شدید، و در سایه تعلیم اسلام برادر شدید.»

همدیگر را دوست می‌داشتید همانند آنکه خود را دوست می‌داشتید، در حوائج برادران مؤمتان سعی می‌کردید همانند آنکه در حوائج خود کوشا بودید؛ بلکه از این جلوتر، برادران مؤمن خود را بر خود مقدم می‌داشتید و در راه فضایل و فواصل آنها ایثار می‌کردید و گذشت می‌نمودید. این در اثر نعمت پروردگار بود که وجود مقدس پیغمبر را با این کتاب روی زمین آورد. شما مردمان جاهلی براساس سنن ضاله و مضله جاهلی و عصبیت ملی و آیین ضد خدایی رو به قهقرا و جهنم می‌رفتید، دنیا را برای خود جهنم عاجل کرده بودید قبل از اینکه به نتایج اعمال خود در آن جهنم آجل برسید. این پیغمبر آمد و شما را بیدار کرد و هشدار داد و گفت: ای افراد بشر، از این مرحله بالا بیاوید؛ شما حیوان نیستید که شکم خود را از گوشت حیوانات دیگر پر کنید، و صید و طعمه خود را با پاره کردن حیوانات دیگر به دست بیاورید؛ شما انسان هستید و باید در فراز تکامل و صفات مقام انسانیت حرکت کنید، و باید با مجاهده با نفس و عزم راستین و اراده متین در راه خدا حرکت کنید!

﴿وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾؛

«همه شما کنار گودال آتش بودید که به مختصر تکانی، زیر پای شما خالی شده بود و در میان آتش قرار گرفته بودید؛ خدای علی‌اعلیٰ شما را هدایت کرد و در اثر وجود چنین پیغمبری، دست شما را گرفت، نجات داد، انقاذ کرد و شما را از این هلاکت و بدبختی ربود.»

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾؛

«خدا این‌طور آیات خود را برای شما بیان می‌کند و نشانه‌ها و علائم توحید و رمز کامیابی و سعادت را به شما نشان می‌دهد و علائم رستگاری و فوز را برای شما مبین و واضح می‌کند؛ امید است که شما راه را پیدا کنید و در این راه قدم بردارید و تا هنگامی که به مقصود نرسیده‌اید از پا ننشینید!»

﴿وَلَتَكُنَّ مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱.

«حتماً باید در میان شما جماعت‌ها و گروه‌هایی باشند که مردم را دلالت به خیر کنند، و به معروف و کار پسندیده امر کنند و از کار زشت نهی کنند؛ و این جماعت، جماعت زنده و رستگار است * مانند آن کسانی نباشید که بعد از اینکه آیات خدا بر آنها خوانده شد و بینة پروردگار به دست آنها رسید و مطلب را درک کردند، دنبال تفرقه و جدایی رفتند و هر کسی برای خود مکتب خاصی تشکیل داد و افرادی را به دور خود کشید و براساس نفاق و جدایی و تفرق، از آن وحدت و سلامت و الفت دور افتادند؛ که برای اینها عذاب بزرگی است!»
در روایاتی که از پیغمبر اکرم داریم آن پیغمبر بزرگوار، خیلی ما را به اتحاد و اعتصام به حبل خدا دعوت می‌کند. گاه و بیگاه در خطبه‌هایی که قرائت می‌کند می‌گوید: «ای مسلمان‌ها، با هم باشید! با هم باشید!» این مسئله در زمان پیغمبر خیلی زیاد بود و شاید در غالب خطبه‌هایی که پیغمبر خوانده‌اند، بر این مسئله تکیه و سفارش کرده‌اند. نماز جماعت برای این جهت است، نماز جمعه برای این جهت است، و شاید سرّ اجتماع مردم در هر سال برای اداء مناسک حج و در تمام مدّت سال برای عمره، بر این اساس باشد.

در یکی از خطبه‌هایی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرائت فرمودند و به هر دو مسئله از این مسائل اصرار داشتند، خطبه‌ای است که پیغمبر در جنگ اُحد قرائت کردند. خطبه خیلی مفصل نیست و کوتاه است، شاید تماشش در حدود بیست سطر کوتاه باشد. وقتی که صفوف را معین کردند، خطبه کوتاهی خواندند که از جمله آن می‌فرمایند:

إِنِّي حَرِيصٌ عَلَى رُشْدِكُمْ؛ «ای مسلمان‌ها، من خیلی بر ترقی شما، بر تکامل شما، بر رشد شما و بر سعادت شما حریصم!»

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴ و ۱۰۵.

بعد بیان می‌فرمایند تا به این مسئله می‌رسند:

«از آن چیزهایی که بر شما واجب شده است نماز جمعه است، که در هر روز جمعه باید بجا بیاورید؛ مگر آن کسی که مریض است یا کودک است یا زن است یا عبد مملوک است. و اگر کسی بگوید: «من از این مستغنی و بی‌نیاز هستم» خدا هم از او اظهار بی‌نیازی و استغنا می‌کند.»

مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُبْعَدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ؛

«هیچ چیز شما را به خدا نزدیک نمی‌کند الا اینکه من شما را به آن امر کردم و دلالت کردم، و هیچ چیز شما را از خدا دور نمی‌کند الا اینکه من نشان دادم و شما را از آن نهی کردم.»

امور سه دسته است:

یک امری است که بَيْنُ الرَّشْدِ است، یعنی رشدش روشن است و برای انسان واضح است که اگر دنبال آن حرکت کند به سعادت می‌رسد؛ که حتماً باید آن را بجا بیاورید.

یک امری است که بَيْنُ الْعَيِّ است، یعنی روشن است که اگر انسان آن کار را بجا بیاورد گمراه می‌شود؛ که باید آن را ترک کنید.

یک امری است که مشتبه بین اینها است، و این مشتبهات زیاد است و حقیقت آن را نمی‌داند إِلَّا مَنْ عَصَمَ؛ «مگر اینکه خدا او را حفظ کند و پروردگار او را در عصمت خود نگاه دارد.»

بعد مثال می‌زنند و می‌فرمایند:

مانند گوسفند که اگر انسان آن را رها کند، ممکن است به نزدیک قُرْفَگَاه برود و اگر کسی نزدیک قُرْفَگَاه برود، ممکن است در آن حِمی و قُرْفَگَاه واقع بشود؛ پس شما هم در این امور مشتبه که مسئله برایتان روشن نیست، اقدام نکنید تا اینکه روشنی‌اش بر شما واضح بشود و از روی اعتقاد و یقین به آن کار دست بزنید!

وَالْمُؤْمِنُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى تَدَاعَى عَلَيْهِ سَائِرُ

الجَسَدِ؛ «هر فرد مسلمان نسبت به جامعه مسلمان مثل سر است نسبت به بدن، که اگر سر درد بگیرد تمام بدن درد می‌گیرد.»^۱
 این روایتی که این قسم عرض کردم واقدی در کتاب المغازی نقل می‌کند. او از مورخین غزوات پیغمبر است که این کتاب را در صده سوّم هجرت، یعنی بیش از هزار و صد سال پیش تألیف کرده است. مرحوم علامه مجلسی در مجلد سادس کتاب بحار الأنوار،^۲ این روایت را جزء غزوات پیغمبر از واقدی نقل می‌کند؛ ولی بعضی دیگر این فقره از این روایت را این طور گفته‌اند:

تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاهِمِهِمْ وَوُدِّهِمْ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ؛ إِذَا اشْتَكَى عَضْوٌ تَدَاعَى عَلَيْهَا سَائِرُ الْأَعْضَاءِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى؛^۳ «مؤمنین حکم یک پیکر را دارند که اگر یک عضو از اعضای این پیکر رنجور بشود، تمام اعضای بدن رنجور می‌شود.»
 ولی این عبارت، عبارت پیغمبر نیست؛ عبارت پیغمبر همان بود که اوّل عرض کردم و خیلی لطیف‌تر است؛ زیرا این عبارت می‌گوید: «اگر یک بنده مؤمن مریض بشود مثل این است که عضوی از اعضای بدن درد گرفته است.» مثلاً اگر پای انسان درد بگیرد، کمر انسان درد بگیرد و یا دست انسان درد بگیرد، تمام اعضای بدن در این درد شرکت می‌کنند و همه بی‌خوابی می‌کشند و همه را تب فرا می‌گیرد تا اینکه این عضو معالجه بشود.
 امّا پیغمبر از این لطیف‌تر می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ «هر فرد از افراد مؤمن به منزله سر نسبت به بدن است.»

یعنی اگر شما جامعه مسلمانان را بدن حساب کنید، هر فرد نسبت به آن پیکر، حکم سر دارد، نه حکم پا و گوش و دست و سایر اعضا. اگر گزندی به یک فرد از افراد مسلمانان

۱. المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۲۶؛ با قدری اختلاف در مصادر.

۲. بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۶، ص ۵۱۲.

۳. المؤمن، کوفی اهوازی، ص ۳۹؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۷۷؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰؛

إحیاء علوم الدّین، ج ۲، جزء ۶، ص ۵؛ با قدری اختلاف در مصادر.

برسد مثل این است که سر پیکر جامعهٔ مسلمان‌ها رنج و آزار دیده است، و تمام جامعه متشنج می‌شود که چرا این سر آزار دیده است! ولو اینکه آن فرد مسلمان یک نفر آدم بی‌بضاعت یا یک نفر آدم بی‌شخصیت یا یک نفر آدم بی‌جاه و اعتبار باشد؛ اسلام که بر این اساس‌ها نیست! اگر یک نفر در عالم اسلام رنجور شد، سر اسلام رنجور شده است و به دنبال مرض و رنجی که آن سر پیدا کرده است، تمام بدن رنجور می‌شود و همه به تکاپو می‌افتند تا اینکه آن سر را معالجه کنند؛ و تا هنگامی که معالجه نشده است، تمام این پیکر با سر در تب و بیداری شرکت می‌کند. اگر سر انسان درد بگیرد تمام بدن انسان تب می‌کند و تمام بدن انسان نمی‌خوابد، نه اینکه فقط سر نمی‌خوابد ولی تمام بدن خواب است! این تشبیه و کنایهٔ عجیبی است، و این دستور پیغمبر است.

آن حضرت در آخرین سفری که به حج مشرف شدند، خطبه‌ای در مسجد الخیف

ایراد کردند و فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها فَبَلَّغَهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَبْلُغْهَا! «خدا رحمت کند

آن کسی که این حرف مرا بشنود و به دل بگیرد و حفظش کند و بعد که به شهر و ولایت و مملکت خود می‌رود آن را به دیگران برساند!»

فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛ «چه بسا کسی کلامی را یاد می‌گیرد و حفظ می‌کند و به دیگری تحویل می‌دهد که او فهمش از این بیشتر است و

فقیه‌تر است و از این کلام بیشتر استفاده می‌کند.»

بنابراین هر کسی که این کلام را شنید به نظر بی‌اعتنایی به آن ننگرد، زیرا ممکن است که این ناشی از کوچکی فهم خودش باشد؛ بلکه این را حفظ کند و تحویل بدهد، و افراد دانشمند و دانا و فقیهی هستند که وقتی این جمله به آنها برسد، حق مطلب را می‌گیرند.

ثَلَاثَةٌ لَا يُعِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ؛ «سه چیز است که در اثر این سه چیز،

هیچ وقت دل بندهٔ مسلم تاریک نمی‌شود»

و اگر این سه کار را انجام بدهد دل همیشه زنده است، باطراوت است، حجاب ندارد، روی دل را حقد و حسد و کینه و سنگینی و حزن فراموش می‌گیرد.

إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ؛ «اول: اینکه انسان کارهایش را فقط برای خدا انجام بدهد!»

هر کاری که می‌کند، عبادی یا غیر عبادی، کار معاش یا کار معاد، این را برای خدا بکند. در مکان خلوت برود و بنشیند و فکر کند و ببیند که این کار را برای خدا می‌کند یا نه؟ این انسان را رشد می‌دهد و زنده می‌کند.

و النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ؛ «دوم: اگر انسان می‌بیند که پیشوایان مسلمین احتیاج به تذکر و نصیحتی دارند به آنها یادآوری کند و خودداری نکند!»
 چه بسیار مطالبی است که به گوش آنها نمی‌رسد و نرسیدنش به گوش آنها موجب ضرر است. انسان اگر مطلبی دارد که برای ائمه مسلمین (یعنی پیشوایان مسلمین) مفید است، باید به آنها تذکر بدهد.

وَاللُّزُومُ لِحِجْمَتِهِمْ؛ «سوم: انسان باید با جماعت مسلمین باشد!»
 نباید کنار برود، نباید تک راه برود، نباید تک زندگی کند! بلکه باید در اجتماعات مسلمین باشد و نگوید: «فایده ندارد»؛ وجود او در میان آنها فایده است. اگر معنای یک آیه قرآن را تشخیص داد و یا یک امر به معروف و یک نهی از منکر کرد و یا یک راهنمایی و یک دلالت خیر کرد، وجودش در میان آنها حجت و مؤثر است.

فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ؛ «دعوت و دعای جماعت مسلمانان نه تنها در داخل آنها است، بلکه آنها احاطه‌ای به پشت سرشان هم دارند.»
 یعنی جامعه مسلمان اگر با همدیگر متشکل باشند، تمام دنیا را براساس نیت صحیح و اراده متین خود، اداره می‌کنند و موجب رشد و رقاء همه دنیا می‌شوند، و این مسئله تنها اختصاص به جامعه خودشان ندارد.

الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، تَتَكَافَأُ دِمَائُهُمْ وَهُمْ يَدُّ وَاحِدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَىٰ بِدِمَائِهِمْ
 أدناهم.^۱

«مؤمنین همه در حکم برادرند؛ هر کس ایمان آورد، برادر سایر مؤمنین است و سایر مؤمنین برادر او هستند و خون‌هایشان با همدیگر یک قیمت دارد.»

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۸؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ با قدری اختلاف در مصادر.

در جامعه اسلام خون دارای یک قیمت است؛ کسی شریف‌تر و وجیه‌تر باشد یا نباشد، صاحب جاه باشد یا نباشد، بالاتر باشد یا پایین‌تر باشد، فقیر باشد یا غنی باشد، از نقطه نظر قصاص و دیه یک اندازه است. «تَتَكَافَأُ دِمَائُهُمْ؛ خون‌ها با همدیگر مساوی است.» این دستور پیغمبر است!

و هُمْ يَدُّ وَاحِدٌ عَلَىٰ مَنْ سِوَاهُمْ؛ «و تمام مؤمنین حکم یک دست هستند علیه

دشمنانشان؛ همه مؤمنین یک دست هستند.»

یعنی جدایی و تفرقه ندارند، و وقتی آسیب و گزندى به آنها برسد، همه آنها یک مشت می‌شوند علیه آن کسی که مخالفت با کیان و هستی آنها می‌کند و برخلاف قرآن و دستورات پیغمبر ما رفتار می‌کند. آنها ید واحد هستند.

و يَسْعَىٰ بِدِمَتِهِمْ أَدْنَاهُمْ؛ «و آن آذنی‌تر از افراد مسلمان هم به ذمه و به عهد

مسلمان‌ها سعی می‌کند و برعهده می‌گیرد.»

یعنی اگر یک نفر از افراد مسلمان که درجه‌اش از همه پایین‌تر باشد یک کافر را در ذمه و عهد خود در بیاورد، آن ذمه و عهده او محترم است و تمام مسلمان‌ها باید محترم بشمرند و نمی‌توانند عهد او و ذمه او را نقض کنند؛ چون مسلمان است. چنین احترام و چنین قدر و قیمت و قابلیت از طرف پروردگار به او داده شده است که اگر یک مسلمان، کافری را در ذمه و پناه خود قرار بدهد، او در امان است و هیچ مسلمان دیگری نمی‌تواند به او تعدی کند.

در بعضی از روایات این‌طور وارد شده است:

نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها!

یعنی پیغمبر می‌فرماید:

«خدا قلب آن کسی را که کلام مرا می‌شنود و حفظ می‌کند و به دیگران تحویل

می‌دهد، تازه نگه می‌دارد!»

یا دعایی از جانب پیغمبر است:

«آن کسی که کلام من: ”من حریصم بر رشد شما و بر هدایت شما“ را بگیرد و به دیگران برساند، خدا قلب او را تازه نگه بدارد و زنده کند!»
و در بعضی از روایات این طور وارد شده است:

نَصَرَ اللَّهُ...^۱ «خدا آن بنده‌ای که کلام مرا می‌شنود و می‌رساند، یاری کند!»^۲
در یکی دیگر از خطبه‌هایی که پیغمبر اکرم در زمان خود خوانده‌اند می‌فرمایند:
أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ، وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ؛ «شما در دار هدنه هستید و روی یک مرکب سفری سوار شده‌اید و دارید می‌روید و این مرکب دارد شما را با سرعت هرچه تمام‌تری جلو می‌برد.»
وَقَدْ رَأَيْتُمْ أَنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ قَدْ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ، وَيُقَرَّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ، وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعِدٍ؛ «می‌بینید که این شب و روز و این ماه و خورشید، هر جدیدی را کهنه می‌کند و هر دوری را نزدیک می‌کند، و هر چه وعده داده شده است، به شما می‌رساند و شما را جلو می‌برد.»
فَاعِدُّوا الْجِهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ! «خود را برای این راهی که در پیش دارید و بلند است، مجهز کنید!»

قال:

فَقَامَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا دَارُ الْهُدْنَةِ؟»
«مقداد برخاست و عرض کرد: ”ای پیغمبر خدا، دار هدنه چیست که فرمودید: إِنَّكُمْ فِي دَارِ الْهُدْنَةِ؟“»

حضرت فرمود:

دَارُ بَلَاغٍ وَ انْقِطَاعٍ. فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ.^۳
«دار الهدنه یعنی داری که به شما تذکر می‌دهند و دیگر تمام می‌شود.»

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این روایت رجوع شود به ص ۱۵۰.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۸.

دیگر فلاح برای شما به دنبال ندارد، فقط به شما تذکر می دهند؛ عمل کردید، کردید؛ نکردید، نکردید! عمرتان تمام می شود و بین شما و بین منویات شما منقطع می شود. این دار هدنه است.

«اگر دیدید که فتنه‌ها از جوانب به سوی شما مانند پاره‌های شب تاریک حمله می آورند، بر شما باد که به قرآن دست بزنید؛ آن شما را کمک می کند، مدد می کند، به فکر شما نیرو می دهد، و کتابی است که شفاعت و کمکش در نزد پروردگار مقبول است.»

قرآن مانند سایر کتب نیست که مطالعه کنید و عمل کنید و بعد هم مورد مؤاخذه واقع بشوید که به چه حجّت و به چه دلیلی عمل کردید!؟

کسی که قرآن را جلوی خود قرار بدهد و عمل کند، فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ؛ «قرآن او را به بهشت می برد.» و کسی که پشت سرش بگذارد و عمل نکند، سَاقَهُ إِلَى النَّارِ؛ «قرآن او را از پشت سر می زند و به جهنم می اندازد.»
و هو الدَّلِيلُ، يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ؛ «بهترین دلیلی است که شما را بر بهترین راه دلالت می کند.»

و هو الفَصْلُ و لَيْسَ بِالْمَهْزُولِ؛ «کلام شوخی و مزاح نیست، کلام بُرْتَنده است و بین حقّ و باطل را می برد.»

در تمام اموری که شما شک دارید، به قرآن پناهنده بشوید و از قرآن نیرو بگیرید! قرآن در آن آیه‌ای که در مطلع سخن ذکر شد و ترجمه تحت‌اللفظی آن اجمالاً بیان شد، به شما می گوید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛^۱ «به ریسمان خدا دست بزنید و از تفرقه و جدایی از جامعه مسلمانان خودداری کنید!»

بین خود و بین پروردگار کار شبهه‌دار انجام ندهید، کار را از روی بصیرت انجام بدهید، با عزم راستین قدم در راه راست قرار بدهید و از مشتبهات خودداری

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

کنید. اگر راه رشد و صلاحی به نظرتان می‌رسد تذکر بدهید و با جماعت باشید؛ آن وقت خداوند علیّ اعلیٰ شما را هدایت می‌کند و از انوار عالم ملکوت به شما افاضه می‌کند و غلّ و غش را از دل‌های شما بیرون می‌آورد، و آن وقت شما در جامعه اسلامی زندگی می‌کنید، در جامعه‌ای که قلب و روح و جسمتان همه شاد است.

امیدواریم که إن شاء الله قرآن کتاب عمل ما باشد، و ما هر وقت قرآن را می‌خوانیم با تدبیر و با تفکر بخوانیم! خدا به پیغمبر می‌فرماید:

﴿وَرَزَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا﴾؛^۱ «قرآن را آرام بخوان، با تفکر و با تأمل بخوان!»

اگر یک آیه قرآن را نمی‌فهمیم آن را بپرسیم، اشکالی ندارد؛ دو آیه را نمی‌فهمیم بپرسیم! اگر یک صفحه قرآن را با تدبیر بخوانیم ثوابش بیشتر است از اینکه دو صفحه بخوانیم و تدبیر ما کم باشد، و اگر یک جزء قرآن را با تدبیر بخوانیم ثوابش بیشتر است از اینکه یک ختم قرآن بدون تدبیر کنیم؛ چون تا انسان تدبیر در قرآن نکند، نمی‌فهمد که قرآن به انسان چه می‌گوید، و اصلاً با سرّ و روح دین آشنا نمی‌شود، با روح پیغمبر آشنا نمی‌شود، و روح پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه و طرز تفکر آنها را نمی‌فهمد.

شمّ الفقاهه حالی است که فقیه پیدا می‌کند و اگر به یک خبر برسد، در اثر ممارست می‌فهمد که این خبر از کدام امام است. ما باید در تعالیم قرآن به مرحله‌ای برسیم که از آیات قرآن یک استنباط مطلب کلی بکنیم و با روح دین آشنا شویم؛ و اگر با روح دین آشنا شدیم، همه کار ما درست می‌شود، تمام این فرمایشات بر جای خود می‌نشیند، دل‌های ما آن طوری که پیغمبر فرمود: «فَوَعَاها»، می‌گیرد و اخذ می‌کند، بدی‌های ما تبدیل به خوبی می‌شود، و ذلّت ما تبدیل به عزّت می‌شود.

خداوند علیّ اعلیٰ بر مسلمین منت گذاشت و هیچ شبهه و شکی هم در این عید نماند و در چند جای از همین مملکت هم افراد بسیار زیادی ماه را به وضوح دیده‌اند و شهادت داده‌اند.

۱. سوره مزمل (۷۳) آیه ۴.

الحمد لله امیدواریم که خداوند علیّ اعلیٰ این روز را بر همه مبارک گرداند! مبارک یعنی پربرکت؛ یعنی برکت دین را از عالم غیب و از بزرگان مسلمان‌ها، به جسم و قلب و روح مسلمان‌ها مدد کند و به آنها عافیت بدهد؛ عافیت یعنی سلامت فکر و سلامت اخلاق و رشد و رقاء، تا آنها راه خود را پیدا کنند و به سوی کمال حرکت کنند و به قهقرا نروند و در جای خود درجا نزنند.

امیدواریم اعمالی که ما و همه مسلمانان در این ماه مبارک رمضان بجا آورده‌ایم، کم یا زیاد، شکسته یا درست، همه را به رحمتِ رحمانیت و رحیمیت خود بپذیرد و کار ما را خودش اصلاح کند و ما را به خرابی‌هایمان نگیرد؛ و به سوگندهای خود و به پیشتان قرآن مجید و به رهبران این کتاب الهی که این راه را به ما نشان دادند و ما را در این صراط آوردند، دست ما را بگیرد و به دنبال آنها روی همان مقصد اُسنی و هدف اعلای اسلام و انسانیت برساند! و همه دعاهای ما را قبول کند! و امام زمان را از ما خشنود کند! و کارهای ما را براساس یقین قرار بدهد! و قدم‌های ما را در صراط مستقیم ثابت کند! و دل‌های ما را به نور یقین منور کند! و همین دعاهایی را که در نماز خواندیم درباره ما مستجاب کند؛ از جمله:

خدایا در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی ما را داخل کن، و

از هر سوء و شری که آنها را محفوظ داشتی ما را محفوظ بدار!

و جامعه مسلمان را با یکدیگر یکدل و یک عقیده و یک هدف بگرداند! و دشمنان اسلام را ذلیل و خوار بگرداند! قلب امام زمان را از ما خشنود کند و در فرجش تعجیل بفرماید!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

مجلس هفدهم

استجابت دعای عامّه مردم به واسطه طلب حقیقی و اتکای به

خدا

مشهد مقدّس رضوی، خطبه عید سعید فطر ۱۴۰۹ هجری قمری

خطبة اول عيد سعيد فطر

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ *

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿١﴾

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ، وَالنَّعَمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آلائِهِ، كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى
بَلَائِهِ. وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا مُهِيتَ عَنْهُ. وَنُؤْمِنُ بِهِ
إِيمَانًا مِنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشُّرْكَ، وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ.
وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إلهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا حَيًّا
قَيِّومًا دَائِمًا أَبَدًا، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلُهُ بِالْهُدَى وَ
دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ [شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ
تُرْفَعَانِ الْعَمَلَ]، لَا يَخِفُّ مِيزَانٌ تَوَضَّعَانَ فِيهِ، وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ تُرْفَعَانَ عَنْهُ.

أوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزاد وبها المعاد؛ زادٌ مُبَلَّغٌ ومَعَادٌ مُنْجِحٌ!
 دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ، وَوَعَاها خَيْرٌ دَاعٍ.^۱
 ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَلِكِ يَوْمِ
 الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
 عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

خطبه دوّم عید سعید فطر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امروز صحبت از ملا نصرالدین - رحمة الله عليه - به میان آمد. ما که این
 ملا نصرالدین را نشناختیم، ولی هر کسی بوده است، بعضی از نکات و دقایق عجیبی
 در حرف هایش هست؛^۲ حالا یا همه آنها این طور است یا اینکه بعضی از آنها این طور
 است. من جمله، یک روز با شخصی بحث می کرد و می گفت:

من آدم کاملی هستم و هیچ یک از علوم من خدشه بردار نیست! من و زنم
 مجموعاً یک منجم کامل هستیم! زیرا که من با رمل و اسطرلاب و قواعد
 نجومی به دست آورده ام که امروز باران می آید و زنم هم در آورده است که
 امروز باران نمی آید، پس من و زنم یک منجم کامل هستیم، چون یا باران
 می آید یا نمی آید! من و زنم حرفمان روی همدیگر صد در صد درست است!

شما ببینید این حرف چقدر پر محتوا و پر معنا است!

می گویند:

یک روز دختری را برای خودش به عروسی گرفته بود. این دختر خیلی قشنگ

۱. *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، ص ۱۶۹، خطبه ۱۱۴، با قدری اختلاف.

۲. جهت اطلاع پیرامون شخصیت ملا نصرالدین رجوع شود به *ادبیات عامیانه ایران*، محمدجعفر
 محجوب، ذیل ملا نصرالدین؛ *دائرة المعارف فارسی*، ذیل ملا نصرالدین؛ *جوچی*، احمد مجاهد،
 مقدمه؛ *ملا نصرالدین*، جلیل محمد قلی زاده، مقدمه.

بود و ملا نصرالدین نشسته بود و به او غذا تعارف می کرد که بفرمایید بخورید! و این دختر می خورد. یک بار ملا یک قاچ خربزه به دختر تعارف کرد و گفت: «خربزه بخور!» دختر گفت: «از کدام بخورم؟ از این بخورم یا از آن؟» چون یک قاچ بیشتر نبود، ملا گفت: «یعنی چه؟! چه می گوید؟!» بعد تخم مرغ جلویش گذاشت و گفت: «پس این تخم مرغ را بخور!» گفت: «کدام را بخورم؟» ملا گفت: «این تخم مرغ را بخور!» بعد فهمید که چشم این دختر و ملکه عالم اصلاً چپ است! ملا گفت: «هر عیبی می خواهی داشته باشی، داشته باش؛ فقط من را دوتا نبین!» چون خیلی کار خراب می شود؛ اگر مرا دوتا ببینی آنجا دیگر غیرت خدا است!

این خیلی مهم است؛ و این هم از کلمات ملا است.

می گویند:

ملا نصرالدین به دکان نانوايي رفت تا نان سنگک بخرد، دید دکان نانوايي خیلی شلوغ است. فکری کرد و با خودش گفت: چه کار کنم؟ اگر من بخواهم از اینجا نان بگیرم باید تا عصر بایستم؛ اما من می خواهم بروم و ناهار بخورم، و نمی شود که بایستم تا بخواهد نوبت به من برسد! گفت: خلق الله! گفتند: بله؟ گفت: شما چرا اینجا ایستادید و منتظر نان هستید؟! گفتند: چه کار کنیم؟ گفت: به آن پشت بروید، در آن خانه آش مجانی می دهند!

همه مردم از دکان نانوايي بیرون ریختند و خلوت خلوت شد! همه رفتند تا آش بگیرند. این قدر خلوت شد که می توانست نان بگیرد و ببرد! با خودش فکر کرد که همه این مردم به آنجا رفتند؛ این بی جهت نیست! و الا مردم بی جهت حرکت نمی کنند، لابد یک خبری هست، پس من هم بروم تا ببینم چیست، و ظرف آش ما از بین نرود! خودش هم نان نگرفت و به دنبال خلق الله رفت. اتفاقاً دید که آنها دارند آش می گیرند، خودش هم یک کاسه آش گرفت و به خانه اش رفت!

می بینید که خیلی عجیب است! باید کتابش را بخوانید تا ببینید. حالا قضیه چیست؟ یک صورت این است که: واقعاً ملا به علم غیب خبر داشته است که آنجا آش خیرات می کرده اند و مردم نمی دانستند و به مردم گفته است که بروید.

صورت دوّم اینکه: اتّفاقیّاً آتش خیرات می‌کردند و این اصلاً نمی‌دانسته است و به مردم گفته است: «آنجا بروید که آتش خیرات می‌کنند!» و اتّفاقیّاً هم آتش خیرات می‌کردند. مردم آتش را گرفته‌اند، و او هم آتش را گرفته است.

یک صورت سوّم هم داریم، و این مطلبی که می‌خواهم بگویم اینجا است: هیچ آشی نبوده است و ملاً هم هیچ خبری نداشته است و می‌خواسته است که مردم را گول بزند که بلند شوند و بروند تا دگان خلوت بشود و نان خودش را بگیرد. این جمعیت مردم هم به هوای آتش حرکت کرده‌اند و آنجا رفته‌اند و در خانه را زده‌اند و آتش خواسته‌اند: «به ما آتش بدهید!» آنجا آتش پیدا شده و درست شده است، و خود ملاً هم آتش گرفته است!

این خیلی عجیب است که وقتی اصلاً هیچ خبری نیست، در اثر خواست، بالأخص خواست جماعت، پیدا می‌شود! مثل خشک‌سالی که وقتی باران از آسمان نمی‌آید، مردم باید در بیابان بروند و دعا کنند و بگویند: «خدایا باران بفرست!» مردم دعا می‌کنند و باران می‌آید؛ نه اینکه خدا آن زمان می‌خواسته است که باران بفرستد و اینها رفته‌اند و یک امر غیبی کشف شده است، یا اینکه این باران صدقه بوده است؛ نه خیر، باران به واسطه دعا موجود می‌شود و نازل می‌گردد. این مسئله خیلی جای بحث دارد و حقّ مطلب هم همین است و واقعاً هم همین‌طور است؛ مردم از خدا باران می‌خواهند، خدا هم باران درست می‌کند و می‌دهد.

در همین زمان متّفقین که انگلیس‌ها در قم بودند، یعنی یک سال بعد از اینکه بنده به قم رفتم، خشک‌سالی عجیب و غریبی به قمی‌ها دست داد و رودخانه که بالأخره همیشه آب داشت، یک قطره هم آب نداشت! همه آب این آب‌انبارهای چهل پله قم هم تمام شده بود! همه مردها و زنها کوزه به دست می‌گرفتند و در صف می‌رفتند و باید این چهل پله را می‌ایستادند تا یکی یکی نوبتشان بشود؛ آن وقت در آنجا کوزه‌ها را بر سر همدیگر می‌زدند و کوزه‌ها می‌شکست تا یکی بتواند کوزه‌اش را آب کند! همه آب‌انبارها خشک شده بود و دیگر تمام قم در شرف هلاکت بود.

مردم پیش آیه الله آقای آقا سید محمدتقی خوانساری آمدند و به ایشان که از مراجع قم و مرد خیلی خوش قلب، پاک، سید حرّ، سرسخت، ساده و بی‌ریا و... بود، گفتند: «آقا یک نماز باران و استسقاء بخوانیم؛ مردم دارند می‌میرند!» خیلی مفصل است؛ مختصر و کوتاه مسئله اینکه: آقا سید محمدتقی گفت: «خیلی خوب، اعلام کنید که پس فردا که روز دوشنبه است، به مصلی برویم!» مردم حرکت کردند تا به مصلی بروند و آنجا نماز بخوانند و خود ایشان هم همین‌طور پابره‌نه و با همین خصوصیات حرکت کردند. واعظ هم آقای اشراقی بود - لابد شنیده‌اید که مرحوم آقای اشراقی از وعظ خیلی خوب و خیلی بلیغ و فصیح بود - و ایشان هم به سمت مصلی حرکت کردند، و تمام طلاب و زن و مرد، همه حرکت کردند تا به مصلی بروند برای اینکه نماز بخوانند.

آقای خوانساری - رحمة الله علیه - نماز خواندند و بعد هم آقای اشراقی صحبت کرد و بعد از آن تغییری در آسمان پیدا شد و ابری آمد و مقدار بسیار کمی باران آمد، اما آن قدری که باید و شاید نبود، و مردم به منزلشان برگشتند.

آقای خوانساری دو مرتبه پس فردا را معین کردند و حرکت کردند و گفتند: «آن دفعه دعاهایتان خیلی درست نبوده است و باید این‌طور عمل کنید...» و مقدمات و کیفیت دعا را به مردم یاد دادند و مثل قضیه قوم حضرت یونس کردند که مردها را از زن‌ها جدا کرده بودند و بره‌ها را از گوسفندها جدا کرده بودند و بچه‌ها را هم از مادران جدا کرده بودند، البته اینجا به این صورت نبود، ولی مردم واقعاً دعا کردند و ایشان هم دعا کرد. این دفعه دیگر نوبت به وعظ آقای اشراقی نرسید و همین که ایشان داشت صحبت می‌کرد، باران شروع شد و به طوری می‌آمد که دیگر اینها نتوانستند خودشان را به منازل برسانند!

وقتی مردم می‌خواستند برای نماز بیایند، این انگلیس‌ها خیال می‌کردند که این جمعیت آمده‌اند تا به آنها حمله کنند، لذا همه تفنگ‌ها و مسلسل‌هایشان را رو به اینها گرفتند؛ ولی بعد دیدند که اینها اسلحه و شمشیر و توپ و تفنگی ندارند، و حتی

بعضی هم پابرهنه هستند! سؤال کردند و فهمیدند که این جمعیت کاری به آنها ندارد؛ ولی اینها خیلی تعجب کرده بودند که چطور می شود در چله تابستان و با این خشکی، دعا بکنند و همان وقت باران بیاید!

خلاصه این قدر باران آمد تا آنکه سیل راه افتاد! رودخانه قم را که دیده اید، آب رودخانه قم آن قدر بالا آمده بود که نزدیک بود وارد خانه های مردم بشود، که پیش ایشان آمدند که: «آقا شما دعا کن تا کم بشود!»

این نظیر نماز استسقای بود که رسول خدا خواندند. در مدینه هم خشک سالی خیلی عجیبی شد که همین طور گاوها و گوسفندان و شترها و... داشتند از گرسنگی می مردند. خدمت پیغمبر آمدند و حضرت فرمودند: «با هم برویم نماز بخوانیم!» و پیغمبر آمدند و نماز را در مسجدی که الآن به نام مسجد غمامه معروف است خواندند. هنوز پیغمبر به منزل برنگشته بودند که باران شروع شد و به اندازه ای باران آمد که تا پیغمبر خواستند به منزل برسند، اصلاً نزدیک بود منازل خراب بشوند! آمدند و گفتند: «یا رسول الله، بگو: نگه دارند!» حضرت به ابرها فرمودند: «حوالینا، لا علینا؛ دیگر به اطراف بروید!» و ابرها به اطراف مدینه منتشر شدند.^۱

این حرف ها ساختگی نیست و ما مسلمان ها به اینها معتقد هستیم. اینها تاریخ ما است و یک قضیه و دو قضیه نیست، بلکه نظیر اینها الی ماشاءالله است؛ پس اینها یک حقیقت واقعی است. حقیقت واقعی این است که دعا و خواست مردم، به خصوص جمعیت، خودش موجد است و ایجاد می کند! علت اینکه می گویند: «انسان باید نماز را با جماعت بخواند» یا «نماز جمعه به جماعت وارد است» یا «حج از دستورات اجتماعی است» یا «وارد شده است که همه مردم برای نماز عید حرکت کنند و به بیابان بروند» و... برای این است که اینها دعا می کنند و از خدا می خواهند و نفس این دعا، ایجاد می کند. می گویند: «خدایا دشمن را بکش!» و می کشد. «خدایا به ما پیروزی بده!»

۱. الأمالی، شیخ مفید، ص ۳۰۲؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۶۲.

و می‌دهد! «خدایا ما را سالم کن!» و می‌کند. «خدایا ما را باایمان کن!» و می‌کند! اینها باید از روی اساس و واقعیت و از روی خواست و اتکای به خدا باشد؛ نه اتکای به نفس، نه اتکای به جمعیت، نه اتکای به ملت و نه اتکای به افراد، همه اینها راه خلاف است.

درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی افغانی خیلی حرف‌ها هست که او چطور مردی بوده است و آیا این مرد واقعاً مسلمان و مؤمن بوده است؟ حرف خیلی زیاد است. آنچه در لب و نتیجه به دست می‌آید اینکه: این مرد مسلمان و تحقیقاً شیعه بوده است و مرد اهل حکمت و مسلماً اهل همین همدان بوده است؛ مسلماً این‌طور بوده است و شکی نیست. پیش آخوند ملاً حسینقلی همدانی در نجف تردد داشته است و از شاگردان آخوند ملاً حسینقلی بوده است، اما نه از شاگردان پابرجا، بلکه به مکتبش رفت و آمد داشته است. اما او بعداً در هنگامی که خود مرحوم آخوند در نجف بود و حیات داشت، حرکت کرد و از نجف رفت؛ چون مرحوم آخوند - رحمة الله علیه - سنه ۱۳۱۱ هجری قمری از دنیا رفته‌اند، ولی او قبل از سنه ۱۳۰۰ شروع به جهان‌گردی کرده بود. داستان‌هایش مفصل است؛ او چند سال در افغانستان بود، بعد به هند رفت، بعد به مصر رفت، بعد به پاریس رفت و بعد هم به ایران آمد، و بالأخره در سنه ۱۳۱۴ یا ۱۳۱۵ هجری قمری در استانبول از دنیا رفت.

به‌طور مجموع، من از حرف‌هایی که زده است و مجالست‌هایی که داشته است و... فکر می‌کنم که یک مرد نابغه نمره یک عالم بوده است که از نقطه نظر فکر و هوش و... بی نظیر بوده است؛ ولی شخصی متکی به خود بوده است، نه متکی به خدا، و این مسئله‌ای است!

ایشان خدمت مرحوم آخوند رفته بود، اما از آخوند استفاده نکرده بود؛ لذا نفسیت خود را تقویت کرده بود، همین‌طور که بعضی از بزرگان فرموده‌اند:

اگر تخم مرغ را زیر مرغ نگذارند، انسان این تخم مرغ را می‌شکند و می‌خورد؛ و اگر زیر مرغ بگذارند باید این قدر بگذارند تا این تخم مرغ،

جوجه بشود و یک جوجه کاکلی بیرون بیاید؛ و الا اگر ده، پانزده روز زیر مرغ بگذارند و بعد آن را بردارند، این تخم مرغ می‌گندد و فاسد می‌شود، نه جوجه است و نه تخم مرغ، بلکه این فاسد است!

مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی از مجموع حرف‌هایش به دست می‌آید که متکی به نفس بوده است؛ مثلاً بعضی از بزرگان درباره او گفته‌اند: «در حکمت و در علم خیلی قوی بود، ولی تردستی‌اش بر علمش غلبه داشت.» این یک نکته‌ای است! ناصرالدین شاه از او پرسید: «از من چه می‌خواهی؟» گفت: «دو گوش شنوا!»^۱ او می‌خواست بین تمام مسلمین اتحاد برقرار کند، اما خودش رئیس اتحادیه باشد؛ صحبت در این است! لذا ناصرالدین شاه با وضع عجیبی بیرونش کرد،^۲ و سلطان عبدالحمید عثمانی او را دعوت کرد و او قهر کرد. خلاصه مرض سرطان حنجره گرفت و به زندگانی فلاکت‌باری در همان استانبول جان داد و مُرد.^۳

خلاصه او هر جا رفت، تحقیر شد و شکست خورد،^۴ و علت شکست او حرف‌های عجیبش بود؛ مثل حرف او در قضیه رنان که داستانش خیلی مفصل است: رنان از فلاسفه فرانسه بود که به بیت‌المقدس آمد و آنجا ماند و مذهب نصاری را برداشت و گفت: «حضرت عیسی هم یک مرد عادی بوده است!» و انکار نبوت کرد و... و بعد انقلاب فرانسه شروع شد^۵ و رنان مقاله‌ای در روزنامه چاپ کرد که نتیجه خطابه‌ای بود که در دانشگاه سوربن خوانده بود راجع به اینکه اسلام بالذات با علم مخالف است، و دو دلیل هم آورده بود:

۱. مطلع انوار، ج ۳، ص ۲۶۸.

۲. همان، ص ۲۷۶.

۳. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۶۲، به نقل از شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی.

۴. رجوع شود به سید جمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی؛ نقش سید جمال‌الدین در بیداری مشرق‌زمین؛ سواد و بیاض (مجموعه مقالات)، ج ۲، ص ۲۲۶ - ۲۳۲.

۵. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۰، به نقل از کلیات تاریخ تمدن جدید.

یکی اینکه: اصلاً جنس عرب، علم‌بردار نیست، و لذا اصلاً فیلسوفی در عرب غیر از یعقوب بن اسحاق کندی دیده نشده است! غیر از همین یک نفر، همهٔ فلاسفه یا ایرانی بوده‌اند و یا اهل جاهای دیگری بوده‌اند که به زبان عربی تکلم می‌کردند، و به زبان عربی تکلم کردن آدم را عرب نمی‌کند؛ کما اینکه خیلی از فلاسفه در همین قرون وسطی در خود اروپا به زبان لاتینی فلسفه درس می‌دادند، و این آنها را لاتینی نمی‌کند؛ و این مسئله هم همین طور است. دلیل دوم اینکه: اصلاً دین اسلام ضد علم است و فقط به تعبدیات دعوت می‌کند؛ لذا در قرآن هم صحبت از علم و فلسفه نیست!

مرحوم آقا سید جمال جوابی به او می‌دهد و آن جواب را هم در روزنامه‌ها چاپ می‌کنند و این جواب الآن هم در دست است. این ارنست رنان^۱ از این جواب خیلی خوشش آمد و گفت:

این جوابش فیلسوفانه است و من صدای برادران خودم مثل ابن رشد اندلسی و یا ابوعلی سینا را از فلان جا شنیدم و من سخنرانی‌ام را تغییر می‌دهم و در تحت عنوان علم اسلام قرار می‌دهم و ...

جوابی که آقا سید جمال به او داده بود - علی‌ما نقل و آنچه که در دست است، ولیکن ما که علم به واقعه نداریم - این بود:

اصلاً تمام ادیان با علم مخالف‌اند و این مسئله اختصاص به اسلام ندارد! هر دینی که آمده است دعوت به تعبد محض کرده است و بشر را از راه عقل به راه حرف‌شنوی کشانده است و نیروی تجسس عقل بشر را گرفته است؛ و این اختصاص به اسلام ندارد، و علتش این است که: تمام پیغمبرانی که برای هدایت بشر آمده‌اند، دیده‌اند که اصلاً فکر و عقل مردم این طور نیست که بخواهند آنها را به عقل وادار کنند و دیگر خود مردم از نقطه نظر عقل همین طور بروند! اینکه پیغمبران می‌گفتند: «از ما پیروی کنید، شاید راهی پیدا کنید!» چون نمی‌توانستند بگویند که این حرف ما است و ما عقل کاملیم! لذا مطالب

خودشان را از خدا می‌گفتند و به خدا نسبت می‌دادند؛ ولی مطالب از خودشان بوده است و با اینکه این مطالب از خودشان بوده است، برای اینکه مردم قبول کنند، به خدا نسبت می‌دادند! با این حال، پیشرفت عظیمی که کردند این بود که بشر را چه مسلمان و چه مسیحی از درندگی باز داشتند و بالأخره بشر را مهار کردند و این خدمت، خدمت بزرگی است.

من نمی‌توانم این را انکار کنم که دعوت کردن پیغمبران به تعبد، بزرگ‌ترین اهانتی است که بر بشریت شده است و بزرگ‌ترین حقارتی است که بر بشریت آمده است؛ ولی هیچ چاره‌ای غیر از این نیست و بشر بالأخره بایستی به عقل برسد، و این مسئله‌ای است!^۱

وقتی احمد قادیانی در مراکش به‌عنوان امام زمان طلوع کرد و خبر به آقا سید جمال رسید که به‌عنوان امام زمان آنجا شده است، پرسید: «حالا مطلب او چیست؟» گفتند: «ادعای امام زمان بودن می‌کند!» گفت:

این هم که مثل بهایی‌ها می‌ماند! اینکه انسان «کعبه» را بردارد و قبله را «عکا»^۲ کند، و یا قرآن را بردارد و به‌جایش «بیان» بگذارد، این که کاری نشد؛ باید اصلاح اساسی کرد!

غالب مطالب آقا سید جمال افغانی درباره‌ی وضع مسلمان‌ها و... درست است، ولی در عباراتش این است که باید در احکام اسلام تصرف کرد!^۳ و این حرف همان فکر تجدید دینی است که امروزه در افکار افتاده است. همین‌طور که پروتستان‌ها علیه کلیساها بلند شدند و قیام کردند و یک دین دیگری در مقابل آنها تشکیل دادند و دو فرقه شدند، اینها هم می‌گویند که به‌طور کلی این دینی که ما الآن داریم، مثلاً این خانم

۱. رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۱۳۰ - ۱۳۲، به نقل از سیری در اندیشه سیاسی عرب؛ *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۲۷۰ - ۲۷۳.

۲. مقدس‌ترین شهر فرقه بهائیت است و در فلسطین اشغالی قرار دارد. (محقق)

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات و افکار سید جمال‌الدین اسدآبادی رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۲۴۹ - ۲۸۰؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۴۵ - ۱۶۵.

چادر سرش کرده است و یا آن خانم آنجا نشسته است و همه آنها عقب نشسته‌اند و چادر سرشان کرده‌اند؛ این حرف‌ها چیست؟! و نه تنها درباره زن و مرد می‌گویند: «باید مرد بودن و زن بودن را برداشت!» بلکه می‌گویند: «این حرف‌ها اصلاً درست نیست!» این حرف و این فکر تجلّد دینی همینی است که دکتر عبدالکریم سروش - علیه ماعلیه - در مقالاتش در روزنامه نوشت و ما هم یکی از مجلّدات نور ملکوت قرآن را فقط به ردّ او اختصاص دادیم. لبّ مطلب ایشان این بود که قرآن کافی نیست و رسول خدا هم کافی نیست، و تمام حرف‌های اینها از پیش خودشان است و قرآن از پیش خدا نیست! رسول خدا مرد عجیبی بوده است و متنی آورده است و این مطابق با زمان خود حضرت بوده است! ولی ما باید با عقل خودمان دنبال مطلب برویم و برسیم، و این دین پای‌گیر ما است! البته اینها را صریحاً نمی‌گویند، ولیکن حقیقت مطلبشان همین است؛ عبدالکریم سروش اینها را با طفره می‌گوید، ولی نه یک بار و دو بار، بلکه بیش از پنجاه بار در این دو مقاله این مطلب و این فکر را به عنوان‌های متفاوت و به عبارات مختلف بیان می‌کند.^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۶۲۰؛ نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش؛ همچنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ردّ نظریه دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی.

مجلس هجدهم

منطق متعالی اسلام در برابری انسان‌ها

مشهد مقدّس رضوی، جمعه ۲۳ شعبان المعظم ۱۴۰۹ هجری قمری

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

یک مثال انگلیسی است - مثل ما که می‌گوییم: «ماه زیر ابر نمی‌ماند» - که همه انگلیسی‌زبان‌ها می‌دانند و این مثال را همه بی‌چهارها حفظ هستند: «زور و قدرت، حق است!»^۱ و اینها بر همین اساس کتاب‌ها نوشته‌اند، حرکت‌ها کرده‌اند، کشتی‌ها راه انداخته‌اند و در دنیا بمب‌ها بر سر مردم ریخته‌اند؛ میلیون‌ها میلیون از این هندی‌های بیچاره از گرسنگی و تشنگی و قحطی جان می‌دادند و می‌مردند و اینها ثروت آنها را می‌بردند! این‌طور بودند و الآن هم همین‌طور و بر همین اساس هستند که: «اینها حیوان‌اند و حیوان را باید کشت!» با همان قسم و بر همان اساس که ناکس^۲ می‌گفت. اینها بر اساس منطق و استدلال بر اینکه نژادهای بومی و وحشی و سیاه و... از لحاظ عقل و درایت، کمتر هستند و ما قدرت و زور در دستمان است، [می‌گویند]: «ما بایستی بر اینها تسلط پیدا کنیم!» و همین آقای طبیب انگلیسی می‌گوید:

۱ . Might Is Right .

۲ . Robert Knox: رابرت ناکس، پزشک و آناتومیست انگلیسی .

اگر آن کشتی که حرکت کرده بود و نزدیک سواحل آفریقا رسیده بود، موفق شده بود و دچار طوفان نمی‌شد و به آفریقا می‌رسید و آنجا را فتح می‌کرد، الآن انگلستان یک صحنه دیگری داشت و وزارت مستعمرات یک رونق دیگری داشت؛ ولی چه کنیم، افسوس که گرفتار طوفان شد و قبل از اینکه برسد، کشتی بلژیکی‌ها و یا فرانسوی‌ها رسیدند و آنجا را گرفتند!^۱

حتی با اینکه انگلیس‌ها تمام دنیا را خوردند، اما دارد تأسف می‌خورد که چرا آن کشتی دچار طوفان شده است و نتوانسته آنجا برود و آنجا را هم بگیرد! منطبق آنها همین است.

شخصی به نام بیسمارک^۲ اصلاً می‌گوید:

حق یعنی لوله تانک؛ هر کس لوله تانکش قوی‌تر است، حق براساس اوست!^۳

این منطق است دیگر! و اینها کتاب می‌نویسند، دانشگاه درست می‌کنند، استاد هستند، رئیس دانشگاه هستند، جامعه‌شناس هستند و برو بیایی دارند!

خیال نکنید این کسانی که آمدند و تمام دنیا را یک لقمه خودشان کردند، آدم‌های وحشی هستند؛ نه، اینها روی دیپلماسی و حساب‌های دقیق و روی منطق‌اند، ولی منطقتشان همین منطق است!

هیتلر در نطق‌های جوانی‌اش می‌گوید:

ما زور داریم و زور را باید اعمال کنیم و براساس اینکه زور و قدرت داریم، بایستی بر سر هر بیچاره‌ای که زورش از ما کمتر است، بگوییم! برای اینکه

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۴۴، به نقل از دانش و ارزش، عبدالکریم سروش، ص ۳۱، اقتباس از امپریالیسم، * فیلیپ کورتین، ص ۱۲ - ۱۴، به نقل از نژادهای بشر، رابرت ناکس، فصل نژادهای تاریک بشر.

* Imperialism, P Courtin

۲. Bismarck: اتو فون بیسمارک، نخستین صدر اعظم امپراطوری آلمان، معروف به صدر اعظم آهنین. (محقق)

۳. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۴۲.

نظام طبیعت بر غلبه قدرت است و اگر ما قدرت خودمان را اِعمال نکنیم، کم‌کم همان حیوانات وحشی بر ما مسلط می‌شوند و ما را پاره می‌کنند؛ آن وقت اگر حساب زور نباشد، حشرات هم بر آن حیوانات وحشی مسلط می‌شوند و حیوانات وحشی را می‌خورند، و در عاقبت کار دیگر در عالم چیزی نمی‌ماند مگر میکرب‌ها!^۱

و آن وقت با گاز، تنورهایی از آتش درست می‌کردند و مردم را در آن تنورها خفه می‌کردند و اجسادشان را به کارخانه‌ها می‌دادند و از روغن سر افراد و اجساد، صابون می‌ساختند، و از تمام بدن انسان حتی از فضولات انسان هم استفاده می‌کردند!^۲ بر اساس اینکه: «قدرت داریم و بایستی بر سر هر بیچاره‌ای که زورش از ما کمتر است، بگوییم!» این کارها را می‌کردند؛ اما این حرف غلط است!

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

لَا فَضْلَ لِعَرَبٍ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِالتَّقْوَى!^۳

«ای مردم! من که پیغمبر شما و عرب و از قریش هستم، خیال نکنید که فخری بر سایر نژادها دارم، من هم مثل شما هستم!» عربی یا عجمی بودن، فخری بر هم ندارد! (و عناوینی است که خداوند برای تمایز و شناخت قبایل و افراد قرار داده است.)»

اینکه خداوند یکی را قد بلند کرده است و یکی را قد کوتاه، یکی سفید شده و یکی سیاه شده است، برای شناخت است. اگر بنا بود همه مردم یک شکل، یک رنگ، یک صورت و یک قد بودند، دیگر شناخته نمی‌شدند!

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۴۳، به نقل از *Hitler's Table Talk*، تألیف Trevor Raper.

۲. قابل ذکر است که نظرات مختلفی پیرامون این مسئله وجود دارد؛ رجوع شود به *فاتحین جهانی خیانتکاران حقیقی جنگ*، اوئیس مارشالکو، ترجمه: عبدالکریم گواهی، ص ۱۷۹؛ *اطاق‌های گاز در جنگ جهانی دوم، واقعیت یا افسانه*، روبر فورسیون، ترجمه: سید ابوالفرید ضیاء‌الدینی، ص ۱۷۹؛ *یهودی سوزی*: افسانه پردازی صهیونیسم، احمد عباسی. (محقق)

۳. *معدن الجواهر*، کراچکی، ص ۲۱.

«در روز قیامت هیچ کس نمی تواند بر دیگری فخریه بفروشد، مگر آن کسی که متقی تر باشد؛ (یعنی پاک تر و صاف تر باشد و براساس عقل حرکت کرده و به مقصد رسیده باشد.)»

این آیه قرآن مجید خیلی روشن و درخشان منطق اسلام را نشان می دهد:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾؛^۱ «ای مردم، ما همه شما را از یک مرد و از یک زن خلق کردیم.»

این اختلاف نژادها در آباء و اجداد، موجب اختلاف نسل نیست و این اختلاف نژادها به نسل واحد منتهی می شود و همه به آدم و حوا می رسند. اختلاف نژاد، یکی را حیوان و یکی را چیز دیگر نمی کند؛ همه انسان اند، یکی اینجا زندگی کرده است و یکی آنجا، یکی سیاه شده است و یکی قرمز.

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾؛ «ما شما را دسته جات و گروه های مختلف قرار دادیم برای اینکه شناخته بشوید و بتوانید با همدیگر زندگی و معاشرت کنید.»

ایرانی ها با همدیگر معاشرت می کنند و عرب ها با هم معاشرت می کنند و همدیگر را می شناسند؛ والا از این جهات گذشته:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾؛ «هر کسی که تقوا و پاکی اش بیشتر است، او در پیش خدا گرامی تر است!»

حالا می خواهد غلام حبشی باشد، مثل بلال که فضیلتش بر افضل از مردمان عرب و قرشی بیشتر است.

ابوسفیان مردی عرب و دانشمند بود، دنیا دیده، سفر کرده، سیاست مدار و از اشراف بود و آدم کوچکی نبود؛ ایران آمده بود، روم رفته بود و با پادشاهان ملاقات کرده بود؛ مرد سخی و سفره داری بود و افراد بینوا را کمک می کرد و وقتی وعده ای

۱. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

می داد، اگر خونش ریخته می شد، باید به وعده اش رفتار می کرد؛^۱ این طور بود، ولیکن اسلام و تقوا نداشت!

پیغمبر می گوید: «باید زیر پای غلام حبشی (بلال حبشی) بیایی!» چون ملاکی که دست ماست این است که می گوید: «این تقوایش بیشتر است، پس این بر او مقدم است.» حالا او نمی تواند بگوید: «من عربم و از نژاد قریشم و چنینم و چنانم!» این منطق، این حرف ها را بر نمی دارد!

اگر انسان طبق منطق دنیا باشد، آن وقت همه بلال ها از بین می روند و زیر پاله می شوند؛ و نه تنها بلال بلکه سیل می آید و همه را می برد و دو مرتبه کاخ و بارگاه آنها را روی کار می آورد و به صورت معاویه جلوه می کنند و همان حرف و منطقی که ابوسفیان داشت: «نژاد عربی چون نژاد عربی است، اصلاً من حیثُ اَنَّهُ عربیُّ دارای شرافت است؛ می خواهد مسلمان باشد، می خواهد نباشد» می آید؛ لذا وقتی آن منطق آمد، سیاه ها از سفیدها جدا شدند، برده ها از آقاها جدا شدند و عجم ها از عرب ها جدا شدند.

عُمر دستور داد:

عجم حق ندارد امام جماعت بشود، ائمة جماعت باید عرب باشند؛ و در صف های جماعت، أعاجم نباید در صف اوّل و دوّم و نزدیک امام بایستند و باید در صف های آخر بایستند؛ عجم نمی تواند زن عرب بگیرد، ولی عرب می تواند زن عجم بگیرد؛ و سهمیه ای که برای عجم از بیت المال است غیر سهمیه عرب است، و سهم عرب بیشتر است!^۲

پیغمبر یک نگاه به تمام عالم می کند و می بیند که همه افراد بشر، بندگان خدا و همه عابد به سوی معبود واحد و همه مخلوق خالق واحد هستند، و بین اینها پیش پروردگار هیچ جهت شرافتی نیست مگر تقوا! این منطق، خیلی مهم است و ما قدرش را نمی دانیم!^۳

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۷؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۱۴۸.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۷۴۰؛ الاستغاثة فی بدع الثلاثة، ابوالقاسم کوفی، ص ۸۲.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۷۲.

ما که مکه یا مدینه می‌رویم و این سیاه‌ها را می‌بینیم و با همدیگر می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم و غذا و آب می‌خوریم و اصلاً مثل برادرمان می‌مانند، نمی‌فهمیم که این اروپایی‌ها و این آمریکایی‌های وحشی که واقعاً باغ وحش دنیا هستند، چطور نمی‌توانند یک لحظه این نظری را که ما به این سیاه‌ها داریم، داشته باشند؟! آنها از اوّل که نگاه می‌کنند، اینها را به صورت یک دیو و هیولا و خارج از انسانیت و قابل کشتن می‌بینند تا آنها را زیر تانک بگیرند، ذبح کنند و خونشان را بمکند؛ چون سیاه هستند! این منطق همان جناب کنت گوبینو^۱ است که چهار جلد کتاب مفصل به صورت قانونی، در فضیلت و برتری نژادها بر همدیگر می‌نویسد.^۲

ما به چه قسم می‌توانیم این حرف را با منطق رسول‌الله و سیره امیرالمؤمنین و مکتب تشیعی که در آن هستیم و با آن عقل عالی و عقل فطری که براساس حقانیت است، مقایسه کنیم؟! این است معنای عقلی که رسول خدا به امیرالمؤمنین علیهما السلام می‌فرماید:

إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَّقَرَّبُونَ إِلَىٰ خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ، فَتَقَرَّبْ أُنْتِ إِلَيْهِ بِعَقْلِكَ
تَسْبِقُهُمْ؛^۳ «زمانی که دیدی همه مردم به خالقشان به انواع کارهای خوب
تقرب می‌جویند، تو با عقلت تقرب بجو تا از همه جلو باشی!»

خود پیغمبر هم همین‌طور است؛ می‌گفت: «من یکی مثل شما هستم!» پیغمبر
غلام و کنیز نداشت؛ دختر عمه خودشان را به پسر خوانده خودشان دادند و أم‌ایمن

۱. Arthur de Gobineau.

۲. این کتاب به زبان فرانسوی است: *Essai sur l'inégalité des races humaines* (نابرابری نژادهای بشری) که به زبان انگلیسی در دو عنوان ترجمه و چاپ شده است:
The Moral and Intellectual Diversity of Races; The Inequality of Human Races.

۳. *مشکاة الأنوار*، طبرسی، ص ۲۵۱؛ *إحياء علوم الدین*، ج ۳، جزء ۸، ص ۲۹؛ با قدری اختلاف در مصادر.

۴. *تفسیر القمی*، ج ۲، ص ۱۹۴.

را که یک کنیز حبشی بود، برای زید بن حارثه گرفتند و اُسامه از او به دنیا آمد.^۱ وقتی که رسول خدا خواستند دختر عمه‌شان را برای پسر خوانده‌شان بگیرند، خود پیغمبر نگران بودند که: «خدایا، من چگونه می‌توانم این را در میان مردم إبراز کنم؟!» چون مردم به همان سنن جاهلی عادت کرده‌اند و نمی‌توانند این حرف‌ها را بپذیرند؛ خیلی قضیه و داستان مفصلی است که پیغمبر چه قسم زمینه‌چینی‌ها کردند و چطور شد تا اینکه بعداً پیشنهاد دادند.^۲ برای زینب هم که دختر عبدالمطلب و بزرگ قریش است و خانم است، اینکه زن یک غلام و یا پسر خوانده رسول خدا بشود، مثل این است که زن نوکری بشود؛ برای او چقدر شکست است!^۳ آن وقت پیغمبر باید این قضیه را به عنوان اسلام و به امر پروردگار اجرا کند. انسان اگر بخواهد این کارها را در بین مردم پیاده کند و مردم قبول کنند و عمل کنند، خیلی مشکل است! یا اینکه درباره ربا، پیغمبر آن آیات ربا را در حجة‌الوداع می‌خواند و می‌فرمایند: ربا باید برداشته بشود و اول ربایی که من زیر پایم گذاشتم، ربای عمویم عباس است!

یعنی اول درباره خودم اجرا کردم؛ زیرا عباس عموی من است دیگر! تمام رباهایی که در جاهلی گرفتید، همه موضوع است!^۴ یعنی هر کس هر قرضی که از مردم گرفته است، از تومانی سه شاهی و یا پنج شاهی، یا تومانی یک عباسی و یا یک تومان، اصل مال را برگرداند و تمام رباها را رها کند! از الآن به بعد، تمام رأس‌المال‌ها را باید بدهید و رباهایش ساقط است! ما فقط یک چیزی می‌شنویم! آن بزرگان عرب، آن ثروت‌های خودشان را به قرض می‌دادند و منتظر بودند که ایشباع کنند و تمام سرمایه‌های یک فقیر، از خانه و

۱. إعلام‌الوری، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۱۵ - ۱۲۲.

۳. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۰۱.

۴. تحف‌المقول، ص ۳۱.

زندگی و گوسفند و گاو، همه را بگیرند و ببرند، که همین طور هم بود و می گفتند: «ما ده سال پیش پولی به زید داده‌ایم و این پول ده سال مانده است و الآن آن قدر ورم کرده است که خانه و زندگی‌اش را می‌خواهیم ببریم!» آن وقت پیغمبر به آنها می‌گوید: «بعد از ده سال باید فقط همان را بگیرید!»

می گفتند:

اصلاً این حرف پیغمبر درست نیست و مانمی فهمیم! ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا﴾؛^۱
«بیع و خرید و فروش عین ربا است و هیچ تفاوتی بینشان نیست!»

آن وقت پیغمبر می‌فرماید:

من تمام این رباها را زیر پای خودم گذاشتم و اوّل ربایی را که ساقط کردم،
ربای عموم عباس است!

یعنی اوّل این حکم را درباره‌ی همین عموم عباس - که عمو مثل خود انسان است - و از رباخوارهای معروف بود و پول قرض می‌داد و ربا می‌خورد، اجرا می‌کنم تا درباره‌ی افرادی که دورتر باشند، موجب تعجب نشود که: «این حکم سقوط ربا درباره‌ی افراد غیر است، ولیکن درباره‌ی خود پیغمبر و خاندانش نیست!» نه، اوّل برای همین افراد است.

یا اینکه اگر کسی در زمان جاهلی یک نفر را کشته و الآن مسلمان شده است، شما دیگر نمی‌توانید خون آن مسلمان را بریزید! خون شخصی که در زمان جاهلی کشته شده است دارای قیمت نیست، ولی خون کسی که اسلام پیدا کرده است دارای ارزش است! حال اگر یک نفر در زمان جاهلی زید را کشته است و الآن هم مسلمان شده است، آنها دیگر به تقاصّ او نمی‌توانند این مسلمان را بکشند؛ چون او مشرک بوده و در زمان جاهلی بوده است. و پیغمبر این حکم را اوّل درباره‌ی خودشان اعمال کردند. و نظیر این موارد موجود است.^۲

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵.

۲. تحف العقول، ص ۳۱.

این مطلب دلالت می‌کند که تمام احکامی که در اسلام وارد شده است، به تمام افراد انسان نظر دارد و اینها را با همدیگر پیوست می‌دهد؛ می‌خواهند سفید باشند یا سیاه، و یا شمالی باشند یا جنوبی. حتی اسلام که جهاد را برای مسلمانها واجب کرده است، برای این است که بگویند: شما که از نعمت اسلام برخوردار هستید، نباید تنها خودتان این نعمت را بخورید و نباید تنها شما از این سفره بهره‌مند باشید! چون شما از نقطه نظر نژاد با تمام افراد روی زمین، هم‌نژاد هستید و گزند آنها گزند شما، و سود شما سود آنها است. اگر شما مسلمان شدید و اسلام آوردید و به توحید رسیدید، باید این غذا را به آنها هم بدهید و اگر آنها قبول نمی‌کنند، بروید و به آنها بقبولانید، حتی با شمشیر بقبولانید و بگویید: «ما آمده‌ایم و جوان‌هایمان را به میدان آورده‌ایم برای اینکه با شما جنگ کنند تا شما اسلام بیاورید! و اگر هم کشته شدند، شدند؛ فقط شما مسلمان شوید! اگر هم مسلمان شدید، خداحافظ! نه از شما غارت می‌کنیم و نه به اسارت و غنیمت می‌بریم، و همهٔ ملک و زندگی‌تان برای خودتان و مبارکتان باشد! کشته‌هایی هم که دادیم و مئونه‌ای هم که برای جنگ صرف کردیم و افراد را اینجا آوردیم، همه به پای خودمان؛ فقط شما مسلمان بشوید!»

شما این را تحلیل کنید، معنایش این است که: ما قرآن می‌خوانیم، دوست داریم شما هم قرآن بخوانید؛ ما خدا را می‌شناسیم، دوست داریم شما هم خدا را بشناسید. چون این حقیقت و واقعیت است و این غذای معنوی است؛ مسلمان نمی‌تواند ببیند که خودش دارد از یک غذای معنوی خیلی خیلی عالی استفاده می‌کند و اما مثلاً همسایه‌اش گرسنه است!

پیغمبر فرمودند:

وقتی دارید غذا می‌خورید و گربه‌ای در خانه‌تان می‌آید، یک لقمه هم جلوی او بیندازید! همین‌طور غذا نخورید و آن حیوان نگاه کند! (این سنت ارباب‌ها است که این حیوان‌ها جایی ندارند، زندگی ندارند، از این خانه به آن خانه می‌روند و از آن خانه به این خانه می‌روند). گربه‌ها را رعایت کنید

و به آنها دور باش نزنید و از غذای خودتان به آنها بدهید!^۱

وقتی که پیغمبر می فرماید: «باید ملاحظه این حیوان را بکنید؛ جا و زندگی آنها در خانه شماست»^۲ به مرغ خانه هم سفارش می کند، به گوسفند خانه هم سفارش می کند، به کبوتر خانه هم سفارش می کند که: مبادا اینها را بکشید! مبادا اینها را آتش بزنید! مبادا اینها را دست بچه ها بدهید تا نخ به پاهایشان ببندند و پایشان را بشکنند!^۳ اینها را یا بکشید و بخورید، یا اینکه آزاد بگذارید تا بروند. اگر گوسفند را نگه داشتید، باید خوب نگهداری کنید و گرسنه نگذارید، و الاً مسئول می شوید! یک وقتی خدا شما را در جهنم می اندازد که: «چرا مرغت را گرسنه گذاشتی؟!»^۴ چرا این طور است؟ برای اینکه وجود انسان با وجود حیوان مربوط است؛ و الاً اگر هیچ ربطی بین انسان و حیوان نبود، [این حکم هم دیگر نبود].

کما اینکه منطق همین کمونیست ها و مادیون این است که: «هر فردی از فرد دیگر جدا است و هر انسانی از انسان دیگر جدا است؛ به هیچ وجه من الوجوه جنبه اشتراک و اتحاد و پیوند نمی خواهیم! آن نژاد از بین رفت، به درک؛ پدر انسان مُرد، به درک؛ گرسنه ماند، به درک؛ برادر انسان هم همین طور، و...!» این منطقشان است!

این منطق که: «تمام موجودات عالم از همدیگر جدا و متفرق هستند، نه آشنایی و نه دوستی و نه هیچ ارتباطی» دعوت به کثرت می کند و مسلماً غلط است؛ چون کسی که این حرف را می زند، خودش بالوجدان و بالغریزه و بالفطره نمی تواند پدر و مادرش را رها کند! اگر هم از روی قساوت رها کند، مثل این است که گوهری

۱. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۶.

۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۷۵.

۴. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۴۶۸؛ ثواب الأعمال، ص ۲۷۸؛ الجعفریات، ص ۸۴.

را زیر حجاب مخفی کرده است و اگر یک وقت به حال و به هوش بیاید، باز تأسّف می خورد؛ چون نمی شود آن را رها کرد! اگر انسان بخواهد پیوند چیزی را که ذاتاً دارای پیوند است بُرد، در عالم اعتبار و تخیل می بُرد، نه در عالم خارج؛ پس اینها خودشان را گول می زنند!

براساس این منطق اسلام که منطق صحیحی است، تمام عالم خارج با همدیگر مرتبط هستند و تمام نژادها با اینکه با همدیگر اختلاف دارند، با همدیگر مرتبط هستند.

می گویند: «گروه های خونی چهارتا است.» و آن کسی که این گروه های خون را اختراع کرد، گفت:

اینکه گروه های خون چهارتا است، یک عمل تقریبی است که ما به دست شما می دهیم، و الا خون هر شخصی با دیگری مختلف است؛ و در تمام عالم نمی تواند خون دو نفر با هم یکسان باشد! اما به حسب اینکه می خواهیم دسته بندی کنیم، ما چهار گروه درست کردیم و این از جهت تقریب است.

و اما از جهت واقعیت و اساس، هر شخصی بافت و نسوج و ترکیب های فیزیکی و شیمیایی آنزیم های بدنش [و آنتی ژن های خونش] غیر بدن دیگری است و به هیچ وجه من الوجوه با او یکی نیست.

مثلاً می بینیم به کسی که دلش درد می کند، می گوئیم که گل گاوزبان بخورد، و این را به همه می گوئیم؛ ولی گل گاوزبان این مریض غیر از آن است و آن غیر از این است؛ اگر بخواهیم به دقت بگوئیم، من باب مثال مقدار گل گاوزبانی که این مریض باید بخورد، پنج مثقال و نیم است و آن دیگری بایستی چهار مثقال و نیم بخورد و آن یکی باید سه مثقال بخورد! ولی ما دیگر نمی توانیم این قدر دقت کنیم، لذا برای همه می نویسیم: پنج مثقال! از باب اینکه: سفره هست و دیگر هر کسی می تواند هر غذایی که می خواهد بخورد. ولیکن آن کسی که می خواهد بالدقّه براساس واقعیت مشخص

کند، برای هر کسی یک برنامه خاصی مشخص و معین می‌کند که نمی‌شود از آن تجاوز کرد!

همه این نژادهای مختلف هم به یک پدر و مادر برمی‌گردند. آمریکایی‌هایی هم که آن طرف زمین افتاده‌اند، نه‌اینکه نژادی باشند که پدر و اصل دیگری داشته باشند، بلکه آب در طوفان نوح، و یا جریاناتی که قبل از طوفان نوح در روی زمین اتفاق افتاده است و امثال اینها، آمده و فاصله انداخته است. کسی غیر از خدا از عمر زمین خبر ندارد! اینها همه از اولاد آدم و حوا هستند، چه ترک باشد و چه... و باید براساس غریزه حرکت کنند تا همه بتوانند در زمان خودشان براساس عقل، به واقعیت برسند.

قرآن و رسول خدا و این سیره پاک، سیره خیلی عجیبی است؛ یعنی هر آیه از اوّل تا آخر این کتاب الهی، روی این حساب است!

دین حضرت موسی دین خدا است، ولیکن به خارج از بنی اسرائیل تجاوز نکرد؛ خود یهودیان که افرادی نژادپرست هستند و آن مزایای الهیه را به خودشان نسبت داده‌اند، سلوک و عملشان در خارج طوری شد که یک نفر غیر از بنی اسرائیل، یهودی نشد و الآن تمام افرادی که یهودی هستند، اینها بالأخره به همان بنی اسرائیل متتهی می‌شوند و همه افرادشان از بنی اسرائیل هستند.

دین نصاری و لو اینکه توسعه پیدا کرد، ولی آن هم گرفتار موهومات و خرافات و تصرفات کلیسا و کشیش‌ها و اغراض شخصی شد. چهار انجیل دارند که هر کدام با دیگری تفاوت دارد؛ این انجیل با آن مخالف است و آن انجیل با این مخالف است. بعضی از مطالب در آن هست که مسلماً از حضرت عیسی نیست و بدون شک تصرفاتی در آن شده است!^۱

حضرت عیسی و حضرت موسی به شهادت قرآن، پیغمبر الهی و آسمانی

۱. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۶۸ - ۲۹۵.

هستند؛ ولی دینی که الآن در دست یهودیان و مسیحیان است، هیچ کدام دین آسمانی نیست! آن جنایاتی که کشیش‌ها و کلیساها کردند و آدم‌ها را کشتند و در تنورها انداختند و چه کارها کردند که اگر انسان واقعاً بخواهد اینها را برای یک نفر مسیحی بیان کند، جز سیاه‌روی برایشان هیچ چیزی نیست!^۱

اما قرآن مجید خیلی عجیب است! پیغمبر در مدینه طلوع کرده است، ولی الآن همه در خراسان مسلمان‌اند! کجا شمشیر اسلام اینجا آمد؟! کجا شمشیر اسلام به تبت و مغولستان رفت؟! کجا شمشیر اسلام به تاجیکستان و ازبکستان و بخارا و بلخ رفت؟! این مطلب برای این بود که اسلام دعوت می‌کرد و قرآن را برای آنها می‌خواند و همین نژادها، برده‌ها، غلام‌ها و بنده‌ها را در خانه‌های مسلمانان می‌آورد و تربیت می‌کرد و بعد آزاد می‌کرد؛ اینها وقتی که در خانه‌های مسلمان‌ها می‌ماندند، با آداب اسلام آشنا می‌شدند و می‌فهمیدند که مسلمانی این است! و وقتی آزاد می‌شدند، دیگر دست از این دین برنمی‌داشتند.

امروزه در دنیا، قضیه برده را برداشته‌اند و کسی دیگر غلام و برده ندارد، حتی می‌گویند: «خدمت هم کرده‌اند!» ولی بزرگ‌ترین جنایت است! زیرا آن برده‌داری‌ای که اسلام امضا کرده است، غیر از آن برده‌داری‌ای است که آنها می‌گرفتند و در خانه می‌آوردند و ملک طلق خود می‌کردند و می‌کشتند و می‌توانستند بسوزانند و آتش بزنند و هر جنایتی به سر برده‌ها بجا بیاورند!

اسلام می‌گوید: باید برده را بیاوری و محافظت کنی، از غذای خودت به او بدهی، برایش زن بگیری و یا اگر زن و کنیز است، خودت با او ازدواج کنی و بچه بیاوری و غذای خودت را به او بدهی، از لباس خودت به او بپوشانی، به اسلام و به

۱. رجوع شود به *تاریخ تمدن*، ویل دورانت، ج ۵، عصر رنسانس؛ ج ۶، اصلاح دینی؛ *هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در اسلام و حقوق بین‌الملل*، محمد مهدی کریمی‌نیا، ص ۱۲۴؛ *شناخت مسیحیت*، رسول‌زاده و باغبانی، ص ۲۰۳.

آداب تربیتش کنی و بعد هم آزادش کنی!

مسلمانان به عنوان جهاد به جنگ می‌روند و برده‌ها را به اسارت درمی‌آورند؛ ولیکن وقتی ده بیست سال در خانه‌هایشان زندگی می‌کند، دیگر تربیت شده است و بعد هم آزادش می‌کنند.

آن قدر مواردی برای آزادی برده به عنوان وجوب داریم، مانند: کفاره‌های مختلفِ قَسَم، نذر، عهد، یمین،^۱ روزه خوردن، قتل خطائی،^۲ انجام بعضی از کارها در مکه و... که باید بنده آزاد کرد!^۳ تازه اینها غیر از مستحبات است.

شب عید فطر که می‌رسد، خوشا به حال کسی که بنده‌ای را آزاد کند! حضرت امام زین العابدین علیه السلام شب عید فطر که می‌شد، همه بنده‌ها و هرچه غلام داشتند جمع می‌کردند و می‌گفتند: «این یک سال پیش ما بودید و من هم بنده گناه‌کاری هستم، شما برای من دعا کنید!» و آنها هم برای حضرت زین العابدین دعا می‌کردند و بعد حضرت می‌فرمودند: «به راه خدا بروید، همه شما آزاد هستید!»^۴ آن وقت آنها دست برنمی‌داشتند و نمی‌رفتند! کجا بروند؟! خانه، این خانه و تربیت، این تربیت است! عجیب است! آن وقت با سدّ باب برده داشتن، این را از بین بردند.^۵

اینکه می‌بینید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بروز و ظهور کرد اما اسلام دنیا را گرفت، دنیا را این اخلاق و این روش و این منطق گرفت. آیه **﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ**

۱. سوره مائده (۵) آیه ۸۹.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۹۲.

۳. رجوع شود به *الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام*، ص ۲۷۰ - ۲۷۳.

۴. *الإقبال بالأعمال الحسنة*، ج ۱، ص ۴۴۳ - ۴۴۵.

۵. جهت اطلاع بیشتر پیرامون فلسفه برده‌گیری در اسلام، رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۶۰ - ۱۰۰.

تَذَكَّرُونَ ﴿۱﴾ و آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾^۲ و... اینها دستور العمل است!
 آن قدر در آیات قرآن راجع به انفاق داریم که: ﴿از روی خلوص انفاق کنید و
 منت نگذارید!﴾^۳ پول، کفاره، صدقه، زکات و هر چه که می‌دهید، خیلی محترم بدهید!
 بعضی جاها ظاهر و بعضی جاها مخفی بدهید!^۴ آنجایی که آن را ظاهر می‌دهید به این
 مصلحت است و آنجایی که مخفی می‌دهید به آن مصلحت است.^۵ کاری نکنید که آن
 کسی که آن را می‌گیرد، شکستی برای او باشد؛ و الا آن صدقه‌تان باطل است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطَلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾^۶.

شما که می‌خواهید این صدقه را به دست فلان شخص بدهید، مثلاً برای شخصی یک
 منزل بخرید - صدقه که حتماً صنّار و سه شاهی نیست که با صدقات و انفاق‌هایی که
 سابقاً می‌دادید فرق نکند - اگر می‌خواهید منتی بگذارید، ولو یک بار در عمرت به
 کسی بگویی: «من برای شما منزل خریدم یا من فلان کمک را به شما کردم» فاتحه‌اش
 خوانده شده است!

﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ﴾^۷.

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۷۵:

«حقاً خداوند به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند، و از هر کار منکر و زشت
 و قبیح و فحشا و ستم، نهی می‌نماید و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه شما متذکر گردید.»

۲. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۶۰:

«حقاً و حقیقتاً گرامی‌ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند، کسی است که تقوای او افزون‌تر باشد!»

۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۲.

۴. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۲؛ سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۹.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۷۱.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۶۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاقات و صدقات خود را به منت نهادن و آزار رساندن تباه و خراب نکنید!»

۷. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۳. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۶۳:

«گفتار خوش و ملایم و عذرخواهی از سائل، بهتر است از انفاق و صدقه‌ای که در پی آن آزار باشد. ⇨»

اگر صدقه ندهید ولی با لسان خوش بگویید: «آقا خیلی از شما معذرت می‌خواهم، من درباره شما کوتاهی کردم» خیلی بهتر است از اینکه اذیت کنید و...! آن وقت تا دلتان می‌خواهد صدقه بدهید و نگذارید کسی فقیر بماند! آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

وقتی می‌خواهید پول و صدقه‌ای بدهید، شیطان می‌گوید: «نده و دست در جیبت نکن؛ فردا گرسنه می‌مانی، برای زمان پیری و برای... بگذار!» اما ببین خدا به تو چه فهمی داده است! این کتاب را که پیغمبر برای خودش نیاورده است؛ این کتاب را آورده است تا مسلمان‌ها همیشه و تا روز قیامت بخوانند، وقتی بخوانند باید عمل کنند و اگر عمل کنند باید صدقه بدهند! به چه کسی باید صدقه بدهند؟ به سیاه، به سفید، به قرمز و به زرد. این می‌شود روح وحدت، روح حقیقت، روح خداشناسی، روح ایثار و عقل کلی فطری که خداوند انسان را بر آن عقل آفریده و سرشته است؛ یعنی همین معنای:

يا عَلِيُّ، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ، فَتَقَرَّبْ أُنْتَ إِلَيْهِ بِعَقْلِكَ تَسْبِقِهِمْ!^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

﴿ و خداوند از این گونه انفاق بی‌نیاز است، و در برابر عصیان و گناه این گونه انفاق کنندگان شکیبیا است. »

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۸. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۱۴:

«شیطان است تنها موجودی که شما را از ترس فقر، از اعمال خیر باز می‌دارد، و شما را امر به فحشا و زشتی‌ها می‌نماید. و خداوند است که به شما وعده غفران و فضل و رحمت از سوی خود می‌دهد.»

۲. *مشکاة الأنوار*، طبرسی، ص ۲۵۱؛ *إحياء علوم الدین*، ج ۳، جزء ۸، ص ۲۹؛ با قدری اختلاف در مصادر. *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۲۸۲:

«ای علی، چون ببینی مردمان را که به انواع گوناگون از اعمال صالحه و خیرات و مبرات به خالقشان تقرب جویند، تو به انواع ادراکات معقولیه و علوم انسانیّه و فکریّه تقرب بجو، تا از همه آنان سبقت گیری!»

مجلس نوزدهم

فلسفه قربانی و لزوم دفاع از حق

خطبهٔ عید سعید قربان

خطبة اول عيد سعيد قربان

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ، وَ النَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آلائِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ
عَلَى بَلَائِهِ. وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النَّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا مُهِيتَ عَنْهُ. وَ
نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ!
وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ
الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ. وَ نَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إلهًا وَاحِدًا أَحَدًا
صَمَدًا فَرْدًا حَيًّا قَيُّومًا دَائِمًا أَبَدًا؛ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِإِهْدَى وَ دِينِ الْحَقِّ
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ!
عِبَادَ اللَّهِ! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ؛ زَادٌ مُّبْلَغٌ وَ مَعَادٌ
مُنْجِحٌ، دَعَا إِلَيْهَا أَحْسَنُ دَاعٍ وَ وَعَاها خَيْرُ وَاِعٍ.^١
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

١. نهج البلاغة (صباحي صالح)، ص ١٦٩، خطبه ١١٤.

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾؛^۱
 «گوسفندان، شتران و گاوهایی که در هر جا (در منا یا در مکه و یا سایر اماکن)
 قربانی می‌کنید، نه گوشت‌های آنها به خدا می‌رسد و نه خون‌های آنها؛ ولیکن
 تقوایی که از ذبح آنها و نحر آنها نصیب شما می‌شود، آن به خدا می‌رسد.»
 ﴿يَنَالُهُ﴾ یعنی: تقوایی که مُکْتَسَب از نحر و ذبح این حیوانات است، به خدا
 می‌رسد. این آیه قرآن است!

﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ * وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾؛^۲ «قرآن کتاب فاصل است (یعنی مُتَقَن
 و محکم و کلام قاطع و برنده است) * و شوخی و مزاح هم نیست و قرآن
 براساس تسامح با انسان صحبت نمی‌کند.»

این آیه می‌رساند که تمام این قربانی‌هایی که در دنیا می‌شود و به آن امر شده
 است، گرچه طبعاً فوایدی دارد که رسیدگی به ضعف و فقرا و مستمندان است،
 رسیدگی به مردم مستحق است، اطعام است، ولیمه است، ایشباع مؤمنین است، و خدا
 اطعامِ طعام را دوست دارد، و همه اینها براساس خود محفوظ است؛ ولی جان و روح
 و سر این قربانی، آن پاکی و طهارتی است که انسان در اثر این عمل کسب می‌کند؛
 یعنی انسان در اثر قربانی کسب طهارت می‌کند، و این به درد انسان می‌خورد. خود
 قربانی و اطعام و ریختن خون این حیوان، و گوشت و پوست را در راه خدا دادن،
 همه اینها برای این عالم است و چیزی آنجا نمی‌رود؛ ولیکن روح و نتیجه این کار که
 آن تقوای مُکْتَسِبَة از این کار است، به سوی خدا می‌رود، اصلاً به سوی خدا می‌رود و
 به خدا می‌رسد! خدا چیست که چیزی به خدا برسد؟!!

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾؛^۳

«عمل صالحی که انسان انجام می‌دهد - هر چه می‌خواهد باشد - در نفس

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۳۷.

۲. سوره طارق (۸۶) آیه ۱۳ و ۱۴.

۳. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

انسان ایجاد یک روح و یک پدیدهٔ نفسی و یک حال بقاء و تجرّد و یک

حادثهٔ روحانی می‌کند که آن به‌سوی خدا می‌رود.»

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ﴾؛ «به‌سوی خدا بالا می‌رود.» چه چیزی؟ ﴿الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾؛ آن

چیزی که موجب بلند شدن کلمهٔ طیب و حرکت آن به‌سوی خدا می‌شود، عمل صالح است. پس قربانی عمل صالح است و این قربانی موجب تقوا می‌شود، که آن تقوا به‌سوی خدا بالا می‌رود؛ پس انسان باید دنبال تقوا برود. البته این مسئله اختصاصی به قربانی ندارد؛ بلکه از روی آیهٔ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾، با تنقیح مناط کلی از همین آیهٔ ﴿لَنْ يَنَالَهُ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها﴾، می‌توان استفاده کرد که هر عملی انسان در دنیا انجام می‌دهد، یک پیکر و ظاهری دارد و یک جان و روحی دارد؛ ظاهرش در اینجا می‌ماند و روحش برای انسان باقی می‌ماند. آن وقت باید حساب کنیم که چه اندازه این عمل برای انسان روح ایجاد کرده است که بر این اساس، آن عمل دارای ارزش است؛ و اینجا دیگر مفرق طُرُق است.

بعضی‌ها می‌گویند:

هرچه عمل در دنیا بزرگ و چشمگیر باشد و ظاهر و ابّهت و جلالتش بیشتر

باشد، آن عمل بهتر است. ما چه کار داریم که باطنش چیست؟!

اما بعضی می‌گویند:

این عمل ظاهر، براساس پدید آوردن آن ملکوت و جان برای انسان است؛

اگر این اثر در آن قوی باشد، قیمت دارد و الا قیمت ندارد.

قرآن هم این‌طور می‌گوید.

مردم دنیا غالباً چشمشان به ظاهر است و هر کسی کارهایی بکند که چشمگیر

باشد، ظاهر باشد، زیاد سر و صدا داشته باشد و بوق و انتشارات در آن زیاد باشد،

دنبالش می‌روند؛ چون به‌طور کلی، طرز تفکر و سطح اندیشهٔ عامّه، کوتاه است! اینها

در یک حدود خیلی خیلی نازلی تأمل و تفکر می‌کنند و به‌طور کلی می‌توان گفت:

«احساسات بر عقول آنها غالب است و مشاهدات بر اندیشه‌های آنها غالب است!»

بنابراین اگر کسی کارهای خیلی چشمگیری کند، مثلاً مسجدی بسازد، بیمارستانی بسازد، طبع کتب دینی و از این کارها بکند، ولو خیلی خیلی مهم باشد، در نزد اینها خیلی دارای ارزش است؛ ولی حساب نمی‌کنند که این کارها بر چه اساسی بوده است. قرآن و این آیاتی که برای شما خوانده شد و سایر آیات و اصلاً بنای فلسفه اسلام بر این نیست و می‌گوید: «آن عملی برای انسان قیمت دارد که ایجاد روح کند، و هرچه این عمل در ایجاد آن پدیده روحی قوی‌تر باشد، بهتر است.»

بنابراین اگر انسان عملی در دنیا انجام بدهد که این عمل خیلی چشمگیر باشد، ولیکن از روی تقوا نباشد، از روی خواست خدا نباشد، برای رضای خدا نباشد، در آن شائبه خودنمایی باشد، خودپسندی باشد، آوازه باشد، صیت باشد، حسّ تقدّم باشد و حسّ تفاخر باشد؛ اینها به درد خدا نمی‌خورد و برای دنیا است. ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَ لَهُوٌّ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ﴾^۱؛ اینها به درد خدا نمی‌خورد، و به سوی خدا هم بالا نمی‌رود.

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۲؛ «آنچه پیش شما است دستخوش

زوال و نیستی واقع می‌شود، اما آنچه پیش خدا است باقی می‌ماند.»

﴿آنچه پیش شما است﴾ یعنی: برای شئون شما است، برای شئون دنیوی است، برای زیادی دنیا و اعتبار و ثروت است، برای اندیشه‌های مادی و شخصیت‌طلبی و زیاد کردن آبرو است؛ و خلاصه آن چیزهایی که انسان در دنیا از نقطه نظر دنیوی به آن اتکا دارد، اینها همه برای شما است و اینجا می‌ماند و با شما نمی‌رود.

﴿آنچه پیش خدا است باقی می‌ماند﴾، نه یعنی آنچه خدا در روز ازل پیش خودش خلق کرده است باقی می‌ماند، آن که مسلم است؛ چون آن اسماء و صفات برای خدا

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۰. *سر الفتح*، ص ۲۸، تعلیقه ۲: «بدانید که زندگانی دنیا به ترتیب زمان،

به بازی و بیهوده‌گری و خودنمایی و فخرفروشی [و زیاده‌طلبی در اموال و اولاد] سپری می‌شود.»

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶.

است، و چه قرآن بگوید باقی می ماند یا نگوید باقی می ماند، برای خدا است. ﴿مَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ یعنی: آنچه از اعمال برای شما حاصل می شود که لله است، آن باقی می ماند؛ آن پدیده فکری و آن حادثه روحی و آن طلیعه ملکوتی و آن حال خوش و آن اندیشه صحیح و آن عقیده پاک و آن صفات و ملکات خوب، آنها باقی می ماند و بعد از اینکه انسان از دنیا می رود باز هم آنها با انسان هست، چون پدیده [مادی] نیست.

شما این نمازی که خواندید، یک عمل ظاهری بود؛ وضو گرفتید، رو به قبله ایستادید و نمازی هم بجا آوردید، تمام اینها عمل ظاهری بود؛ اما باطنی داشت و باطنش این بود که عمل را برای خدا انجام دادید، غرضی از این عمل نداشتید، با این عمل نمی خواستید خودنمایی کنید و در این حال نماز توجه به خدا داشتید و با خدا صحبت می کردید. باطن نماز آن حال خوشی بود که شما در حال نماز و دعا به دست آوردید، و این باقی می ماند، چون این مادی نیست. این عمل مادی وضو و نماز، مقدمه پیدایش آن عمل معنوی است، و هرچه آن را بیشتر پدید بیاورید قوی تر است. لذا عملی برای انسان بهتر است که مقرب تر باشد؛ مقرب تر باشد یعنی برای خدا باشد؛ برای خدا باشد یعنی حرکت و تحرکش برای ایجاد آن پدیده روحی بیشتر باشد. این مناط کلی است که قرآن مجید به دست ما می دهد.

امروز روز عید قربان است؛ یعنی مردم باید این روز را عید بگیرند. عید یعنی چه؟ عید یعنی روزی که انسان شیرینی بخورد و شکلات بخورد و بستنی بخورد و دست بزند؟ و یا اینکه مثل سابق که در روز عید نوروز، حاجی نوروز در کوچه ها راه می افتاد، انسان هم یک دایره و دمبکی بردارد و بزند؟! و یا اینکه چراغی آویزان کند و قالیچه ای ببندد؟ نه خیر، اگر ما معنای عید را این طور بفهمیم، اشتباه فهمیده ایم. اینکه اگر ما وقتی به نام عید فکر می کنیم این مظاهر را در ذهن خود متمثل می کنیم، شاید ناشی از تربیت های غلطی باشد که ما را در زمان های اخیر بدون اختیار در آن مسیر سوق داده اند، ولی این معنای عید نیست؛ معنای عید آن روزی است که انسان بما هو انسان - نه انسان بما هو حیوان، نه انسان بما هو جنس اعم، نه انسان بما هو

نامی، بلکه انسان بما هو انسان، و انسان بما هو ناطق - به بهره‌ای برسد که برای او ایجاد فرح و سرور کند، او را پاک کند، تطهیر کند، تهذیب کند، طاهر کند و به خدا نزدیک کند؛ این برای او عید است.

روز عید فطر، عید است و روز سرور مؤمنین است؛ برای اینکه مردم یک ماه روزه گرفته‌اند و روزها همه گرسنه و تشنه بوده‌اند، شب‌ها به عبادت برخاسته‌اند، قرآن خوانده‌اند، نماز خوانده‌اند، و حالا که روز عید فطر می‌شود خدا به مردم جایزه می‌دهد. این جایزه، سبک کردن آنها است، حرکت دادن آنها است، نتیجه یک‌یک از دقایق و لحظاتی است که در ماه رمضان، گذشته است و برای ایشان این پدیده روحی را ایجاد کرده است و آنها را به طرف این معنای طهارت سوق و حرکت داده است؛ لذا در روز عید فطر اینها خودشان را سبک می‌بینند و ملائکه هم برایشان جوایز می‌آورند که آفرین، کاری کردی و امروز روز بهره تو است! آن وقت انسان به شکرانه‌اش نماز می‌خواند و دیگر شیرینی نمی‌خورد؛ چون روز شیرینی خوردن یا شربت خوردن یا دایره زدن نیست؛ روز نماز است، و براساس این موهبتی که خداوند به انسان داده است، انسان باید در بیابان برود و همه در یک جا جمع بشوند و نماز بخوانند و خطبه بخوانند و تکبیر بگویند:

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا! «خدایا، ما تو را شکر می‌کنیم که چنین توفیقی به ما دادی و امسال ما را زنده نگه داشتی تا ماه رمضان را پشت سر گذاشتیم و کسب یک پدیده روحی کردیم و این حال برای ما پیدا شد!»

و باید به بیابان برویم و رو به خاک بگذاریم و باید پابره‌نه برویم و عبا را تا کمر بگذاریم و [شلوار را هم تا نصف ساق پا] بالا بزنیم، همان‌طور که حضرت امام رضا علیه السلام برای نماز رفتند، که سنت رسول خدا بود.^۲ انسان باید این‌طور به حال

۱. مصباح‌المتهجید، ج ۲، ص ۶۴۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۹.

شکستگی برود و شکرانه این موهبتی را که خدا در یک دوران ماه رمضان، بلکه در یک سال بر انسان کرده است و این نتیجه را در روز عید فطر به انسان می‌دهد، انسان بجا بیاورد و این واقعاً برای انسان عید است.

وقتی که شخصی شاگرد مدرسه است و در دوران سال درس می‌خواند، عیدش این است که ورقه قبولی به او بدهند؛ اما اگر مردود شود و پدرش برایش مثلاً یک کت و شلوار یک میلیونی بخرد، یا تمام زر و زینت‌های دنیا را به او بدهد، به چه درد او می‌خورد؟! عید او قبولی او است ولو با لباس پاره و کهنه باشد! اگر در مدرسه شاگرد اول شود این برایش عید است، اگر قبول شود این برایش عید است؛ اما اگر مردود شود و او شیرینی بخورد و سوت بکشد، این برای او چه عیدی است؟!

عید اسلام هم چنین عیدی است، عید فطر است، عید قربان است! همه مردم از نقاط مختلف حرکت می‌کنند و به منا می‌روند و امروز قربانی می‌کنند؛ هر کس در شهر و وطن خود یک درجه و مقداری از تعلقات به زن و بچه و کسب و کار و تجارت دارد و در اثر این سفر از همه آن تعلقات دست برمی‌دارد و سر و پای برهنه به سراغ خدا می‌رود و می‌گوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ!» زن‌ها که بهترین نقطه بدنشان همان صورتشان است، باید آن را باز بگذارند^۱ و پایشان را هم برهنه کنند،^۲ و این در آنجا شرافتی نیست و نباید کسی به کسی شرافتی بفروشد! و در مقابل، مردها هم که بهترین نقطه شرفشان سرشان است و به تاج و عمامه و کلاه و سایر چیزها مکرر می‌کنند و از سرما و گرما حفظ می‌کنند، آنها هم شاه باشند یا وزیر باشند فرقی نمی‌کند و باید سر برهنه^۳ و پا برهنه^۴ بشوند و بگویند: «اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ!» اگر مردی چیزی

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۹۳.

۲. همان، ص ۵۰۰.

۳. همان، ص ۵۰۵.

۴. همان، ص ۵۰۰.

سرش بگذارد گناه کرده است، و اگر زنی روی خودش را بپوشاند گناه کرده است! همه باید آنجا بروند و بعد دور آن خانه خدا بگردند: ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۱، ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ﴾^۲ تا تماشا کنند و ببینند که چه خبرها است! دنیا تنها ماده نیست، دنیا تنها خوردن و اطفای شهوت نیست، دنیا تنها گذراندن نیست، بلکه همه این گذراندن‌ها برای ایجاد یک شیء ثابت است: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۳. پس این سفر مکه، خواهی نخواهی برای انسان ایجاد تجرّد می‌کند. امروزه هم که آسان‌ترین سفرها است، باز مشکل‌ترین سفرها است! سفر مکه مشکل است و هر کس به مکه رفته است، دیده است که مشکل است. امروزه ولو نسبت به سابق، آسان‌ترین سفرها شده است، ولی در عین حال مشکل است و باید هم مشکل باشد. خداوند این سفر را این‌طور قرار داده است تا مردم به مشکلات برخورد کنند و قدر این سفر را بدانند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در آن خطبه قاصعه می‌فرماید:

خداوند اگر می‌خواست خانه خود را در همان سرزمین‌های سبز و خوش آب و خوش علف قرار می‌داد، که اگر این‌طور بود، مردم آنجا را تفرّجگاه و تنزّلگاه خود قرار می‌دادند؛ ولی خانه خود را در جایی گرم در وسط کوه‌های صلب که از شدت آفتاب، رنگ سنگ‌ها سیاه شده است، قرار داده است. و مردم از هر جای دنیا که باشند (شاه باشند یا وزیر باشند، بزرگ باشند یا کوچک باشند) باید روی آن سنگ‌ها پا برهنه بروند و دور خانه خدا بگردند، و هیچ چاره‌ای هم ندارند!^۴

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۹.

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

«تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند.»

۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶.

۴. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۹۳، خطبه ۱۹۱.

برای اینکه: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۱، آنجا برای انسان کلمه طیب پیدا بشود و آنجا انسان بار خودش را سبک کند و خود را از وزر و آلودگی بیرون بیاورد، و آنجا مشاهده منافع کند. منافع نه یعنی مال و تجارت، چون مال و تجارت در دنیا بسیار است؛ منافع یعنی آن منافی که بنیان‌گذار اسلام، حضرت ابراهیم برای خود قرار داد و به دست آورد، آن منافی که حضرت اسحاق و حضرت یعقوب و حضرت اسماعیل به دست آوردند، آن حالات خوشی که آنها در مسجد خیف به دست آوردند، آن وقوفی که آنها در عرفات کردند.

لذا در روایت داریم:

اگر کسی بعد از اینکه حرکت کرد و دور آن سنگ‌های صلب طواف کرد و بعد از اینکه بین آن دو کوه، سعی کرد و بعد در روز عرفه در عرفات حاضر شد و وقوف کرد و نزدیک غروب آفتاب دعا کرد، آن وقت این شخص گمان کند که گناهان او آمرزیده نشده است، «لا یلومنّ إلا نفسه!»^۲ فقط باید خودش را ملامت بکند!^۳

که عجب مرد شقی ای است که از خانه خودش به آنجا رفته است و این کارها را برای خدا کرده است و از ظهر تا غروب هم در عرفات برای خدا وقوف کرده است، اما باز او تردید دارد که آیا خدا گناهانش را آمرزیده است یا نیامرزیده است! پس این به خاطر شقاوت خودش است؛ چرا انسان به خدا این قدر سوء ظن داشته باشد؟! چرا انسان بر خدا این قدر سختگیر باشد؟!

خدا در را باز کرده است و می‌گوید: بفرما!

– نه خیر، خدایا من قابل نیستم، تو من را راه نمی‌دهی!

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

۲. نسخه الکافی: فَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ وَزُرًّا؛ «پس او گناهش از بزرگ‌ترین گناهان مردم است!» (محقق)

۳. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۱، با قدری اختلاف.

- آقا چشمت را باز کن؛ مگر کور هستی؟! ببین در باز است، بفرما!

- نه خیر، این در برای من باز نیست!

- به خدا، به حضرت عباس، برای تو باز کردم!

می گوید: خدایا، قسم تو قبول نیست!

- آقا در باز است، بیا!

می گوید: نه خیر، بنده قابل نیستم!

«فَلا یلومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ!» معنایش این است: تو که قابل نیستی پس برو! یعنی او

این قدر در دل خودش شک و تردید ایجاد کرده و یأس وارد کرده است که حالا هم که خدا می گوید: آقا، درب بهشت باز است، بفرما در بهشت! باز او قدمش حرکت نمی کند! یکی از رفقا می گفت:

من یک وقت در خواب، حضرت رسول را در قیامت دیدم که او با داد و فریاد می خواست افرادی را که داشتند در آتش می سوختند، بیرون کند و دست در جهنم می کرد تا اینها را بیرون بیاورد، ولی آنها حاضر نمی شدند! خیلی عجیب بود! حضرت رسول داد و فریاد می زد: «دستتان را به من بدهید، بیایید شما را بیرون بریزم!» اما آنها گوش نمی دادند و حاضر نمی شدند!

خواب خیلی صحیحی است! حاضر نمی شدند! جنگ های اسلام، دعوت اسلام، تبلیغات اسلام، فقط برای بیرون ریختن از جهنم به بهشت است. آنها می گویند: بیایید شما را بیرون بریزیم! ما می گوییم: ما حاضر نمی شویم!

عید قربان هم چنین روزی است که همه مردم حرکت کرده اند و در عرفات رفته و وقوف کرده اند و شب هم به مشعر آمده اند و در آنجا جمال و جلال خدا را تماشا کرده اند و امروز هم رمی جمار و قربانی کرده اند.

قربانی یعنی خدایا همان طور که حضرت ابراهیم بنیان گذار اسلام، خواست فرزند خود و جان خود را در راه تو قربانی کند و تو برای او فدیة فرستادی (معنای فدیة این است که این گوسفند به عوض او باشد. فدیة: یعنی به جای او. من فدای

شما شوم: یعنی شما دارید از دنیا می‌روید و برای اینکه شما باقی بمانید من بمیرم. فدایت شوم: یعنی اگر تو بخواهی بمیری من فدای تو شوم و من به جای تو باشم. این گوسفند فدیّه است: یعنی به عوض آن قربانی است و حکایت از آن قربانی می‌کند؛ و گوسفندی هم که ما می‌کشیم همین است. (ما هم می‌گوییم: خدایا، ما هم حاضریم بر اینکه جان خود را در راه تو قربانی کنیم؛ اما الآن به ما دستور ندادی که سرت را ببر، ما این گوسفند را به عنوان نمونه و حاکی از جان دادن و فداکردن قرار می‌دهیم!

لذا مستحب است انسان گوسفندی که در منا قربانی می‌کند، گوسفند خیلی خوبی باشد، گوسفند پر قیمت بخرد، کمتر از یک ساله نباشد، شاخش خوب باشد، نر باشد، چاق باشد، سالم باشد، چشمش خوب باشد، چپ نباشد، نابینا و کور نباشد، بدنش بریده نباشد، ناقص نباشد، و انسان خودش آن گوسفندی را که می‌خرد قربانی کند؛^۱ چون نفس قربانی، خود انسان است و انسان باید خودش را قربانی کند. اقلّاً این قربانی را که حکایت از قربانی انسان می‌کند، انسان به دست خودش آن را قربانی کند و دعا بخواند^۲ و قدری نبات شیرین هم در دهان آن گوسفند بگذارد، چون قربانی کار شیرینی است، تلخ که نیست؛ اینها همه معنا دارد! آن وقت انسان که این کارها را کرد، می‌فهمد که: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا﴾^۳ معنایش چیست!

آن وقت امروز برای او عید می‌شود و می‌گوید: خدا را شکر! ما عمری در شهر خودمان زندگی کردیم و فکرمان به کسب و کار و تجارت و شخصیت و به این بود که چرا او به من سلام نکرد، او به من اعتنا نکرد و در فلان مجلس مرا دعوت نکرد؛ مثلاً چرا رباب خانم، ما را در مجلس عروسی دخترش نگفت، با اینکه ما این همه برای او زحمت کشیده بودیم! یا چرا آقای فلانی ما را در عقد پسرش نگفت، چرا فلانی من را

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۰-۱۵۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۰۹-۱۱۱ و ۱۲۶.

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۳۷.

در آن مجلس نگفت، چرا فلان شخصی که ما هر روز از او جنس می‌خریم، آن روز که من به او گفتم: مثلاً بیست تومان دستی به من قرض بده، او نداد؟! همه فکرها را ما مگر خارج از این است؟! فکرها را بزرگان ما مگر در مورد چیست؟ همین مسائل، در یک سطح عالی‌تر و بزرگ‌تر! یکی آفتابه می‌دزد و یکی مثلاً صندوقچه طلا و برلیان می‌دزد؛ وقتی مناط دزدی باشد، فرقی نمی‌کند! فکر ما از این کثرات بالاتر نمی‌رود.

حالا ما رفتیم و حج کردیم و تماشا کردیم که اینها چیست، این مسائل چه بود، واقعاً این کثرات چه بود و چقدر ما را خسته می‌کرد، چقدر ما را ضعیف می‌کرد، چقدر ما را کسل می‌کرد و چقدر ناراحت می‌کرد! این جاها چه جاهای خوبی و چه زمین‌های خوبی است؛ عرفات چه جای خوبی است، مشعر چه جای خوبی است، منا چه جای خوبی است، اصلاً محل طواف کردن چه جای خوبی است! انسان در بیت‌الله بنشیند و همین‌طور خانه خدا را تماشا کند؛ چقدر خوب است! اینها چیست؟! مسائلی در اینجا هست یا نه؟ آیا در جهان انسانیت، اینها مسئله‌ای است یا نه؟ [انسان تازه] می‌فهمد که مسئله اصلاً این است؛ و بدبخت آن کسانی هستند که این مسائل را کنار گذاشته‌اند!

شخصی که شاید حیات هم داشته باشد، یک روز با پسر عمه ما که می‌خواست به مکه برود، به منزل ما آمد تا خدا حافظی کند. ما او را نمی‌شناختیم، خودش به ما گفت: من تمام عمرم را در اروپا و آمریکا و دانشگاه‌ها و خلاصه هر چه بگویند، مصرف کرده‌ام. یک سال یکی از همین رفقای ما به من گفت: «آقا شما همه کار کرده‌اید، حالا دیگر توبه‌ای بکن و حجی برو!» گفتیم: علی‌الله؛ این سفر را هم برای تماشا می‌رویم! و این سفر مکه را به‌عنوان تماشا گرفتیم؛ ولی خدا شاهد است که آن لذتی که من از آن سفر بردم، تا به حال هیچ لذتی در دنیا به پای آن لذت نرسیده است و اصلاً نمی‌شود با آن قیاس کرد! از آن سفر تا به حال این سفر یازدهم است، که امسال با پسر عمه‌ات می‌خواهم بروم، و هر سال رفته‌ام!

[این‌طور می‌گوید]: چون قلبِ ماهیت پیدا کرده است، و این همان تقوا است!

بنابراین ما مسلمان‌ها باید متوجه این جهت باشیم که اساس زندگی خود را بر تقوا قرار بدهیم و بدانیم که عید، روز جایزه و قبولی است. عید قربان برای کسی

قبول است که اعمالش قبول است، عید قربان برای کسی بهتر است که جایزهٔ بهتری گرفته باشد، نمرهٔ عالی تر گرفته باشد، حال بهتری پیدا کرده باشد، تجرّدش بیشتر شده باشد؛ این برای او عید است، پس باید نماز عید بخواند و شکر خدا را بجا بیاورد، چون این برای او عید است.

عید برای خوردن و آشامیدن و... نیست؛ اصلاً عید حقیقی این عید است! عید حقیقی عید غدیر است که ما به مقام ولایت معرفی شده‌ایم! در روایت آمده است: «امیرالمؤمنین در عید غدیر به ما معرفی شده و ما او را شناخته‌ایم.»^۱ اگر ما امیرالمؤمنین را نمی‌شناختیم تکلیف ما چه بود؟ اگر نمی‌شناختیم، ما از این مسیر تبعیت نمی‌کردیم و براساس تشیع و ولایت نبودیم؛ آن وقت اگر تمام بدن ما از الماس‌ها و لباس الماس بافت بود، این برای ما چه فایده‌ای داشت؟! امیرالمؤمنین دست روی عقل ما گذاشت و با عقل ما سروکار پیدا کرد، یعنی ما را از مرحلهٔ بهیمنیت به انسانیت رسانید و به ما شرف داد؛ اما مکتب‌های دیگر، این عقل را به انسان نمی‌دهند و در عقل انسان تصرف نمی‌کنند، بلکه در مادهٔ انسان تصرف می‌کنند؛ هر مکتبی را شما می‌خواهید ببینید، ببینید.

لذا روز عید غدیر عید است. روایت داریم که اگر کسی در روز عید غدیر روزه بگیرد، ثواب هشتاد هزار سال روزه دارد.^۲ در روز عید غدیر صدقه بدهید، دیدن برادران مؤمن بروید و آنها را به ولایت تهنیت بگویید که: به به از امروز که شما به ولایت رسیدید!^۳ برای بچه‌های خودتان لباس عید را در روز عید غدیر بخرید، لباس نو تن کنید، عبا نو تن کنید، چارقد نو تن کنید! اگر ندارید، یک کلاف ابریشم نو گردن خودتان بیندازید که ما امروز یک چیز نو خریدیم. اینها سنت است!

۱. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۷۴؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۱۸.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۴۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹۰؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۷۲ - ۴۸۱؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۳۶ - ۷۳۸.

حالا ببینید ما چه اندازه عقب رفته‌ایم که عید قربان رفت، عید فطر رفت، عید غدیر رفت و آن وقت عیدهای گبری و عید نوروز به جایش آمد و نشست؛ عید نوروزی که هیچ اساس اسلامی ندارد و صرف یک بدعت است! لباس نو می‌پوشیم، خانه‌تکانی می‌کنیم، دیدن همدیگر می‌رویم، و هر فجایعی که شما فرض کنید در عید نوروز پیدا می‌شود! ما هم که مسلمان هستیم می‌گوییم: «آقا ما دیدن فلانی می‌رویم، اما قصد تبعیت از سنت زرتشت نمی‌کنیم، ما به قصد دیدن می‌رویم!» ای بنده خدا، می‌خواهید برای دیدن بروید، چرا پریروز نرفتید؟! اصلاً چرا این مبدأ را عید غدیر قرار نمی‌دهید؟! آخر اسلام به چیست؟ ما که مسلمانیم و ادعای تحرک و ادعای تعهد داریم، نباید کارهای خودمان را بر یک اساس قرار بدهیم؟! این مسئله‌ای است دیگر!

اگر ما عید غدیر را عید قرار بدهیم و دیدن هم برویم، لباس نو بپوشیم، تبریک و تهنیت بگوییم، در مجالس و محافل ذکر اهل بیت و فضائل امیرالمؤمنین و خصوصیاتش را بگوییم و اصلاً این امر را زنده کنیم - کما اینکه زنده کرده‌اند - این برای ما عید می‌شود. اما اگر مدام خودمان را پایین و پایین و پایین‌تر آوردیم و از تعقل به احساسات افتادیم، دیگر می‌گوییم: ای آقا، ما اگر در این عید نوروز مثلاً فرش خانه‌مان را عوض نکنیم و فلان فرش را اجاره نکنیم و فلان تلویزیون و فلان دکور را نیاوریم، خانه ما می‌آیند و می‌گویند: «فلانی ندار است!» آن وقت در یک عید نوروز، مثلاً یک دست اسباب زینت اطاق را به ده هزار یا بیست هزار تومان کرایه می‌کند تا وقتی برای دیدن می‌آیند [چنین و چنان] بگویند. حالا این بیچاره‌ای است که خودش ندارد و مثلاً روی زمین می‌نشیند! اینها همه بدبختی و انحراف است، و مؤمن آن کسی است که دارای تفکر و تعقل باشد!

خدا إن شاء الله همه ما را از سطح احساسات به مرحله تعقل برساند، و از دیدن و شنیدن و پیروی آراء باطل و افکار کوتاه و کوتاه‌کننده، به درجه تأمل و تفکر و

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *نوروز در جاهلیت و اسلام*.

درایت و آن حقیقت ولایت برساند؛ حقیقت ولایت یعنی همین نقطه‌ای که انسان را به واقعیت و بطن واقعیت دعوت می‌کند و انسان را از همه عوارض و زوائد می‌رهاند. خدا إن شاء الله همه ما را به این مقام معرفی کند.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^۱.

خطبه دوم عید سعید قربان

بسم الله الرحمن الرحيم

هر دین و مذهب و مکتبی یک فلسفه‌ای دارد؛ فلسفه یعنی آن محور تأمل و محور تفهیمی که تمام دستورات آن دین براساس آن محور است. قرآن مجید هم یک فلسفه و یک محور دارد، و محور قرآن توحید است. قرآن دعوت به توحید می‌کند و براساس توحید، دعوت به حفظ و وحدت جامعه می‌کند، و تمام راه‌هایی را که انسان را به خدا و توحید می‌رساند، به انسان نشان می‌دهد و از تمام راه‌هایی که راه انسان را می‌بندد، جلوگیری می‌کند.

ما در قرآن مجید بیش از بیست آیه داریم که: ای مؤمنین، شما با یهود و نصاری و دشمنان خدا دوستی نکنید، رفاقت نکنید، آمیزش نکنید و آنها را ولی خود نگیرید!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲؛ «ای مؤمنین، کافرین را اولیاء خودتان نگیرید.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا﴾^۳؛ «آنها را در حکم لباس زیر و زیرپوش خود که به بدن‌تان بچسبند، قرار ندهید و آنها را هم‌راز خودتان نگیرید.»

۱. سوره کوثر (۱۰۸).

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۴۴.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۸.

و اگر با آنها تماس دارید از خیلی دور باشد؛ چون راه و مقصدشان راه شما نیست، و ظاهراً با شما مماشات و آمیزش می‌کنند، ولی از ایجاد هرگونه خرابی و فساد در شما خودداری نمی‌کنند؛ چون هدف آنها سعادت شما نیست، بلکه هدف آنها مادی و زندگی دنیا و ماده است، پس:

«(برای رسیدن به مقصود خودشان) از هر خرابی و فسادی درباره شما کوتاهی

نخواهند کرد!»

این منطق قرآن است.

در قرآن مجید داریم:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۱ «خداوند سبیلی برای کفار

نسبت به مؤمنین قرار نداده است.»

یعنی اصلاً خدا راهی قرار نداده است که کفار ولو فی الجمله، نفوذ و تسلطی نسبت به مسلمان‌ها داشته باشند! مؤمن نمی‌تواند ببیند که روزی کافری بر او مسلط باشد. در تحت حکومت کفر درآمدن، با منطق اسلام سازگار نیست.

می‌دانید امیرالمؤمنین علیه السلام برای اینکه مردم را از تحت ولایت و حکومت کفر خارج کند، چقدر شمشیر زد؟! چون آنها می‌گفتند: «مسلمان‌ها باید در تحت حکومت ما باشند و ما اجازه نمی‌دهیم که آنها آزادانه دینی بیاورند و پیغمبری در مدینه باشد؛ هر کاری می‌خواهند بکنند باید در تحت ولایت ما باشند!» و اینکه یک نفر مسلمان در تحت ولایت کفر باشد، اصلاً با روح اسلام سازش ندارد؛ یعنی این امر، مساوی است با منهای اسلام!

وقتی که روی این حساب باشد، پس ما در حکومت کفر، هر درجه و مرتبه‌ای از اسلام را داشته باشیم، مجازی است و حقیقی نیست؛ مثل اینکه شما به پاریس بروید و در تحت ولایت و حکومت آنها زندگی کنید و نمازی هم برای خودتان بخوانید، ولی آن روح و جان شما در تحت حکومت کفر است.

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۴۱.

لذا هجرت از دارالکفر به سوی دارالاسلام واجب است، و اصلاً زندگی کردن در دارالکفر غلط است! اگر کسی برای هر کاری در خارج زندگی کند، حرام است؛ و اگر تبعه آنها بشود، از حرام هم بالاتر، حرام مؤکد است! هر شخصی که در تحت ولایت کفر است و آن قانونی که بر او حکومت می‌کند قانون کفر است، باید خودش را از آن قانون خارج کند و در دارالاسلام بیاید. هجرت از دارالکفر به سوی دارالاسلام واجب است؛ آیه صریح قرآن داریم. حتی کسانی که در دارالکفر هستند، اگر حکومت به اسلام برگردد، نمی‌توانند حکومت اسلام را در دست بگیرند مگر اینکه به دارالاسلام برگردند.

پس اگر ما در تحت ولایت کفر باشیم و نماز بخوانیم، روزه بگیریم، صدقه بدهیم، حج کنیم، نکاح کنیم، تجارت کنیم، شب‌های قدر قرآن بر سر بگیریم و همه کارها را بکنیم، ولیکن آن پرتوی کفر بر سر ما باشد، تمام این اعمال ما بی‌ارزش و پوک و مجاز است! اگر ما در تحت حکومت اسلام باشیم، این اسلام ما را به نماز صحیح، روزه صحیح، حج صحیح و عمل صحیح دعوت می‌کند و همه واقعیتهای ما را به ما نشان می‌دهد. اگر ما در تحت حکومت اسلام باشیم و فرض کنید که نماز هم نخوانیم، روزه هم نگیریم و هزار معصیت هم بکنیم، باز بهتر است از اینکه در تحت حکومت کفر باشیم و همه کارها را خوب انجام بدهیم! این یک بحث طولانی دارد، ولیکن در همین جا آن را ختم می‌کنیم.^۱

جان و روح این مطلب از آیات قرآن و از اخبار گرفته شده است، که وقتی انسان در تحت حکومت اسلام است و برای حکومت اسلام زحمت می‌کشد و کار می‌کند، او اجر شهید دارد؛ و اگر گناهی هم کرد خدا می‌آمرزد. اما اگر نه، او بی‌طرف بود و برایش تفاوتی نداشت و اهمیتی نمی‌داد، نماز هم بخواند و آنقدر مفاتیح را زیر بغلش

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۶۹ - ۷۷؛ ولایت فقیه، ج ۲، ص ۲۵۳؛ ج ۳، ص ۱۱۹ - ۱۲۵.

بگیرد که پاره بشود - مثل عبدالله عمر که بعد از رسول خدا از مقدسین مدینه بود^۱ - هیچ فایده‌ای به حال او نخواهد داشت؛^۲ مسئله از این قرار است! یک مسلمان چطور می‌تواند بی تفاوت باشد؟! حیات و زندگی اسلام برای حکومت اسلام است، آن وقت چطور انسان می‌تواند بی تفاوت باشد؟! اصلاً چطور مسئله بی تفاوتی معنا دارد؟!

ما در روز عید فطر در خطبه‌هایی که خواندیم راجع به این موضوع مفصل بحث کردیم^۳ و امروز دیگر وارد در این موضوع نمی‌شویم، ولیکن صحبت در همین بی تفاوت بودن است که می‌خواستم عرض کنم: بی تفاوت بودن کار غلطی است؛ چون بالأخره بی تفاوت بودن یعنی چه؟! یکی حق است و یکی باطل؛ اگر حق با این است انسان باید دنبال این برود، و اگر با آن است باید دنبال او برود؛ بی تفاوت بودن یعنی چه؟! اینکه انسان بنشیند و بگوید: نه با این و نه با آن، بگذار بر سر همدیگر بزنند تا خسته بشوند؛ و اللَّهُمَّ اشْغَلِ الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ و اجْعَلْنَا بَيْنَهُمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ!^۴ این حرف‌ها غلط است؛ ظالمین با ظالمین چیست؟ اینها ناشی از نابینایی و کوری و عماء است! این حرف‌ها یعنی چه؟! اینها ناشی از عدم تربیت شدن به تربیت اسلامی است! تربیت اسلامی می‌گوید که اگر انسان این طرف دنیا باشد و در آن طرف دنیا مسلمانی به راستی اغاثه کند و در تحت ظلم باشد و فریاد بزند و بگوید: «مسلمان‌ها مرا نجات بدهید!» و انسان متمکن باشد باید از این طرف دنیا به آن طرف دنیا برود و از او

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۱۴؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۱۵، ص ۳۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۱۹.

۲. جهت اطلاع پیرامون عدم بیعت عبدالله بن عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود به مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۸.

۳. متأسفانه این مجلس یافت نشد. جهت اطلاع پیرامون این مطلب رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۳۲، مجلس ۴.

۴. ترجمه: «خدایا، ظالمان را با ظالمان مشغول فرما و ما را در میان آنان به سلامت و پر بهره قرار بده!» (محقق)

دستگیری کند؛ و الا اگر دستگیری نکند، خداوند او را به رو به آتش می اندازد! ما چقدر از این روایات داریم! اصلاً کتاب‌های ما غیر از اینها چیزی نیست! شما هر کدام از کتاب‌های ما را از کافی و مَنْ لا یحضر و محاسن برقی و کتب صدوق و... باز می‌کنید اصلاً همه‌اش از این حرف‌ها است! اصلاً مبنای دین ما بر این مسئله است! مبنای دین ما بر احتیاط‌کاری نیست که: آقا من آنجا جنگ نکنم چون دستم خونی می‌شود، آن وقت من در موقع اداء نماز، چطور این دستم را آب بکشم؟! آنجا آب به دست نمی‌آید، آن وقت باید تیمم کنم و تیمم هم در صورتی است که جبیره ممکن نباشد، پس جبیره بکنم و احتیاط اینکه هم جبیره کنم و هم تیمم؛ پس بهتر اینکه اصلاً در این مسائل وارد نشویم تا اینکه مبتلا نشویم!! خُب مرحبا! مبارک باشد! بفرما! پیغمبر فریاد می‌زند که: بیا! و تو می‌گویی: من نمی‌توانم بیایم! خُب نیا؛ بنشین دیگر، حرفی نیست! آخر آقا جان، هر چیزی حساب دارد و خدا به انسان عقل هم داده است! آیا باید عقل را زیر پا بگذاریم و هیچ حسابی نکنیم؟!!

خداوند سعادت را در تحت شمشیر قرار داده است: «إِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ»^۱ بهشت در زیر سایه شمشیر است. یعنی در میدان جنگ و آنجایی که شمشیر حرکت می‌کند و آفتاب به این شمشیر می‌خورد و سایه‌اش بر سر کفار و مشرکین می‌افتد، آنجا بهشت است. وقتی ما جمعیتی هستیم که بهشت را تحت ظلال سیوف می‌دانیم، پس هر وقتی که شمشیر برهنه دست ماست ما اهل بهشتیم، و وقتی شمشیر برهنه دست ما نیست ما اهل بهشت نیستیم. اینکه دائماً مقدس باشیم و دائماً مسئله شک بین سه و چهار و مقارنات نماز و مقدمات نماز و... را بدانیم، اینها باید باشد و همه به جای خودش محفوظ؛ ولی نه اینکه یک جهت گرفته بشود و جهت دیگر ترک بشود؛ این مسئله مسئله مهمی است!

حَسَّان بن ثابت از شعرای معروف زمان رسول خدا است و شعرهای خیلی خوبی هم می‌گفت و حضرت هم درباره او دعا کردند و این قید در آن بود:

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۸۳، با قدری اختلاف.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ دَائِمًا رُوحَ الْقُدُسِ تُوْرًا تَأْيِيْدُ كُنْد، مَا نَصَّرْنَا بِلِسَانِكَ؛^۱ «تا آن هنگامی

که ما را به زبان خود یاری می‌کنی!»

ولی خُب بعداً برگشت. شاهد در این است که او نود و چهار سال عمر کرد، ولی عییش این بود که آدم ترسویی بود.^۲ در جنگ خندق که رسول خدا و مسلمان‌ها همه بیرون آمدند و در میان بیابان مشغول کردن خندق شدند، او اصلاً برای کردن خندق نیامد، چون می‌ترسید؛ هنوز جنگ نشده بود و داشتند خندق می‌کنند، اما او اصلاً برای کردن خندق نیامد! رسول خدا و تمام مسلمان‌ها و حتی پیرمردها همه مشغول کار بودند، اما او در مدینه هم نماند، بلکه از ترس اینکه ممکن است بعضی از دشمن‌ها به مدینه برسند و بیایند و غارت کنند، با جماعتی از زنان و بچه‌های مسلمان‌ها که بیرون آورده بودند و در قلعه‌ای جا داده بودند، حسان هم با آنها آمده بود و در بین زن و بچه‌های مردم رفته بود؛ از بس که می‌ترسید! حالا شاهد در اینجا است: صغیّه که دختر عبدالمطلب و عمّه پیغمبر است، می‌گوید:

من دیدم که یک نفر یهودی تنها آمده است و دور این حصن و قلعه‌ای که ما زن و بچه‌ها در آن هستیم، گردش می‌کند. من پیش حسان آمدم و گفتم: حسان، الآن رابطه پیغمبر با بنی قریظه خیلی تاریک است، یهود بنی قریظه دشمن ما هستند و الآن خود پیغمبر با مسلمان‌ها با نحور خود (یعنی با گردن‌های خود) برای دفاع رفته‌اند و من از این یهودی ایمن نیستم که او تفحص کند و برود به یهود خبر بدهد و همه اینها بیایند و تمام این زن و بچه‌ها را غارت کنند و بکشند و از بین ببرند؛ بلند شو و برو این یهودی را بکش!

حسان به من نگاهی کرد و گفت: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا ابْنَةَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! مَا لِي بِالشَّجَاعَةِ؟! خدا پدرت را بیامرزد ای دختر عبدالمطلب! مرا با شجاعت چه کار؟! مرا با این کارها چه کار?!»

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۷؛ الجمل والنصرة، ص ۲۱۷ - ۲۲۲؛ كنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲. الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۴۸؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۴۸۴.

صَفِیَّه دختر عبدالمطلب می‌گوید:

إِعْتَجَرْتُ؛ «خودم را بیچاندم (مثلاً سرم را با مقنعه‌ام محکم بستم)» و عمود (یعنی قداره) را برداشتم و پایین رفتم و یهودی را کشتم، و بالا آمدم و گفتم: ای حَسَّان، من کشتمش! برو سَلَبْش را بردار و بیاور! (سَلَب یعنی شمشیر و لباس و خود و...؛ چون هر کس قتیلی را بکشد سَلَبْش برای اوست) و عَلَّت اینکه من او را برهنه نکردم و سَلَبْش را نیاوردم این جهت بود که او مرد بود و من نمی‌خواستم دست به بدن او بگذارم؛ برو و حالا لختش کن و سَلَبْش را بردار و بیاور!

گفت: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا ابْنَةَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! مَا لِي بِسَلْبِهِ حَاجَةٌ؟! خدایا پدرت را بیامرزد ای دختر عبدالمطلب! من به سَلَب او چه حاجتی دارم؟!»^۱

نتیجه این طرز فکر این نمی‌شود که انسان آن یهودی را نکشد و به سَلَبْش هم حاجت نباشد و خودش در آنجا راحت بنشیند؛ بلکه نتیجه‌اش این می‌شود که آنها غلبه می‌کنند و می‌آیند و همین قلعه را می‌گیرند و تمام این زن و بچه‌ها را، حتی زن و بیچّه خود حَسَّان بن ثابت را جلوی خودش سر می‌برند و خودش را هم سر می‌برند و با او هزار کار بالاتر از کشته شدن در مقابل چشم، انجام می‌دهند! بنابراین:

امر طبیعت است که باید شود ضعیف

هر ملتی که راحتی و عیش، خو کنند^۲

قاعده کلی است.

سعد بن وقاص از شَجَعان روزگار بود، اوّل تیرانداز لشگر رسول خدا بود، رئیس تمام تیراندازان بود، جنگ‌هایش هم خیلی روشن و خیلی خوب است، سَنّی‌ها هم او را از عشره مبشره می‌دانند؛^۳ ولی این شخص بعد از رحلت رسول خدا با امیرالمؤمنین بیعت نکرد،^۴ و

۱. السَّیرة النَّبویة، ج ۲، ص ۲۲۸؛ الأَمالی، شیخ طوسی، ص ۲۶۱؛ أسد الغابة، ج ۶، ص ۱۷۳؛ با قدری اختلاف در مصادر.

۲. مشاهیر سلماَس، ج ۲، ص ۱۵۳ - ۱۵۵، با قدری اختلاف.

۳. مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۳.

بعد از اینکه عثمان را کشتند و همه مهاجرین و انصار با امیرالمؤمنین بیعت کردند، او بیعت نکرد و از متخلفین از بیعت بود! ^۱ سعد بیعت نکرد برای اینکه «سعد» بود! «سعد» که نمی‌تواند با علی بیعت کند! سعد از نقطه نظر طراز و شخصیت ظاهری، خودش را هم طراز علی می‌دانست و می‌گفت: «من نمی‌توانم زیر بار او بروم!» ^۲ مثل طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و مثل عمر و ابابکر که بیعت نمی‌کردند. اینها عارف به آن مکارم اخلاق و درجات و ولایت نبودند، بلکه می‌گفتند: ما از ریش سفیدان و از لواداران بودیم؛ علی یکی، و ما هم یکی! ما چرا زیر بار او برویم؟! صحبت در این است! سعد می‌گوید: من یک نفر فرمانده هستم؛ من باید فرمانده باشم، نه فرمان‌بر! او این را در باطن خودش حساب می‌کند، ولو اینکه آدم مقدسی است، ولو اینکه آدم نمازخوانی است، ولو اینکه چه هست؛ ولی زیر بار علی رفتن برایش قابل پذیرش نبود و سخت بود! ^۳

چرا سعد بیعت نمی‌کند؟ بیعت نمی‌کند و هیچ علتی هم ندارد! او خیال می‌کند که اگر بیعت نکند و با علی نباشد و با معاویه هم نباشد، عبایش را روی سرش می‌کشد، کنار می‌رود، در گوشه‌ای زندگی می‌کند و تا آخر عمر راحت است؛ اما نه، این نخواهد بود! او در همین دنیا به بدترین محاکمات مبتلا می‌شود که: تو که علی را حق می‌دانی، چرا کنار رفتی؟! تو که علی را حق می‌دانستی و این روایت را درباره علی از پیغمبر شنیده بودی، چرا کنار رفتی!؟

بعد از اینکه امیرالمؤمنین را کشتند، همین سعد وقاص پیش معاویه آمد. معاویه هم مرد شیطان و خیلی زرنگ و ناقلایی بود، و از مفکرین قوه و اهمه و واقعاً از آيادی شیطان در دنیا بود! معاویه به سعد گفت:

يا سعد، لِمَ لَا تَسْبُ عَلِيًّا؟! «من دستور داده‌ام که علی را در تمام دنیا سب کنند، تو چرا علی را سب نمی‌کنی!؟»

۱. الکامل، ج ۳، ص ۱۵۱ و ۱۶۲ و ۱۹۱؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲. الکامل، ج ۳، ص ۱۹۱؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴۳.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۷۲ - ۱۸۳.

یعنی آن کسی که از بیعت امیرالمؤمنین خودداری کند، الآن مجبور می‌شود که در پیشگاه معاویه که جبار روزگار است بیاید؛ بالأخره الآن حاکم است و در هر گوشه و کناری، حقوق در دست معاویه است، پس باید بیاید و زمین ادب ببوسد تا اینکه زندگی‌اش بگذرد! سعد هم باشد باید بیاید! و این جبار، الآن دارد محاکمه‌اش می‌کند: «چرا تو علی را سب نمی‌کنی؟!»

گفت:

ای معاویه! من سه فضیلت درباره علی سراغ دارم که اگر هر کدام از آنها برای من بود، خیرلی مما طلعت علیه الشمس! «قسم به خدا از تمام نقاطی که آفتاب طلوع می‌کرد، برای من بهتر بود!»

گفت: «آن سه فضیلت چیست؟»

گفت:

یکی: تزویج فاطمه؛ پیغمبر نور دیده خود، فاطمه، بهترین دختران و سر خود را به علی بن ابی طالب تزویج کرد و از او هم چنین اولادهایی آمدند، حسن و حسین که اینها اولاد پیغمبرند. این فضیلت برای علی است و علی به واسطه این ازدواج، جزء اهل بیت رسول الله شد و آیات قرآن که درباره اهل بیت وارد شده است شامل علی هم شد.

دوم: پیغمبر در جنگ خبیر علم را به دست ابوبکر داد که با مسلمان‌ها برود و فتح کند، ولی رفت و شکست خورد و برگشت؛ روز دیگر رسول خدا علم را به دست عمر داد و او با مسلمان‌ها رفت و شکست خورد و برگشت؛ شب به رسول الله گفتند: عمر شکست خورده است و برگشته است.

رسول خدا فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، كَرَارٌ غَيْرُ فَرَارٍ، يَفْتَحُ اللَّهُ بِيَدِهِ؛ من فردا علم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند؛ او کرار است و حمله می‌کند، و فرار نیست و خدا به دست او خبیر را فتح می‌کند!»

و همه ما منتظر بودیم که فردا علم به دست چه کسی داده می‌شود، و اصلاً احتمال علی را نمی‌دادیم؛ چون علی چشمش درد گرفته بود و در بستر افتاده

بود و نمی توانست چشمش را باز کند. همه اصحاب می گفتند: آن کسی که فردا رسول خدا او را برای جنگ انتخاب می کند، کیست؟

صبح که شد، رسول خدا گفت: «علی بیاید!» گفتند: «یا رسول الله! در بستر افتاده است و چشمش از شدت درد باز نمی شود.» گفت: «او را بیاورید!»
 علی را پیش پیغمبر آوردند، از آب دهان بر چشم های علی مالید و گفت: «حرکت کن و برو!» علی رفت و خیبر را فتح کرد. این فضیلتی که با این خصوصیات برای علی است، برای هیچ کس نیست!

(علامه [حلی] در منهاج الیقین فضیلت هایی برای علی بن ابی طالب ذکر می کند که یکی از آن فضیلت ها همین است: فضیلت هایی که اختصاص به علی بن ابی طالب دارد و هیچ یک از صحابه در این فضیلت ها، یک قدم اشتراک ندارند!)

فضیلت سوم: رسول خدا درباره او فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى، إلا أنه لا نبي بعدي!»

علی در همه غزوات با پیغمبر بود؛ فقط در یک جنگ، جنگ تبوک، رسول خدا علی را با خود نبرد و گفت: «در مدینه بمان و هنگامی که من نیستم، تو ولی و سرپرست امور مدینه باش تا ما از جنگ برگردیم!» رسول خدا بیرون آمد و به جرف در یک فرسخی مدینه رفت. منافقین این طرف و آن طرف شروع به سعایت کردند که: علی مورد بغض رسول خدا واقع شده است و رسول خدا حرکت او را ناپسند داشته است، لذا او را در مدینه گذاشته است! منافقین گفتند: «شجاع ها را با خود برده است و تو را گذاشته است که سرپرست زن و بچه مردم باشی، و خانه داری و سرایداری مدینه را به تو داده است!» امیرالمؤمنین از مدینه حرکت کرد و خدمت رسول خدا در جرف آمد و گفت: «یا رسول الله، از من بدی دیدی که مرا در این جنگ با خود نبردی؟!» رسول خدا گفت: «نه، والله! أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي؛ منزلت و نسبت تو با من مثل هارون است نسبت به حضرت موسی (یعنی تو مقام وصایت داری)، فقط فرقی که هست این است که هارون بعد از حضرت موسی

پیغمبر بود، ولی تو مقام پیغمبری نداری، ولی از هر جهت مثل من هستی! و الآن در این موقعیت مدینه، یا باید من بمانم یا تو!» این را بزرگان سنی‌ها هم دارند.

وضع منافقین مدینه این طور بود که در آن وقت یا باید پیغمبر می ماند یا علی؛ و الاً به واسطهٔ دسیسه‌هایی که با خارجی‌ها داشتند - مثل سلطان روم که این جنگ علیه همین رومی‌ها بود - مدینه را آشوب می کردند، لذا پیغمبر امیرالمؤمنین را در اینجا گذاشت که مثل وجود خودش باشد.^۱ هم چنین در تبوک خونریزی اتفاق نیفتاد و پیغمبر چون می دانست که در این جنگ خونریزی اتفاق نمی افتد و نیازی به شجاعت علی نیست، او را با خود نبرد و در مدینه گذاشت که به منزلهٔ خودش باشد.^۲

این سه چیز دربارهٔ علی نگذاشت که من علی را سب کنم! من چرا علی را سب کنم!؟

معاویه گفت: «تو این حرف‌ها را از پیغمبر شنیدی؟!» گفت: «بله.» سعد این حرف‌ها را به معاویه زد و اوقاتش تلخ شد و بلند شد که از مجلس معاویه بیرون بیاید؛ آخر سعد هم شخصیتی است!

روایت از بزرگان اهل تسنن است:

معاویه می گفت: «چرا علی را به خاطر من سب نمی کنی؟!» او هم این سه تا قضیه را برای معاویه گفت و همین که خواست از در خارج بشود، ضَرَطَ لَهُ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: «أَقْعُدْ حَتَّى تَسْمَعَ جَوَابَكَ!»

«معاویه برای او کار زشتی کرد و بعد گفت: "بنشین تا جوابت را بشنوی!"»

سعد هم نشست. معاویه گفت: «وَاللَّهِ مَا كُنْتُ عِنْدِي قَطُّ أَلْتَمُّ مِنْكَ مِثْلَ الْآنَ!»

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۵۵؛ كنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۸۱؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۹۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۷.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۹۴ و ۹۵؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۱۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۰۳؛ الصحيح البخاری، ج ۵، ص ۱۲۹؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ۱۸۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۵.

فَهَلَّا نَصْرْتَهُ؟! وَاللَّهِ لَوْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَكُنْتُ خَادِمًا لِعَلِيٍّ! من هیچ‌گاه تو را در قلب خودم ملثوم تر و ناشایسته‌تر ندیدم مثل اینکه الآن تو را ناشایسته می‌بینم! تو که این حرف را از پیغمبر شنیدی پس چرا علی را یاری نکردی؟! من اگر خودم این حرف‌ها را از پیغمبر شنیده بودم، خادم علی بودم!

توجه کردید! می‌گوید چرا یاری نکردی؟! او دروغ می‌گوید، اما الآن احتجاجش با سعد درست است! می‌گوید: «(من که این حرف‌ها را منکر هستم، چون این حرف را از پیغمبر نشنیده‌ام؛ اما تو که ادعا می‌کنی من علی را سب نمی‌کنم به خاطر این جهت که علی ولی است) هَلَّا نَصْرْتَهُ؟! پس چرا او را یاری نکردی؟!»

سعد گفت: «إِنِّي رَأَيْتُ رِيحًا سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً، فَقُلْتُ: إِيخُ! فَأَنْخْتُ رَاحِلَتِي حَتَّى مَرَّتِ الرِّيحُ فَيَسْرَتْ؛ من دیدم وضع دنیا تاریک است و باد سیاهی وزیده است، بعد به شتر خودم گفتم: إِيخُ! (یعنی بخواب) و راحله خود را خواباندم و توقف کردم تا اینکه گرد و غبار برطرف شد و حرکت کردم.»

کنایه از اینکه جنگ جمل و صفین و نهروان و... که اتفاق افتاد، آشوبی در دنیا پیدا شد و من نخواستم در این مهالک و این فتن و امتحانات شرکت کنم؛ لذا راحله‌ام را خواباندم، و وقتی اینها از بین رفت به راه خودم ادامه دادم.

معاویه گفت: «لَيْسَ إِيخُ فِي الْقُرْآنِ؛ إِيخُ در قرآن مجید وارد نشده است! آنچه در قرآن مجید وارد شده است این است:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ؛^۱ "اگر دیدید که دو نفر یا دو طائفه از مسلمان‌ها و مؤمنین با همدیگر جنگ می‌کنند، شما بین آنها صلح بدهید؛ اگر یک دسته حاضر به صلح نشد و می‌خواست بر عداوت و بغی و ستم خود ادامه بدهد، با او جنگ کنید تا او را به امر خدا وادار کنید!"

بگو تو در این جنگ‌ها با چه کسی بودی؟! أَكُنْتَ مَعَ الْعَادِلَةِ عَلَى الْبَاغِيَةِ أَمْ كُنْتَ مَعَ الْبَاغِيَةِ عَلَى الْعَادِلَةِ؟! در این جنگ‌ها با باغی علیه عادل بودی یا با

۱. سوره حجرات (۴۹) آیه ۹.

عادل علیه باغی جنگ می کردی؟!»

سعد نتوانست هیچ جوابی به معاویه بدهد! به معاویه گفت: «قسم به خدا، اینجایی که تو الآن نشسته‌ای، من از تو بیشتر به اینجا سزاوارترم!»
معاویه هم (به قول ما متلکی) به او گفت: «یأبی‌علیک بنوعذرة؛ تو شایستگی این چنین ریاست‌هایی را نداری! فامیل و قوم و خویش‌هایت خود تو را به ریاست قبول ندارند؛ پس اینجا را آرزو نکن!»^۱

جناب سعد، حالا ببینید! شما کنار رفتی، امیرالمؤمنین هم این جنگ‌ها را داشت و همه بر دوش امیرالمؤمنین بود، و این قضایا هم پیش آمد؛ اما اگر شما با امیرالمؤمنین آمده بودی، آیا این تقویت نیروی امیرالمؤمنین نبود؟! بزرگان از مهاجرین و انصار و بزرگان از مسلمان‌ها، مثل اویس قرنی و عمّار یاسر، در صفین در رکاب امیرالمؤمنین آمدند و کشته شدند؛^۲ خیلی عجیب بود! امیر سعد، اگر تو می‌آمدی آیا موجب تقویت نبود و لشگر علی را تقویت نمی‌کردی؟! تو که فاتح ایران بودی، تو که رئیس سنگ‌اندازان و تیراندازان بودی، اگر می‌آمدی و قسمت تیراندازی لشگر علی را در دست می‌گرفتی، آیا باری بر نمی‌داشتی؟! و اگر بودی، باز مسئله همین‌طور بود؟! نه دیگر، اگر تو بودی شاید این‌طور نمی‌شد، شاید شکست برای علی پیدا نمی‌شد، شاید حکمین پیش نمی‌آمد و شاید حقه‌بازی‌های معاویه تا این اندازه صورت نمی‌گرفت!
پس انسان نباید بگوید که من بعضی اوقات، کنارم و کاری ندارم. بعضی اوقات، کنار بودن ضررزدن و شکست دادن است! یعنی بعضی اوقات، احتیاط در خلاف احتیاط است!

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۴؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۷۱؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۸، ص ۷۷؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۶۱ و ۳۶۲؛ امام شناسی، ج ۳، ص ۱۸۶؛ با قدری اختلاف در مصادر. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۶۸ - ۱۷۰ و ۱۸۸ - ۱۹۵.
۲. شرح الأخبار، ج ۲، ص ۱۲ و ۳۵؛ رجال الکشی، ص ۹۹ و ۱۰۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۲؛ وقعة الصفین، ص ۳۴۰ و ۵۵۶ - ۵۵۹

[وقتی مسئله به حکومت بنی امیه و بنی مروان رسید] اصلاً خون مسلمان‌ها و شیعه برای آنها مباح شد! همین شیعیانی که در کوفه بودند و مدام علی می‌گفت و فریاد می‌زد: «برخیزید، برخیزید و از حَقَّتَانِ دفاع کنید!»^۱ آن قدر ذلیل شدند که همه بزرگانشان را کشتند، همه را دربه‌در کردند، همه را زنده لای آجرها گذاشتند و رویشان عمارت ساختند، و تا جایی رسیدند که هر کسی که متهم به تشیع امیرالمؤمنین علیه السلام بود - نه اینکه یقیناً شیعه بود - خونس هدر بود؛ یعنی به جایی رسید که در دنیا کسی نمی‌توانست بگوید: من شیعه هستم! همین که می‌گفت من شیعه‌ام، خونس هدر بود!^۲ اینها برای احتیاط‌کاری بود!

احتیاط در جای خود خوب است، ولیکن در غیر جای خود غلط است. ما می‌خواهیم آب پاکی پیدا کنیم که وضو بگیریم، اما اگر بخواهیم این قدر دنبال آب پاک بگردیم تا آفتاب غروب کند، نمازمان هم قضا شده است! نمی‌خواهد آن قدر دنبال آب بگردی، با همین آبی که گفتند ظاهرش طاهر است وضو بگیر تا نمازت قضا نشود.

[می‌گویند]: «این حکومت‌ها به درد نمی‌خورد، باید حکومت امام زمان باشد! حکومت امام زمان چنین و چنان است، عدلش فلان است و ...» همه اینها درست است و حقیقت حکومت است؛ ولی آیا این مسئله به انسان امر می‌کند که انسان از هر قسم جنایتی تبعیت کند و زیر بار کفر برود و از حق خود دفاع نکند؟! اینکه بر خلاف حکومت امام زمان است! این احتیاط‌کاری نیست، این ضد احتیاط است! بله، وقتی حکومت و زمام امور در دست خود مسلمان‌ها است، در پرتوی آن هر کاری بخواهند بکنند، می‌توانند بکنند؛ اما وقتی آن حکومت شکسته می‌شود، در ضمن آن می‌خواهند احتیاط‌کاری کنند؛ همه اینها اشتباه‌کاری است و احتیاط‌کاری نیست. این مسئله خیلی مسئله مهمی است! آن وقت مسئله به حکومت بنی امیه و حکومت بنی عباس و منصور و هارون و

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۶۳ - ۷۰.

۲. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۳۰ - ۴۵۸.

مأمون و متوکل رسید و اینها چه کارهایی کردند، که اصلاً چه عرض کنم! توجه کردید! متوکل به قبر حضرت سیدالشهداء آب بست، چندین مرتبه تمام قبر را خراب کرد، باز شیعیان قبر را ساختند، باز خراب کرد، باز خراب کرد، چندین مرتبه خراب کرد و بعد دستور داد که روی قبر آب ببندند و زراعت کنند و اصلاً کسی سر قبر نرود! در تاریخ کامل ابن اثیر دارد:

یکی از شعرای دربار متوکل به نام ابوشمط، چند خط شعر در ردّ رافضیه و در ردّ اهل بیت گفت و شعرهایش هم خیلی شعرهای بسیط بود! مفاد شعرهایش این بود: «شما که بنی عباس هستید، وارث حکومت پیغمبر هستید! الحمد لله الآن حکومت پیغمبر دست شما آمده است و به صاحبش رسید؛ زیرا شما وارث پیغمبر هستید! اینها چه کسانی بودند که می گفتند: ما وارث پیغمبر هستیم؟! پیغمبر که پسری نداشت و یک دختر بیشتر نداشت، امامت هم که به دختر نمی رسد و ارث هم که به داماد نمی رسد! پس شما ولی پیغمبر هستید و این حکومت برای شما است؛ هر کاری می خواهید بکنید، می توانید بکنید! برای غیر شما از آن کسانی که مدعی حکومت هستند، قلامه ای^۲ هم نیست! و برای آنها هیچ چیزی جز پشیمانی و ندامت نیست. بگذار بسوزند و تماشا کنند!» او این چند خط شعر را علیه اهل بیت گفت و در همان مجلس، متوکل ولایت و استانداری یمامه و یمن را برای این شخص نوشت و چهار خلعت به او داد و پسرش منتصر هم به او خلعت داد؛ بعد گفت که سه هزار دینار در آن مجلس بر سر این شاعر بریزند!

این سه هزار دینار از کجا می آمد؟! نتیجه آن سکوت ها و احتیاط ها، جمع شدن این سه هزار دینار و ریخته شدن بر سر شاعری است که هجو رافضه می کند! بعد از آن متوکل دستور داد که هیچ کس این سه هزار دینار را جمع نکند،

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۲۵؛ الکامل، ج ۷، ص ۵۵. هم چنین رجوع شود به مناقب اهل بیت علیهم السلام، مجلس هفتم، ص ۲۰۸.

۲. وقتی انسان قلم را می تراشد، به آن تکه هایش قلامه می گویند. (علامه طهرانی)

فقط منتصر و سعد - یکی از نزدیکانش - جمع کنند و همه را به او بدهند؛ یعنی بهترین فرد دربار که همان پسر پادشاه است، باید این پول‌ها را جمع کند و این سه هزار دینار را به این شاعر بدهد!^۱

این آقای متوکل شراب می خورد و مست می کرد! حاجبش می گوید:

یک شب که بعضی‌ها با او کار داشتند، پیش فتح آمدند و او گفت که آنها پیش متوکل بیایند و با او صحبت کنند. وقتی آمدند دیدند که دختران می آیند و برایش شعر و هجویات و... می خوانند!^۲

یک روز همین منتصر، پسر متوکل، می گوید:

من به دربار آدمم و دیدم که دارند می خوانند و عِبَادَةُ مُخَنَّث - که یک نفر شخص زشت‌عملی در دربار او بود - متکای بزرگی زیر لباسش بسته و لباس را از روی متکا عبور داده و کمرش را بسته است، و سرش را هم مثل أُصْلَع تراشیده است.

چون شکم امیرالمؤمنین بزرگ بود و سر امیرالمؤمنین أُصْلَع بود و مو نداشت، خودش را به شکل علی درآورده بود!

او اشعاری در ردّ امیرالمؤمنین می خواند و همه کِرِکِر می خندند و هجو می کنند! در مجلس متوکل، به نام خلیفه رسول الله و خلیفه المسلمین دارند امیرالمؤمنین را هجو می کنند! منتصر می گوید:

اوقاتم خیلی تلخ شد و به او نهیب زدم که ساکت باش! و آن عبادۀ بازیگر ساکت شد، متوکل گفت: «چرا ساکت شدی؟ به کارت مشغول باش!»
من رو به پدرم کردم و گفتم: یا امیرالمؤمنین! آخر اینها از مشایخ تو هستند؛ این امیرالمؤمنین پسر عموی تو و از مشایخ تو است! تو هرچه می خواهی از گوشت‌های آنها بخوری بخور، ولیکن گوشت‌های آنها را در زیر دندان‌های این کلاب و سگ‌ها نگذار!

۱. الکامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۰۱؛ التاریخ الطبری، ج ۹، ص ۲۳۱.

۲. رجوع شود به الکامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۳۳ - ۱۰۵.

یعنی هر چه خودت می خواهی به علی بگویی، نگذار که اینها بگویند! علی از بزرگان بنی هاشم است و آنها سابقه دارند، و تو از بنی عباس هستی و بالأخره قوم و خویشی با علی داری؛ آخر این چه وضعی است پیش آوردی؟! چرا گوشت آنها را زیر دندان این کلاب می اندازی؟!

متوکل گوش داد، بعد به مغنیان گفت: همه با هم بگویید:

غَارَ الْفَتَىٰ عَلَىٰ ابْنِ عَمِّهِ رَأْسُ الْفَتَىٰ فِي حِرِّ أُمَّهِ
تمام مغنیان باهم شروع کردند به دست زدن و خواندن: «این جوان (یعنی منتصر) بر پسر عمویش غیرت کرد؛ سر این جوان بر فلان مادرش!!»^۱

تمام این مغنیان در این مجلس شروع کردند به دست زدن و خواندن برای منتصر که پسر پادشاه می خواهد در این مجلس از امیرالمؤمنین دفاع کند! توجه کردید! همین مسئله یکی از جهاتی شد که منتصر قصد قتل متوکل را نمود؛^۲ و البته با سوابق زیادی که داریم، بالأخره غلامان ترک را امر کرد که یک شب رفتند و او را قطعه قطعه کردند.^۳ انسان باید بگوید که جناب متوکل، برای چه سه هزار دینار بر سر ابوشمط ریختی؟! این سه هزار دینار برای کجا بود؟! برای کدام مسلمان بود؟! خلیفه مسلمان از این کارها می کند؟! بر فرض که امیرالمؤمنین هیچ سابقه ای نداشت، این حکومتی که الان شما به دست آورده اید، از کجا به دست آورده اید؟! مگر این برای قرآن نیست؟! حالا خدا و پیغمبر و معاد و همه اینها کنار رفت؟! شما الان ریاست ظاهری داری یا نداری؟! پادشاه هستی یا نه؟! این حکومتت به خاطر امری غیر از شمشیر امیرالمؤمنین بود؟! اگر امیرالمؤمنین در جنگ بدر و حنین و احزاب و... شمشیر نمی زد، شما الان این حکومت دستت بود؟! حالا گرفتی، پس چرا مسخره می کنی؟! چرا مجلس تغنی علیه امیرالمؤمنین تشکیل می دهی؟! اینها چیزهایی است که نزد خدا

۱. الکامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۵۶.

۳. همان، ص ۹۵ - ۱۰۰.

مخفی نخواهد ماند؛ و إِنَّ اللَّهَ لِبِالْمِرْصَادِ!^۱

مسلمان آن کسی است که همیشه متوجّه باشد که زیاده‌روی نکند، تند نرود، کند نرود؛ کند رفتن آدم را عقب می‌اندازد، تند رفتن هم آدم را خسته می‌کند و از راه می‌اندازد: «و خَيْرُ شِيعَتِنَا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ.»^۲ هم تندی غلط است و هم کندی غلط است؛ اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نَمَطُ أَوْسَطُ بودند.

مالک اشتر و أصبغ بن نباته می‌گویند:

حال ما نسبت به امیرالمؤمنین این‌طور بود که با اینکه باهم می‌نشستیم، صحبت می‌کردیم، شوخی می‌کردیم، علی در میان ما اصلاً یکی از ما بود و شناخته نمی‌شد؛ اما در پذیرش فرمان او به اندازه‌ای مطیع بودیم مثل اینکه شمشیرزنی با شمشیر کشیده بر بالای سر ما ایستاده است و الآن می‌خواهد فرود بیاورد، ما هم این‌قدر مطیع بودیم و تخطّی نمی‌کردیم.^۳

و این معنای ولایت و معنای تشیع است! امیرالمؤمنین شخصیتی ندارد که برای خودش تاج و تختی بگذارد؛ او هم مثل یکی از مردم است، ولی این امر، امر خدا است و باید اجرا بشود!

خداوند إن شاء الله در امروز که روز عید قربان است، بهره ما را خیلی کافی و وافی قرار بدهد! و ما را از همان شیعیان اوسط قرار بدهد که نه تندرو باشیم و نه کندرو! و عقل ما و بدن ما و نفس ما را هم از احتیاط‌کاری‌های بی‌جا [دور بگرداند]!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. اقتباس از سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾.

۲. معاد شناسی، ج ۸ ص ۹۳: «به‌درستی که حقاً پروردگار تو در کمینگاه است!»

۳. الامالی، شیخ مفید، ص ۵، با قدری اختلاف. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۳۴:

«بهترین شیعیان من که مورد نظر و انتخاب من‌اند، آن دسته و فرقه‌ای هستند که راه اعتدال و میانه را اتخاذ نموده‌اند.»

۳. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۵.

مجلس بیستم

شرح خطبة رسول خدا در عید قربان

خطبة عید سعید قربان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمَكْرَمِينَ،
خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

روز عید قربان روز ظهور حج است: یوم الحج الأكبر. بعضی می گویند: «حجّ اکبر آن حجّی است که جمعه با عید قربان در آن سال جمع بشود.» و این حرف عوامانه خیلی محض است. در «یوم الحجّ الأكبر»، اکبر صفت برای یوم است، نه صفت برای حج؛ یعنی بزرگ‌ترین روز حج، که آن روز عید قربان است. چون ﴿أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ﴾^۱ و ﴿أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ﴾^۲ همان دو سه روز مانده به عید أضحی و قبل از ایام تشریق می‌باشد و اینها مجموع حج را تشکیل می‌دهند. افضل از همه این روزها، یوم الزینة و یوم الترویة و یوم العرفة و یوم النفر الأول و یوم النفر الثانی و خود عید أضحی و عید قربان است؛ لذا یوم الأكبر است.^۳

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۲۸.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون اقوال مختلف در این مسئله رجوع شود به *المیزان فی تفسیر القرآن*، ↵

﴿وَأَذِّنْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾؛^۱ «این اعلام و این اذان از خدا و رسول خدا برای مشرکین در بزرگ‌ترین روز حج که روز عید اضحی است، می‌باشد.»

این آیه در سوره براءت نازل شد و امیرالمؤمنین آورنده این پیام بودند تا برای مشرکین بخوانند، و حضرت هم در همان جمره عقبه در روز عید اضحی این اعلام را برای مشرکین خواندند.^۲ بنابراین ﴿يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ عید قربان است. بله، یک اصطلاح هم به نام حج اکبر است که به حج در مقابل عمره می‌گویند، و به عمره حج الأصغر می‌گویند؛ و بخصوصه به حج به نحو اطلاق هم حج اکبر می‌گویند، که البته خیلی به ندرت و کم اطلاق شده است.

رسول خدا یک خطبه در مکه خواندند و یک خطبه هم در عرفات خواندند و سه خطبه هم در منا خواندند. آن روز عید اضحی که حضرت بعد از رمی جمره در مسجد الخیف آمدند و افرادی در آنجا بودند و خطبه‌ای قرائت کردند که خیلی خطبه غراء و مفصلی بود، حضرت آن خطبه را به این کلمات ابتدا کردند:

نَصْرُ اللَّهِ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَاتِي فَوَعَاها وَ بَلَّغَهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَسْمَعْها؛ «خدا کمک و یاری و نصرت کند آن بنده‌ای که این حرف‌های ما را خوب گوش بدهد، خوب یاد بگیرد و خوب حفظ کند و به آن کسانی که نشنیده‌اند برساند!»

و یا:

إِلَى مَنْ لَمْ يَبْلُغها؛ «به آن کسانی که این مطالب به آنها وارد نشده و نرسیده است.»

و یا:

نَصْرُ اللَّهِ عَبْدًا؛ «خدا تر و تازه و پرنشاط و پر بهجت نگه دارد آن بنده‌ای که این حرف‌های مرا خوب گوش کند و ...»

﴿ ج ۹، ص ۱۴۹؛ بیان السعادة، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مجمع البيان، ج ۲، ص ۱۰.

۱. سوره توبه (۹) آیه ۳.

۲. تفسیر فرات الكوفی، ص ۱۵۷ - ۱۶۳.

و یا:

نَصَرَ اللَّهُ وَجَهَ عَبْدٍ^۱ «خدا تر و تازه و پرنشاط و پربهجت نگه دارد صورت و چهره آن بنده‌ای که این حرف‌های مرا خوب گوش کند و...»
این مطالب خیلی مهم است! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای آن بندگانی که فقط گوش کنند و حفظ کنند و به دیگران برسانند، دعا می‌کند. حالا عمل خودشان و فوایدی که این مطالب برای خودشان دارد به جای خود؛ ولی از نقطه نظر حفظ کردن و ابلاغ آن «إِلَى مَنْ لَمْ يَبْلُغْهَا» این مطالب را باید به آن کسانی برسانند که اینجا نیستند و این مطالب به آنها نرسیده است. «أَبْلَغَ، يُبْلَغُ، إِبْلَاغًا» و «بَلَّغَ، يُبْلَغُ، تَبْلِيغًا» یک معنا دارد.

چرا باید این مطالب را به دیگران برسانیم؟

فُرِّبَ حَامِلِ فِقْهِ غَيْرِ فِقِيهِ، وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ^۲ «برای اینکه چه بسیار افرادی که مطلب را به دیگری می‌رسانند، اما خودشان نفهمیدند و ظرفیت فهم هم ندارند.»

اگر اینها به دیگران برسانند، این علم ضایع نمی‌شود و این مطلب از بین نمی‌رود؛ چون به دیگری رسیده است. من باب مثال، اگر تمام این جمعیتی که پای خطبه حاضرند، هیچ‌کدام این مطلب را ادراک نکنند، ولی خوب یاد بگیرند و به بقیه بگویند که رسول خدا این‌طور فرمود، خوب ممکن است چه بسیار افرادی باشند که آنها بفهمند، پس بالنتیجه اصل این مطلب ضایع نمی‌شود و از دست نمی‌رود.

فُرِّبَ حَامِلِ فِقْهِ غَيْرِ فِقِيهِ؛ «خودش نمی‌فهمد ولی فقه را می‌رساند.»
و رُبَّ حَامِلِ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛ «و چه بسیار از حاملین فقه هستند که خودشان آن فقه و آن علم و دانش و آن مطلب را می‌فهمند، ولی به کسانی

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

می‌رسانند که از خودشان بهترند، فقیه‌ترند، ذاتشان بهتر است، سعه‌شان بیشتر است و مطالب را بهتر ادراک می‌کنند.»

بنابراین من حیث المجموع، گزیری نیست از اینکه باید مطالب را رساند، حالا اعم از اینکه حامل فقه غیر فقیه باشد، یا حامل به سوی آفته باشد؛ علی‌کل حال، همه باید این مطالب را برسانند، و آن دعا هم پشت سرشان هست که «نُصِرَ اللهُ! خدا آن چهره‌هایی که این کار را می‌کنند، تابناک و پردرخشش و پر بهجت کند!» و شما همیشه با چهره‌های باز با آنها مواجه بشوید که این مطلب را برسانید.

ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللِّزُومُ لِحُجَّتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مَحِيظَةٌ مِنْ وِرَائِهِمْ.^۱

«سه کار و سه خصلت است که قلب مرد مسلمان و مؤمن هیچ وقت از آنها کدورت پیدا نمی‌کند و خسته نمی‌شود (و به اصطلاح ما، گردی روی قلبش نمی‌نشیند)!» این عمل این قدر عمل خوبی است که هر که انجام بدهد و این عمل به قلبش برود، صد در صد پاک است و پاک می‌ماند. ممکن است انسان عملی انجام بدهد و عمل هم عمل خیر و خوبی باشد، ولی باز اثراتی از شوائب در انسان داشته باشد، مثل خودپسندی و ریا و اغراضی که بالأخره به خود انسان بر می‌گردد، یا انسان بعضی از اعمال حسنه را انجام بدهد، ولی بالمآل نتیجه‌اش به خود او برگردد. اما این سه تا عملی که رسول خدا می‌فرماید، هیچ اثر سوئی روی قلب مرد مسلم نمی‌گذارد؛ یعنی این سه تا عمل صد در صد عمل طاهر و مطهر است و قلبی که از این سه تا عمل عبور کند، اصلاً آلوده نمی‌شود و پاک و صاف و بدون هیچ شائبه‌ای از اینها عبور می‌کند. می‌فرماید: «قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»، نه «قَلْبُ امْرِئٍ».

اوّل:

إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ؛ «مرد مسلمان، عمل و کارهایش را برای خدا بکند.»

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

یک جمله کوتاه و این قدر پر معنا! سعی کند برای خدا کار کند، و در نیت و در فکرش جهاتی نباشد که به خود او برگردد یا بالمآل به او برگردد یا به متعلقات او برگردد یا به اُسَر و عشیره او برگردد یا به پدر و مادر و اقوام و همسایه او از نقطه نظر او برگردد. مثلاً ممکن است کسی با انسان در امری مشورت کند و البته انسان هم باید در مشورت امین باشد، چون او می خواهد حق مطلب و واقع مطلب را بپرسد و فکر انسان را جایگزین فکر خودش در عمل قرار بدهد؛ آن وقت اگر انسان آنچه فی ما بینه و بین الله برای او صلاح می داند، نگوید - ولو به لحاظ مصالحی باشد - این خیانت است دیگر! یک وقت مصالح راجع به خود او است و نمی تواند حقیقت مطلب را برای او بیان کند، خب این اشکال ندارد؛ مثلاً کسی با انسان در امری مشورت می کند و انسان نمی تواند واقعه را به او بگوید، چون گفتنش ضرر دارد. اما یک وقت انسان واقع مطلب و حاق مطلب را تشخیص می دهد و می داند که صلاح او در این امر است، ولی ملاحظاتی که بالمآل راجع به خود او یا راجع به بعضی از متعلقات او خواهد بود، قدری در آن پاکی مشورت دخالت می کند و نتیجه فکری که در دسترس او می گذارد، با یک غرض کوچکی که در نیتش آمده است مخلوط می شود و من حیث المجموع برای او بیان می کند که بله، من صلاح شما را در این می بینم که این کار را بکنید؛ این غلط است. لذا می گویند:

المستشار مؤتمن؛^۱ «کسی که مورد مشورت انسان قرار می گیرد، امین است و

امین نباید خیانت کند.»

انسان یا باید به طرف بگوید: آقا من در این امر صلاحیت ندارم و نمی توانم جواب شما را بدهم، یا می دانم ولی نمی توانم بگویم؛ و یا اگر نمی تواند بگوید، عذری بیاورد، مثلاً بگوید: شما در این امر به زید مراجعه کنید، شاید او بتواند حقیقت مطلب را به شما بگوید.

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۱.

اگر انسان به خاطر بعضی از مصالح شخصی حاقّ مطلب را برای او نگوید، ولو اینکه مقداری هم برای او منفعت دارد، اما چون او انسان را امین قرار داده است که صد در صد منفعت را برای او بگوید - نه فی الجمله - آن وقت اینجا خیلی از مطالب برای انسان مکشوف می شود که در هنگام مشورت، شخص مستشار باید خودش را فی ما بینه و بین الله جای او فرض کند و ببیند که مصلحت حقیقی و واقعی او چیست، ولو بر ضرر خودش باشد. این مطلب مثل شهادت دادن می ماند.

﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ رَءِثٌ قَلْبُهُ﴾^۱ «کسی نمی تواند کتمان شهادت کند، و اگر کتمان کند قلب او گناه کار است.»

می فرماید:

اخلاصُ العمل لله؛ «عمل انسان فقط برای خدا باشد.»

یعنی وقتی انسان می خواهد عملی انجام بدهد، بگردد؛ مثلاً همان طوری که وقتی انسان می خواهد غذایی بخورد، می گردد که این غذا آلوده نباشد یا مثلاً با این غذا خار و خاشاک و چیزی مخلوط نباشد یا در این میوه ها میوه فاسد و گندیده نباشد یا این آب، آب پاکی باشد، ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۲ عملی هم که انسان انجام می دهد، غذای برای روح است و باید پاک باشد، و پاکی اش به این است که باید در آن اخلاص باشد، یعنی انسان باید سعی کند که شائبه ای در آن نباشد که بالأخره راجع به خود او است. وقتی عمل این طور بشود، این عمل دیگر روی قلب اثر بد نمی گذارد؛ چون اثر بد و بدی عمل، اصلاً هیچ ملاکی ندارد الاّ منیّت و اینکه انسان آن عمل را به خودش نسبت بدهد، و در دنیا هم از خدا غافل باشد و برای غرضی از اغراض غیر خدایی انجام بدهد. این عمل بد فی حدّ نفسه چه یک عمل چشم گیر و مستحسنی

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۸۳.

۲. سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴. / سرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۹۴:

«انسان باید به مأكولات خویش نظر اندازد و با دقت به آنان بنگرد.»

در خارج باشد یا نباشد، قلب را آزاد نمی‌کند؛ بلکه این عمل روی قلب یک پرده و حجاب می‌اندازد و روی قلب را گرد می‌گیرد، و این عمل «لا یغَلِّ علیهنَّ» نیست و آن به دل انسان و سبیل انسان غلّ می‌دهد.

«عمل برای خدا باشد» این نیست که مثلاً انسان کاری برای بچه‌اش انجام ندهد، برای زنش انجام ندهد، برای رفیقش انجام ندهد، برای همسایه‌اش انجام ندهد و بگوید که عمل باید فقط برای خود خدا باشد؛ بلکه صحبت در این است که اعمالی هم که برای اینها انجام می‌دهد برای خدا باشد، و الاً اگر انسان بخواهد عملی برای خدا انجام بدهد و خدا را از همه عوالم و کائنات مجزاً کند، آنکه دیگر خدا نمی‌شود! «عمل برای خدا باشد» یعنی همه اعمالی که انسان انجام می‌دهد، از رفت و آمدها، سلام و علیک‌ها، خطابه‌ها، نمازها، سورها، سرورها، سوگواری‌ها، خواندن‌ها، تعلیم‌ها و تعلم‌ها، برای آن افرادی که با آنها سروکار دارد، از نقطه نظر بصیرت الهی باشد، نه از نقطه نظر نفع شخصی؛ یعنی با اینها کار داشته باشد و محبت داشته باشد، اما به آن وجهه الهی. اگر این مسئله را دائماً جلو ببرد و مدام قوی کند: «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ» می‌شود و این کار را تمام می‌کند.

علت اینکه یک مرتبه کارهای ما یک سره نمی‌شود، برای همین جهت است که ما اعمالمان را مشوب می‌کنیم و خدا را در آن دخالت می‌دهیم؛ اَمَا ﴿أَلَا لِلَّهِ الْاَلِیْنُ اَلْخَالِصُ﴾^۱ نیست. این «أشركوا» است، یعنی خدا را به غیر خدا ضمیمه می‌کنیم؛ یعنی من حیث المجموع برای خوشایندی دل زید و عمرو و برای هر دو این کار را می‌کنیم، نه فقط برای خوشایندی زید. ما باید برای خوشایندی خود آن صاحب‌خانه و برای خود خدا کار کنیم و چیزی را به آن ضمیمه نکنیم.

انسان خیال نکند که این خیلی مشکل است، نه خیر این طور نیست! اگر مشکل بود، انسان مکلف به این نبود. البتّه مشکل است، ولی از نقطه نظر اینکه انسان بخواهد

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

خودش را اول به این عادت بدهد، چون ذهن انس گرفته است و مدّتی با استیناس و ائتلاف با آن هوی‌ها بوده است، وقتی بخواهد دست بردارد، قدری برایش سنگین است. ولی وقتی در این رشته وارد شد، این دیگر برایش مثل یک امر عادی می‌شود؛ آن وقت دیگر با هر کسی از دید خدایی هر معامله‌ای بکند یا هر نظری بکند یا هر کاری بکند، همان محبت به او تبدیل به آن محبت خدایی می‌شود و عمل او هم تبدیل به عمل خدایی می‌شود. به این «إخلاص العمل» می‌گویند.

دوم:

و النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ؛ «انسان برای پیشوایان و مدبران و افرادی که حکومت مسلمین در دست آنها است، خیرخواهی بکند و خیرخواهی را هم در دسترس آنها بگذارد.»

مثلاً اگر انسان دید که امام المسلمین در جایی دارد اشتباه می‌کند، باید برود و به او گوشزد کند؛ یا مثلاً اگر لشگری دارد حرکت می‌کند و امام المسلمین هم خبر ندارد و انسان می‌داند که لشگر از فلان طرف دارد می‌آید و این امام المسلمین چون مطلع نیست، خودش را مجهز نمی‌کند و از بین می‌رود و مسلمانان هم از بین می‌روند، باید برود و او را متوجه کند؛ و یا مثلاً افرادی پشت سر امام المسلمین بدگویی می‌کنند و این بدگویی برای امام المسلمین ضرر دارد باید مطلب را به او برساند، ولی اگر ضرر ندارد نیازی نیست. مثال‌های خیلی زیادی برای این مسئله هست. خلاصه، هر چه از نصیحت و گفتن آنچه از فکر صحیح و اندیشه پاک به نظرش می‌آید، در طبق اخلاص بگذارد و برای امام بیان کند.

اما از سکوت و کنار کشیدن و اینکه بگوید که کار نداشته باش تا در راحتی و در طیفی از افکار خود زندگی کنی و دیگر مورد آسیب ورود در این مجالس و محافل و... نشوی، اینها دیگر در اینجا معنی ندارد؛ چون حرف این است که او امام المسلمین است و رسول خدا هم می‌گوید که در صورتی که مسلمانان دارای حکومتی هستند و پیشوایی به‌عنوان حکومت اسلامی دارند، همه افراد مسلمین باید نسبت به او خیرخواه باشند!

مثل خیرخواهی ای که انسان برای فرزندش یا برای برادرش می‌کند. اگر بچۀ انسان مریض باشد انسان به او خیرخواهی می‌کند و یا اگر برادر انسان در معرض یک سقوط باشد انسان به او خیرخواهی می‌کند؛ همین‌طور همهٔ مسلمان‌ها باید نسبت به امام المسلمین خیرخواه باشند و خیرخواهی را هم به او برسانند و بیان کنند و بگویند. اگر حیثاً در او یا در دستگاهشان و آن قسمت و جنبهٔ امارتشان هر چیزی هست، باید برسانند و از نصیحت نسبت به آنچه فی ما بینه و بین الله صلاح بدانند خودداری نکنند.

پس این هم «لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ» است؛ چون وقتی انسان برای غیر خودش خیرخواهی می‌کند، چیزی برای خودش نمی‌خواهد و این نصیحت برای خودش نیست و برای غیر است، و چه‌بسا برای رساندن این مصلحت و این نصیحت به غیر، خودش باید راه‌های صعبی را طی کند تا بتواند به او برساند، و آن صعوبت برای نفس او ناگوار است، پس خود آن موجب تزکیهٔ قلبش می‌شود، چون این کار را هم برای خدا می‌کند.

النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَمِنْ حَيْثُ إِنَّ هَذِهِ النَّصِيحَةُ
نصِيحَةُ لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ، نصِيحَةُ لِلَّهِ! پس این هم در همان طریق است و عملی است که انسان انجام می‌دهد و دیگر هیچ غلی در قلب انسان باقی نمی‌گذارد؛ و دیگر پاک است.

[سوّم:]

وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ «انسان باید با جماعت مسلمین باشد!»

نباید کنار برود، نباید تک راه برود، نباید تک زندگی کند! بلکه باید در اجتماعات مسلمین باشد و نگوید: «فایده ندارد»؛ وجود او در میان آنها فایده است. اگر معنای یک آیهٔ قرآن را تشخیص داد و یا یک امر به معروف و یک نهی از منکر کرد و یا یک راهنمایی و یک دلالت خیر کرد، وجودش در میان آنها حجت و مؤثر است.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. جهت اطلاع پیرامون ادامهٔ این خطبهٔ شریف رجوع شود به ص ۷۵.

مجلس بیست و یکم

اهمیت طهارت قلب و دوام ذکر خدا و عزت در سیر و سلوک

تفسیر فقراتی از حدیث قدسی: یا عیسی! (۱)

طهران، مسجد قائم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صَلَّى الله على محمدٍ و آله الطاهرين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

يا عيسى، أَطِبُّ لِي قَلْبِكَ و أَكْثِرُ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ! و اَعْلَمُ أَنَّ سُورِي
أَنْ تُبْصِبُصَ إِلَيَّ؛ كُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا و لَا تَكُنْ مَيِّتًا!^۱

«ای عیسی، قلبت را برای من پاک کن و من را در مکان‌های خلوت و حالات
خلوت، زیاد یاد کن! بدان که سرور و خشنودی من به این است که تو حال
تَبْصِبُصَ (یعنی تضرع و زاری و التماس و درخواست و نیاز) به سوی من
داشته باشی، و در این مطلب زنده باش و مرده نباش!»

هفته پیش در فقره: «أَطِبُّ لِي قَلْبِكَ؛ قلبت را برای من طیب و طاهر و پاک کن»

صحبت کردیم که معنای طهارت و پاکی قلب چیست، راهش چیست، چرا خداوند
به پاکی قلب امر کرده است، و آن نتایج و آثاری که در اثر پاکی قلب بر آن مترتب
می شود چیست.^۲

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۴۱.

۲. متأسفانه این جلسه یافت نشد. جهت اطلاع بر این مطلب رجوع شود به حیات جاوید، ص ۱۲۷.

و أَكْثَرُ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ؛ «زیاد من را در خلوات یاد کن!»
 اولاً: امر می‌کند که زیاد یاد من کن، نه یاد غیر من؛ ثانیاً: آن هم در خلوات و در مکان‌های خلوت یاد من کن!

ذکر یعنی یاد خدا؛ خواه انسان لفظاً هم ذکر بگوید یا نگوید. بلکه می‌توان گفت: اصلاً اطلاق ذکر، بر همان ذکر و یاد قلبی است؛ و به ذکر لفظی که ذکر می‌گویند، برای این است که این ذکر لفظی، آن خاطره را برای انسان به یاد می‌آورد. می‌گویند: «فلان مطلب در ذکر من است» یعنی در یاد من است.

انسان باید یاد خدا باشد به یاد و ذکر قلبی؛ و ذکر خدا را هم که بر زبان می‌آورد، باید وسیله و آلت برای یادآوری خدا باشد. بنابراین اگر انسان ذکری به زبان جاری کند که او را به یاد خدا نیاورد، ذکر نیست و لغو و عبث است؛ و قیمت ذکر به این است که دارای آن خاصه و اثر باشد.

ذکر، یاد خداست به هر قسمی که می‌خواهد باشد؛ می‌خواهد انسان لا إله إلا الله بگوید، سبحان الله بگوید و یا نماز بخواند. نماز ذکر است؛ بلکه بزرگ‌ترین ذکر، نماز است.

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾؛^۱ «حقاً این طور است که نماز انسان را از هر کار زشت و کار بدی نهی می‌کند و باز می‌دارد؛ و ذکر خدا بزرگ‌ترین چیز است!»

یعنی نماز ذکر خداست و بزرگ‌ترین چیز همین نماز است!

لذا حرف آن اشخاصی که این آیه را این طور معنا می‌کنند:

نماز انسان را از کارهای منکر و ناپسند باز می‌دارد؛ ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾: ای

أكبر من الصلاة؛ «اما ذکر خدا از نماز بزرگ‌تر است!»

این غلط غلط است! ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ یعنی خود همین نماز که مصداق برای ذکر

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵.

است، از هر چیز بزرگ‌تر است! و شاهد اینکه در کتاب صلاة کافی روایتی صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که خلاصه متن این روایت این است:

اگر خداوند علیّ اعلیٰ برای تقرب به سوی خود، چیزی بهتر از نماز سراغ داشت، هرآینه آن را به بندگان خودش امر می‌کرد.^۱

پس هیچ مذکری بهتر از نماز نیست؛ و لذا نماز هم حدّ و مقدار ندارد. بعضی نمازها واجب است و انسان باید بخواند، و این مقدار برای اقلّ و اضعف مردم است. چون اگر بنا بود صد رکعت یا دویست رکعت یا پانصد رکعت نماز در شبانه‌روز بر همه مردم واجب می‌شد، نمی‌توانستند بخوانند؛ و لذا یک مقدار نماز واجب شده است که همه از کوچک و بزرگ، ضعیف و قوی، مریض و کسل و سالم بتوانند بخوانند، و آن هفده رکعت است. و بر این معنا هم متن روایتی وارد شده است.^۲

اما نماز به این منحصر نیست؛ خواندن سی و چهار رکعت نماز نافله مکتوبه خیلی مستحب است،^۳ به طوری که اگر انسان ترک کند باید قضا کند و جای قضایش را هیچ چیزی نمی‌گیرد!^۴ و در روایتی است که شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض می‌کند:

یا ابن رسول الله، نوافل زیادی از من فوت شده است، چه کار کنم؟ حضرت فرمود: «قضا کن!»

عرض کرد: خیلی زیاد است، من چه کار کنم؟ حضرت فرمودند: «قضا کن!» گفت: خیلی زیاد است، اجازه بدهید عوض آن صدقه بدهم. حضرت فرمودند: «قضا کن!»

گفت: یا ابن رسول الله، نمی‌توانم، خیلی زیاد است، اجازه بدهید صدقه

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۴.

۲. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۵۱.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۴۴۳.

۴. همان، ص ۴۴۲ و ۴۵۱ و ۴۵۴.

بدهم! گفتند: «صدقه بده!»^۱

یعنی صدقه و هیچ چیز دیگری جای نماز را نمی‌گیرد.

نماز برای معراج انسان است: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ». این روایت نیست؛ هر چند مرحوم آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی در *کفایة الأصول* می‌گوید: «روایت شده است»،^۲ ولی این اشتباه است و روایت نیست!^۳ اما «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»^۴ و «أَوَّلُ مَا يُسْتَلُّ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ؛ فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً وَإِلَّا زُخَّ بِهِ فِي النَّارِ»^۵ روایت است. ولیکن اگر روایت هم نباشد، اما واقع نماز معراج است؛ یعنی حرکت به سوی خداست. و این معراج باید درجه به درجه و پله پله صورت بگیرد؛ هر نمازی که انسان می‌خواند یک درجه صورت می‌گیرد، و همین‌طور یک درجه، یک درجه...
غیر از نمازهای نافله مکتوبه، نوافل دیگری هم هست که نوافل غیر مکتوبه است؛ می‌خواهد دارای عنوان خاصی باشد، مثل نماز زیارت، نماز توبه، نماز حاجت،

۱. همان، ص ۴۵۴.

۲. *کفایة الأصول*، ص ۲۸.

۳. *انوار الملکوت*، ج ۱، ص ۱۰۲:

«این جمله روایت نیست، و در هیچ یک از کتب شیعه و سنت به عنوان روایت دیده نشده، و فقط آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی در باب صحیح و اعم از *کفایة الأصول* در ردیف آیه قرآن: ﴿الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ﴾ و روایت: «عمود الدین و الصوم جنة من النار» ذکر می‌کند و ظاهرش عنوان روایت است؛ و البته اشتباه است. و اخیراً دیدم که مرحوم صدر المتألهین در تفسیر سورة جمعه، ص ۲۲۵ از طبع حروفی، این روایت را به رسول الله صلی الله علیه و آله اسناد داده است، و نیز در تفسیر سورة اعلیٰ، ص ۳۵۷ بدون اسناد به رسول الله ذکر کرده است. [و در مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۴۳، به نقل از علامه مجلسی در کتاب *بیان الاعتقادات* آورده است.]»

۴. *الکافی*، ج ۳، ص ۲۶۵.

۵. *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، ج ۲، ص ۳۱، با قدری اختلاف. ترجمه:

«اولین چیزی که از بنده راجع به آن سؤال می‌شود نماز است؛ پس اگر نماز هایش صحیح و تام بود، اهل نجات خواهد بود و اگر در نماز سستی کرده باشد در جهنم افکنده خواهد شد.» (محقق)

نماز غفیله، نماز اوّل ماه، نماز نیمه ماه، نماز لیالی و ایام مخصوصه و نمازی که انسان در اماکن مخصوصه بخواند؛ یا دارای عنوان خاصی نباشد و انسان همین طور بلند شود و نماز بخواند. الآن شما به مسجد آمده‌اید و نماز واجب‌تان را هم خوانده‌اید، نماز مستحب هم خوانده‌اید و هیچ کاری هم ندارید، اما باز هم مستحب است که بایستید و همین طور تا صبح و از صبح تا ظهر بی حساب نماز دو رکعتی بخوانید و سلام بدهید!^۱

بله، خواندن نمازهای نافله غیر مکتوبه در بعضی اوقات کراهت دارد، مثل هنگام طلوع آفتاب و نزدیک غروب آفتاب؛ آن هم به این علّت است که بت پرست‌ها و یا خورشید پرست‌ها در آن وقت عبادت می‌کردند و خدا نخواسته است که در آن موقع او را عبادت بکنند.^۲ اگر انسان نزدیک غروب به مسجد بیاید، گرچه در آن وقت هیچ کاری هم نمی‌کند، ولی نماز خواندن کراهت دارد؛ به خلاف قبل از ظهر که انسان نماز هم بخواند اشکال ندارد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ؛ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ اسْتَكْتَر؛^۳ «بهترین موضوعی که خدا قرار داده است، نماز است؛ کسی می‌خواهد کم بخواند، دلش هم می‌خواهد زیاد بخواند.»

نماز بهترین چیز است و بنا بر همین، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ؛ به سوی بهترین کار حرکت کنید و بشتابید!» چون خیر العمل و بهترین کارها نماز است. افراد مؤمنی که نماز می‌خوانند اگر نمازشان قدری دیر شود، به اضطراب می‌افتند و دائماً می‌خواهند در عالم نماز و در عالم مناجات بیایند. و لذا

۱. رجوع شود به تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۳۸؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۶۹ و ۳۶۳.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۸، به نقل از الإمامة و التبصرة.

پیغمبر می فرمود: «أرحني يا بلال! ای بلال، مرا راحت کن!» یعنی زود برو اذان بگو تا ما بلند بشویم و نماز بخوانیم. نماز، راحتی است و بهترین عمل است و تمام اعمال صالحه به تبع نماز است. نماز ربط با خداست، نماز اتصال باطن انسان با خداست، نماز باز شدن درهای آسمان و رحمت و اجازه تکلم بنده با خدا و ربط با خالق است. هیچ عملی نمی تواند مقابل نماز بایستد و یا در مقابل نماز مقاومت داشته باشد! پیغمبر بقیه احکام، حتی روزه و جهاد و... را در سایه نماز تشریح کردند. جهاد و جنگ برای این است که مردم مسلمان بشوند و نماز بخوانند.

پس عمر خیلی اشتباه کرد که گفت:

«حیّ علی خیر العمل» درست نیست و این را از اذان برداریم. برای اینکه

«حیّ علی خیر العمل» یعنی: «به سوی بهترین کارها بشتابید!» و مردم اگر

بدانند که نماز بهترین کارها است، جهاد نمی کنند؛ پس این را از اذان برداریم

تا مردم نماز را خیر العمل ندانند و برای جهاد بیایند.^۲

اصلاً شما از همین یک جمله، طرز تفکر این مرد را می فهمید که او اسلام را مسّ نکرده است و بویی از حقیقت و واقعیت به مشامش نرسیده است! او خیال کرده است که اسلام یک حکومت ظاهری و یک غلبه و جنگ و جهاد و قتل و غارت و تشکیلات ظاهری است و غیر از این نفهمیده است؛ و لذا می گوید: «اگر مردم به نماز دعوت بشوند از آن کار می افتند.» اما دیگر نمی داند که تمام نماز و جهاد و انفاق و ساختن مساجد و عبادت مردم و حج و صدقه به فقرا و تشکیلات حکومت اسلامی و...، بر اثر یک واقعیت و حقیقتی است که آن حقیقت در بطن نماز است؛ اگر این پیدا شد، تمام آنها براساس صحیح خواهند بود، و الا همه اش غلط است. کما اینکه خودش به آن راهی که رفت،

۱. إحياء علوم الدین، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۹۶؛ مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲.

۲. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۴۲؛ الموطأ، مالک، ج ۱، ص ۷۲؛ الأحكام، یحیی بن الحسین، ج ۱،

همه مردم را هم دنبال خودش به غلط برد، و دیگر از آن حقایق به دست کسی نمی‌رسد! اما امیرالمؤمنین می‌داند که نماز چیست و چه قسم بر تمام افعال و اعمال، حکومت و مزیت دارد. شخصی در گیراگیر جنگ صفین از حضرت امیرالمؤمنین مسئله نماز را می‌پرسد. حضرت برای جواب دادن می‌ایستند. یکی از اصحاب - که ظاهراً ابن عباس یا شخص دیگری است - می‌گوید: «ای مرد، تو چه کار داری؟ حالا موقع سؤال کردن این مسئله است؟! از نماز سؤال می‌کنی؟!» حضرت فرمودند:

مهلاً، آرام باش! ما برای چه جنگ می‌کنیم؟ ما داریم برای نماز جنگ می‌کنیم! اگر برای نماز نباشد، ما که نمی‌خواهیم خون مردم را بریزیم، نمی‌خواهیم مال مردم را ببریم، نمی‌خواهیم بر گردن‌ها و رقاب مردم حکومت کنیم، کاری نداریم؛ این کارها را که می‌کنیم، می‌خواهیم مردم را نماز خوان کنیم و این شخص الآن دارد از مسئله نماز سؤال می‌کند.^۱

و لذا در همان گیراگیر جنگ، نماز هست.

یک عنوان در فقه داریم به نام نماز خوف و نماز مطارده، که انسان در آن گیراگیر جنگ باید نماز اول وقت بخواند. امام باید بیاید و لشگر دو قسمت بشوند، نصفی از آنها بیایند و با امام مشغول نماز خواندن بشوند و آن نصف دیگر مشغول جنگ باشند. چون نماز خوف دو رکعت است؛ امام یک رکعت نماز بخواند و بنشیند، و بعد آنها برخیزند و رکعت دوم را خودشان بخوانند و سلام بدهند و بروند و مشغول دفاع بشوند؛ آن عده دیگری که مشغول جنگ بودند بیایند و رکعت دوم را با امام بخوانند.^۲ لذا دیده می‌شود که تمام احکام اسلام، عند الإضرار از انسان ساقط است الا نماز. اگر انسان نمی‌تواند جهاد بکند، جهاد ساقط است؛ حج برای کسی که مستطیع باشد واجب است، اگر مستطیع نیست واجب نیست؛ روزه برای مسافر و برای مریض و پیرمرد و پیرزن و زن حامله‌ای که روزه برایش ضرر دارد یا بچه شیر می‌دهد و...

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷؛ با قدری اختلاف در مصادر.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۴۵۷ - ۴۵۹.

ساقط است؛ زکات، صدقات و انفاقات از کسی که ندارد ساقط است؛ اما نماز اصلاً ساقط نیست! اگر آدم ایستاده نمی‌تواند، نشسته؛ نشسته نمی‌تواند، رو به قبله به پهلو راست بخوابد؛ اگر نمی‌تواند، به پهلو چپ بخوابد به طوری که سر به طرف مشرق و پا به طرف مغرب باشد که تمام مقادیم بدن رو به قبله باشد؛ اگر نمی‌تواند، به پشت بخوابد که پاها رو به قبله باشد و همین طور مستقیماً نماز بخواند؛ اگر نمی‌تواند رکوع و سجود کند، اشاره کند؛ اگر حمد و سوره و سبحان الله و ذکر رکوع و سجود را ولو با اشاره هم نمی‌تواند بگوید، به مقداری که می‌تواند حمد را بخواند و سوره را رها کند؛ اگر نمی‌تواند ذکر رکوع، یعنی «سبحان ربّی العظیم و بحمده» بر زبان بیاورد، بیاورد و یک اشاره کند؛ اگر حمد هم نمی‌تواند بخواند، با زبان یک «الله اکبر» بگوید و یک «السّلام علیکم!» مثلاً الآن در دریا دارد غرق می‌شود، در قطار دارد می‌رود و قطار آتش گرفته است، در ماشین دارد می‌رود و ماشین آتش گرفته است و دارد می‌میرد، در آن وقت اگر نماز نخوانده است باید بخواند و نمازش «الله اکبر؛ السّلام علیکم» است، و بعد اگر به رحمت خدا رفت با ذکر خدا رفته باشد. «الصّلاة لا تسقط بحال؛ نماز به هیچ شکل از احوال ساقط نمی‌شود!» چون نماز ذکر است.^۱

ذکرهای دیگر مانند سبحان الله، الحمد لله، لا إله إلا الله، الله اکبر هم ذکر است، ولیکن نماز جامع همه این ذکرها است؛ هم ذکر انسان با خداست و هم ذکر خدا با انسان است. چون در نماز باید قرآن بخوانیم و نماز بدون قرآن که دیگر نمی‌شود؛ انسان در نماز باید یک سوره بخواند و سوره کلام خدا با انسان است و انسان هم با خدا دارد صحبت می‌کند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾^۲ «سبحان ربّی العظیم و بحمده»؛ یادی که از او می‌کنیم و یادی که او از ما می‌کند، هر دو در نماز است.

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۸۱ - ۴۸۸؛ ج ۸، ص ۴۳۹ - ۴۵۰.

۲. سوره حمد (۱) آیه ۴.

«أَكثُرُ ذِكْرِي! زياد من را در خلوات یاد کن!» حالا انسان می‌خواهد به نماز باشد که بهترین از اذکار است!

اینکه بعضی گفته‌اند: «نماز بهترین کارها نیست»، اصلاً غلطِ غلط است! اینها که عرض شد برای همین است؛ شخصی که به روح اسلام نزدیک باشد و از نقطه نظر تفکر اسلامی به روح اسلام وارد باشد، می‌فهمد این شخصی که گفت: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ را بردار»، اصلاً روح اسلام را مَس نکرده است و از اسلام جز یک ظاهر، چیز بیشتری نفهمیده است!

«زیاد مرا در خلوات ذکر کن!» اولاً: چرا می‌گوید: «مرا در خلوات زیاد ذکر کن»؟ و ثانیاً: چرا می‌گوید: «زیاد مرا ذکر کن»؟ انسان چرا زیاد یاد خدا کند، در حالی که می‌تواند دنبال انفاقات و کارهای خیر برود؟

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست^۱ این شعر غلطِ غلط است! آخر به چه مناسبتی این حرف‌ها را می‌زنید؟! «عبادت به جز خدمت خلق نیست» یعنی چه؟! عبادت خدمت به خداست، عبادت بندگی خداست؛ خدمت به خلق خدا هنگامی قیمت دارد که انسان در مقام عبودیت خدا باشد. آیا اگر انسان خدمت به خلق کند و از خدا غافل باشد، عبادت است؟! این عبادت شیطان است، این عبادت نفس اماره است، این حبّ جاه است، حبّ ریاست است! شیطان هر شخصی را یک قسم گول می‌زند؛ مثلاً بعضی‌ها دوست دارند به خلق خدمت کنند و کارهای چشم‌گیر می‌کنند؛ پیکر کار بزرگ است، اما برای خدا نیست و این کار قیمت ندارد!

عبادت، به مقام عبودیت درآمدن است و منحصر در [کاری نیست]. بله، یکی از اقسام عبادت، خدمت به خلق خداست. اما جناب سعدی، «جز» به معنای «ما و الا» است و دلالت بر حصر می‌کند؛ شما این حصر را از کجا در آورده‌اید که فرمودید:

۱. بوستان سعدی، باب اول، حکایت اتابک تکه.

«عبادت به جز خدمت خلق نیست»؟! بنا بر کدام آیه و کدام روایت؟! اینجا خداوند علیّ اعلیٰ در روز قیامت مچ انسان را می‌گیرد و محاکمه می‌کند که بیا از عهده این عبارت و شعری که گفتمی و در السنهٔ مردم انداختی بر بیا! تا می‌گوییم: «آقا جان بیا نماز بخوان!» می‌گویند: «دست بردار؛ عبادت به جز خدمت خلق نیست!» آیا واقعاً به خلق خدا خدمت می‌کند یا به شکم خدمت می‌کند؟! دروغ می‌گوید؛ به خلق هم خدمت نمی‌کند! اگر کسی نماز خواند می‌تواند به خلق خدا خدمت کند، اگر کسی بندهٔ خدا شد و در راه عبودیت آمد، می‌تواند راه خدمت را بشناسد؛ و الا هیچ نمی‌شناسد!

ذکر خدا انسان را به خدا نزدیک می‌کند؛ چون ذکر خدا حجاب را از بین می‌برد و هر چه ذکر قوی‌تر باشد حجاب بیشتری از بین می‌برد. و لذا در قرآن مجید داریم:

﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۱ «یاد خدا کنید مثل اینکه پدرانتان را یاد می‌کنید، بلکه از این هم بیشتر!»

انسان وقتی که پدرش از دنیا رفته است، چه قسم همیشه یاد پدرش می‌کند و اصلاً او را فراموش نمی‌کند و همیشه آن سیما و چهرهٔ پدر در نزد انسان است!
﴿فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾^۲ «زمانی که آفتاب غروب کرد و از عرفات إفاضه و حرکت می‌کنید و به سوی مشعر می‌آیید، خدا را در مشعر ذکر کنید!»

مشعر خوب جایی است! یک کوه هم به نام کوه قُزح دارد که اگر نزدیک شما بود، خوب است از کوه قُزح هم بالا بروید؛ اگر هم دسترسی نداشتید نروید. البته مشعر زمین بزرگی است و انسان نمی‌تواند همه جایش را طی کند. اما در عرفات روی کوه رفتن مستحب نیست و جاهای پایین بنشینید. کسی که سفر اولش است، مستحب است:

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۰۰.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۸.

«أَنْ يَطَّأَ مُزْدَلَفَةَ بِرَجْلِهِ»^۱ در مشعر قدم بگذارد و قدری راه برود. «نه اینکه در مشعر بخوابد و تمام شود، بلکه قدری حرکت کند و بر زمین قدم بگذارد و هر قسمی که دلش می‌خواهد، یاد خدا کند؛ چون حجاب از بین می‌رود. عرفات خارج از حرم است و کسی که تا الآن خارج از حرم بوده است و از ظهر تا غروب آنجا رفته و ایستاده و با این دعاها و گریه‌ها و زاری‌ها گفته است: «ای خدا، من خارج از حرم تو هستم، آیا من را به حرم راه می‌دهی؟!» اول غروب اجازه ورود به حرم داده می‌شود: «به سوی حرم حرکت کنید!» و الآن شب در مشعر آمده است؛ مشعر حرم خداست و وارد در حرم خدا شده است. اینجا هر چه می‌خواهید یاد خدا کنید. درست است که در عرفات انسان باید یاد خدا کند، اما آنجا دعا زیاد وارد است و ذکر وارد نیست. در عرفات هر چه می‌خواهید برای خودتان، پدر و مادرتان، اجداد، جدات، ذوی‌الحقوق، مرضی، سفارش‌کنندگان و اسیران خاک دعا کنید؛ عرفات جای دعا است.^۲ اما مشعر حرم است و انسان در حرم باید جمال محبوب را تماشا کند! وقتی خارج از حرم است، در می‌زند: «خدایا، بی‌چاره‌ام؛ در را به روی من بسته‌ای؟! زید التماس دعا گفته است، پدرم در جهنم گرفتار است، قرض دارم؛ در را باز کن تا با تو صحبت کنم!» در عرفات جای دعاست، هر چه می‌خواهد دعا کند؛ اما وقتی در باز شد و انسان در حرم و در مقابل جمال محبوب آمد، آنجا فقط یاد محبوب است، و این ذکر است! و لذا مشعر فقط جای [ذکر است].^۳

رسول خدا حقیقت ذکر است! اصلاً یکی از اسامی پیغمبر ذِکْرُ اللَّهِ (ذکر خدا) است؛ یعنی مجسمه ذکر است. مثل «زید عدل» که زید این قدر عادل است که نباید به او عادل گفت؛ چون زید اصلاً عدل شده و مجسمه عدل است! رسول خدا هم مجسمه ذکر است و غیر از ذکر خدا کاری ندارد.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۸.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۶۴.

۳. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۶۸ - ۴۷۱.

ذکر، آن جلوات پروردگار را در قلب می‌نشانند و نزدیک می‌کند؛ چون:
 مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَحَبَّ ذَكَرَهُ، وَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ ذَكَرَهُ؛^۱ «کسی که چیزی را دوست داشته باشد، دوست دارد آن چیز را یاد کند؛ و کسی که از چیزی بدش بیاید، از ذکرش هم بدش می‌آید.»

این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است و امر بدیهی و وجدانی است. شما کسی را که دوست دارید، دوست دارید با رفیقان بنشینید و مدام از او بیان کنید که این طور است، آن طور است، محاسنش آن طور است؛ و یا خودتان که نشسته‌اید همان محبوب بدون اختیار در ذهن شما می‌آید، حال هر چه می‌خواهد باشد؛ اگر پول دوست دارید پول در ذهن می‌آید، اگر علم دوست دارید علم در ذهن می‌آید، اگر عبادت دوست دارید آن در ذهن می‌آید، اگر خدا را دوست دارید او در ذهن می‌آید؛ هر کسی یک محبوب دارد. هم‌چنین کسی که از چیزی بدش می‌آید، از یاد آن هم بدش می‌آید و نمی‌خواهد او را به زبان و فکرش بیاورد، هر وقت به فکرش بیاید متأثر می‌شود و رذش می‌کند. کسی که فرزند مادری را کشته است، آن مادر اصلاً نمی‌خواهد صورت قاتل را در ذهنش مجسم کند، و اگر کسی اسم او را بیاورد بدنش می‌لرزد!

نزدیک‌تر از خدا به انسان کیست؟! نزدیکی تمام نزدیکان، در پرتو نزدیکی خداست و محبت تمام محبتین در پرتو محبت خداست؛ لذا می‌فرماید: ﴿یاد خدا کنید مثل اینکه یاد پدرانتان می‌کنید، بلکه بیشتر!﴾ چرا انسان یاد پدر و مادرش می‌کند؟ پدر و مادر چهل یا پنجاه سال است که از دار دنیا به زیر زمین رفته‌اند، اما باز هم شب جمعه می‌گوید: «برای پدر من فاتحه‌ای بخوانید!» یا صدقاتی می‌دهد؛ چون به پدر و مادرش محبت دارد. انسان به فرزندش هم محبت دارد. این محبت‌ها تراوش و شعاعی از محبت خداست، او کانون محبت است؛ این محبت در اثر جلوه آن محبت است و اگر آن محبت جلوه نمی‌کرد، محبت در پدر و مادر هم پیدا نمی‌شد. محبت

۱. غرر الحکم، آمدی، ص ۵۸۳؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۲۸؛ با قدری اختلاف در مصادر.

پدر و مادر به فرزند، محبت خداست. مادر که در شب‌های طولانی زمستان بلند می‌شود و خواب را بر خودش حرام می‌کند و بچه را از روی عشق و محبت، شیر می‌دهد، این عین محبت خداست؛ اگر خداوند در قلب او جلوه نمی‌کرد، مثل چیدن سرد و خشک و بی‌بار بود. او جلوه خدا شد و زنده‌اش کرد و او را به حرکت انداخت؛ لذا در هر کسی که محبت زیادتر باشد، ایمان زیادتر است.

از امام سؤال می‌کنند:

آیا محبت هم از اجزاء دین است؟ در جواب می‌فرماید: «مگر دین غیر از

محبت چیز دیگری است؟!»^۱

تمام دستورات دین بر پایه محبت است. صله رحم بر پایه محبت است؛ اگر انسان صله رحم کند اما رحم به واسطه صله رحمش از انسان رنجیده بشود، این صله رحم منفی است و این صله رحم نیست و روی آن خط قرمز کشیده‌اند؛ صله رحم آن کاری است که انسان باید بکند تا رحم از او خشنود بشود.

انسان باید به دیدن مریض برود و از مریض عیادت کند. منظور از عیادت مریض، خشنودی و خوشحالی او از انسان است؛ لذا مستحب است که انسان چیزی ببرد، چون مریض دل‌شکسته است و اگر انسان به زیارت و ملاقاتش برود و تحفه‌ای - ولو مختصر، مثل یک دانه سیب یا یک دانه به - برای او ببرد، او خوشحال می‌شود.^۲ اما نباید انسان بگوید: «من قصد قربت می‌کنم و خودنمایی نمی‌کنم» و این سیب و به را گوشه اطاق بگذارد تا مریض نفهمد که چه کسی آن را آورده است؛ چون خودنمایی خوب نیست! درحالی که در اینجا خوب نیست کار انسان مخفی باشد، و فایده ندارد. باید این سیب را ببرد و به او تعارف کند و نشان بدهد که من برای شما آورده‌ام. چون در اینجا خودنمایی پسندیده است و مریض اگر بداند که انسان به دست او سیب داده

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۱۸.

است، خوشحال می‌شود؛ و الاً خوشحال نمی‌شود، و اگر خوشحال نشد، نتیجه حاصل نمی‌شود. و نتیجه از عیادت مریض، مزاحمت حال او نیست بلکه خوشحال کردن اوست؛ و خوشحال کردن او این است که انسان خودش را نشان بدهد و بگوید: «آقا، من برای دیدن شما آمده‌ام و این تحفه را هم برای شما آورده‌ام.»

پس هر عملی که در راه خدا ایجاد محبت کند، آن عمل مُمضا است؛ و هر عملی که انسان را از محبت دور کند ولو اینکه ظاهر و پیکره‌اش خیلی چشم‌گیر و بزرگ باشد، مُمضا نیست و قیمت ندارد.

ذکر خدا ایجاد محبت به خدا می‌کند و یاد دنیا ایجاد محبت به دنیا می‌کند؛ انسان به هر چیزی زیاد متوجه بشود، نسبت به آن چیز محبت پیدا می‌کند. علت اینکه انسان به بچه‌اش خیلی محبت دارد این است که زیاد یاد اوست، و به مادرش محبت دارد چون زیاد یاد اوست. افرادی که به بچه خودشان زیاد نگاه نکرده‌اند و با بچه خودشان نبوده‌اند، به بچه‌شان کم محبت دارند. مثلاً زید زنش آبستن شده و بعد به مسافرت رفته و بعداً زنش زاییده است و او بعد از بیست سال برمی‌گردد و بچه‌اش را می‌گیرد، دیگر به بچه‌اش کمی محبت دارد و غیر از آن کسی است که بچه تا بیست سالگی در دامن او بزرگ شده است و هر لحظه مدام با او عشق باخته است و محبتش در قلب او شدید شده است.

برای همین جهت، مستحب است مادر دو سال بچه را روی دامن خودش بزرگ کند و از شیر خودش به او بدهد؛^۱ و برای همین جهت، شیر مادر از شیر دایه بهتر است. اگر بچه در دامن مادر و پدر، بزرگ بشود، براساس محبت بزرگ می‌شود و روحش عاطفی می‌شود و از آن قساوت و سختی بیرون می‌آید.

پس انسان به هر چه توجه داشته باشد، محبت آن چیز در قلب انسان زیاد می‌شود. ما وقتی این عبا را بخواهیم بدوزیم، پشمش را خودمان می‌ریسیم و تبدیل به پارچه می‌کنیم، بعد اینجا و آنجا به سراغ خیاط می‌رویم تا خیاطی گیر بیاوریم، بعد

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾.

خیاط می گوید: «آقا، من قیطان ندارم و باید قیطانم را پیدا کنید!» یک روز وقت تلف می کنیم و قیطانم را پیدا می کنیم. بعد می پرسیم: قیمتش چقدر می شود؟ می گوید: «فلان مقدار.» درحالتی که برای انسان هم خیلی مشکل است که مزدش را بدهد. و بعد می پرسیم: این عبا را کی به ما می دهی؟ می گوید: «فلان روز.» انسان هر روز انتظار می کشد که آن روز بیاید و عبا را بگیرد. این عبا خیلی قیمت دارد و انسان به زودی از دستش نمی دهد؛ چون روی آن کار کرده، عمر تلف کرده و عشق باخته است. اما اگر کسی که عبا می خواهد، یک اسکناس دویست تومانی از جیبش دریاورد و به نوکرش بدهد و بگوید: «آقا جان، برو و یک پارچه برای من بخر و بده تا بدوزند.» و هفته بعد هم آن را بیاورد، این عبا برای او قیمت ندارد و زود هم از دست می دهد.

هریک از امور دنیا این طور است؛ هر چیزی که انسان روی آن کار کرده است، علاقه اش زیاد است و هر چیزی که روی آن کار نکرده است، علاقه اش کم است. اگر انسان روی خدا کار کند، محبت خدا زیاد می شود. مگر نمی شود روی خدا کار کرد؟! نمازهایی که ما می خوانیم برای چیست؟! کسی که می گوید: «لا إله إلا الله؛ خدا یکی است!» اعتراف کرده است و دیگر تمام شد؛ پس چرا می گوید: صبح نماز بخوان، ظهر نماز بخوان، عصر نماز بخوان، مغرب نماز بخوان، عشاء بخوان، وقتی خواستی بخوابی نماز و تیره را فراموش نکن، شب که از خواب بیدار شدی وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان، دو مرتبه بلند شو و دو رکعت نماز بخوان، نماز شفع و وتر را فراموش نکن، اول صبح که شد صدا بلند کن: «الله أكبر!» و نماز نافلهات را بخوان، بعد نماز صبح را بخوان؟! اینها برای این است که مدام یاد خدا کند و یاد خدا مدام در قلب بنشیند و محبت همین طور زیاد شود تا محبت شدید شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

واجعل قلبی بحُبِّكَ مُتَّبِعًا؛ «قلب مرا در محبت خودت متبعم کن!»

یعنی آن قدر از محبت خودت در قلب من بریز که من دیوانه محبت تو باشم! در این حال، حجاب از بین می‌رود و سنگینی و ثقلتی برای شخص محب نمی‌ماند. محبت که شدید شود مثل وقتی است که دارند موتور طیاره را روشن می‌کنند و همین طور روشن می‌گذارند تا این موتورها داغ شود، آن وقت اجازه حرکت می‌دهند. وقتی موتورهای طیاره داغ می‌شود، یک مرتبه طیاره را روی آسمان بلند می‌کنند؛ اما طیاره‌ای که موتورش داغ نشده است و سرد است، به زمین چسبیده است و اصلاً نمی‌تواند آن را بلند کند. چهارصد یا پانصد نفر از حجّاج به همراه یک کوه اسباب می‌خواهند با یک طیاره حرکت کنند، حالا چطور آن را یک مرتبه به آسمان بلند کنند؟ شما خیال می‌کنید بنزین محبت ندارد، این پیچ و مهره‌ها محبت ندارند؟! تمام ذرات این عالم، محبت دارند؛ این عالم، عالم محبت است و اینها هم روی عشق دارند بلند می‌شوند، همین طیاره‌ها هم روی عشق دارند بلند می‌شوند. عشق تنها در آدم نیست؛ منتها انسان فرد اکملش است.

حالا اگر این محبت در کانون قلب انسان آمد و این نمازها اثر کرد، نماز اول یک اثر گذاشت و یک تکان داد، نماز دوم یک تکان دیگر، سوّم، چهارم، پنجم، ششم؛ مثل آن بنزینی که شما در طیاره می‌ریزید، یک مرتبه که باک بنزین طیاره پُر نمی‌شود، بلکه کم کم کم ریخته می‌شود تا پر شود. هرچه بیشتر پر شود، از این طرف، حجاب بیشتری از بین می‌رود؛ چون از آثار محبت، ائتلاف است.

کسی که دیگری را دوست دارد، در مقابل او فداکار است و هرچه محبتش بیشتر باشد، فداکاری‌اش بیشتر است. پدر درباره بچه‌اش فداکار است، خوابش را برای بچه‌اش از دست می‌دهد؛ این فداکاری است. پولش را برای بچه از دست می‌دهد؛ مگر این فداکاری نیست؟! بعضی اوقات صحتش را از دست می‌دهد. بعضی اوقات بچه می‌خواهد بسوزد و مادرش خودش را در آتش می‌اندازد و می‌سوزد و می‌میرد و جانش را از دست می‌دهد، اما نمی‌گذارد که بچه بمیرد؛ اینکه مادر جانش را از دست می‌دهد یعنی: من در مقابل محبت تو هستی ندارم!

آیا این امر دربارهٔ محبت پروردگار صادق نیست؟! یعنی اگر محبت پروردگار در قلب کسی زیادتر شود، این هستی از بین نمی‌رود؟! آن محبت شدید می‌شود تا جایی که این هستی از این طرف از بین می‌رود و چیزی در وجود این شخص غیر از ارادهٔ پروردگار و نور پروردگار و محبت پروردگار، حکم فرما نیست.

این احوالاتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که دربارهٔ محبت پروردگار سراپا باخته بود، معنایش همین است. ابو نعیم اصفهانی که از معتبرین سنی‌ها است، در حلیة الاولیاء روایتی نقل می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

لا تُسَبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۱ «از علی به من عیب نگوئید، علی دیوانهٔ خدا است!»

ممسوس یعنی دیوانه و مس شده. ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَبْفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ﴾^۲ یعنی شیطان زده شده است؛ مانند ملخ زده، سیل زده، مرض زده، سرما زده. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «علی خدا زده است!» تعبیر خیلی عالی‌ای است! علی این طور است.

دائماً حجاب از بین می‌رود تا در آنجا دیگر هیچ چیزی باقی نمی‌ماند! وقتی از این طرف، هستی رفت، هستی از آن طرف غلبه می‌کند؛ وقتی هستی در این طرف زیاد است، آن طرف کم است، و اصلاً آدم به زمین می‌چسبد و بدنش سنگین و خسته و کسل می‌شود؛ نه ذکر خدایی، نه یاد خدایی، نه محبتی، نه انفاقی و نه نمازی، نمازی هم باشد از روی سیری و کسالت است! مگر در قرآن از احوالات منافقین نمی‌خوانیم: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى﴾^۳ «وقتی که به نماز برمی‌خیزند، به حال کسالت برمی‌خیزند و کشش ندارند.»

«و أَكْثَرُ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ؛ زیاد مرا در خلوات ذکر کن!» چون در حال غیر

۱. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸.

۲. سوره أعراف (۷) آیه ۲۰۱.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲.

خلوت، هم آن ذکر خدا در قلب انسان اثر می‌گذارد و هم آن پدیده‌های خارجی اثر می‌گذارد، آن وقت انسان باید دچار یک صراع و کُشتی باشد و مدام بخواهد آن خاطرات خارجی را از بین ببرد و به ذکر خدا هم مشغول باشد. مثلاً به کسی بگویند: «آقا، این مسئله امتحانی را حل کن!» او باید خودش را در آن مسئله جمع کند؛ بعد بعضی از موانع هم جلویش می‌آورند، یکی جلویش طبل می‌زند، یکی نقاره می‌زند، یکی سوت می‌کشد، در نتیجه نمی‌تواند حواسش را جمع کند، پس باید مقداری موانع را از ذهنش دفع کند و خودش را جمع کند. اما اگر در یک مکان خلوت و بدون مانعی باشد و به او بگویند: «این مسئله را حل کن» زودتر حل می‌کند.

انسان باید در خلوت کار کند؛ و حضور قلب برای انسان در خلوت حاصل می‌شود. بله، اگر انسان مدت مدیدی تمرین کرد و در خلوات به ذکر خدا مشغول شد، حالی پیدا می‌کند که دیگر برای او خلوت و جلوت تفاوتی ندارد. اما بالأخره عبادت در خلوت، در یک مدتی لازم است؛ و لذا خیلی زیاد در اخبار داریم که به عزلت دعوت شده است و اینکه گوشه‌گیری کنید و به عبادت مشغول باشید و...^۱. در بعضی دیگر از اخبار داریم که انسان باید نماز جماعت بخواند و حج را با اجتماع انجام بدهد و... و از گوشه‌گیری و این امور، خیلی منع شده است.^۲ و این اخبار در بین علما دچار تزاحم و تعارض شده است که چرا در بعضی از اخبار دارد که معتزل باشید [و در بعضی دیگر منع شده است].

۱. رجوع شود به *مصباح الشریعة*، ص ۹۹؛ *الکافی*، ج ۲، ص ۲۲۶؛ ج ۸، ص ۲۶۵؛ *التحصین*، ابن‌فهد حلی، ص ۷-۱۲؛ *الخصال*، ج ۲، ص ۲۷ و ۴۳۷؛ *مشکاة الأنوار*، ص ۲۵۷؛ *الأمالی*، شیخ مفید، ص ۲۰۹؛ *جامع الأخبار*، شعیری، ص ۱۲۳؛ *عدة الداعی*، ص ۲۳۴؛ *عوالی اللثالی*، ج ۱، ص ۳۸ و ۲۸۰؛ *غرر الحکم*، ص ۴۷۹؛ *المحاسن*، ج ۱، ص ۴؛ *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۷؛ *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۹۹.

۲. *الأصول الستة عشر*، ص ۴۶؛ *المحاسن*، ج ۱، ص ۸۴ و ۹۴؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۴۰۳؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۳۹؛ *تهذیب الأحکام*، ج ۱، ص ۲۴۱؛ *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۳۳۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

من دوست داشتم به بالای کوه می رفتم و نه من کسی را می شناختم و نه کسی مرا می شناخت.^۱

و یا اینکه:

کسی از حضرت سؤال می کند: آقا من چه کار کنم؟ حضرت می فرماید:
«أَقِلَّ مَعَارِفَكَ؛ دوستانت را کم کن!»

می گوید: زدن بیانا؛ باز هم به من دستوری بدهید! حضرت باز هم می فرماید:
«أَقِلَّ مَعَارِفَكَ؛ برای خودت کم دوست بگیر!»

می گوید: باز چه کار کنم؟ حضرت می فرماید: «أَنْكِرْ مَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ؛^۲
دوست هایی را که داری کم کم از دست بده!»

این برای آن شخص مبتدی است که همه این دوستانش به قلب او یک زنجیر انداخته اند و هر کدام از آنها او را رو به هوای خود می کشند. هر دوستی که انسان دارد، روی آن رابطه دوستی، می خواهد انسان را در صراط خودش بیاورد؛ دوست دنیایی که دارد، او می خواهد انسان را مثل خودش دنیایی کند، دوست شهوت پرستی که دارد می خواهد انسان را مثل خودش کند، و هم چنین ...

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾؛ «ای پیغمبر، یهود و نصاری از تو راضی نمی شوند مگر اینکه در تحت تبعیت ملت و آیین آنها در بیایی.»

﴿قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾؛^۳ «بگو هدایت خدا هدایت است، نه متابعت از سنت و ملت شما؛ (من دنبال کار خودم می روم)!»

بنابراین انسانی که می خواهد فکر خودش را در خدا جمع کند و به ذکر خدا

۱. التَّحْصِين، ص ۷.

۲. التَّحْصِين، ص ۱۱، با قدری اختلاف.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۰.

مشغول باشد، باید موانع را کم کند. یک عدّه از موانع همین اجتماعاتی است که انسان در آن زندگی می‌کند؛ لذا انسان باید در خلوت برود، و اخباری که دعوت به اعتزال می‌کند، بر این اساس است که انسان مدّتی در خلوت و اعتزال باشد تا کم‌کم قوی بشود؛ مثل بچّه گنجشک که وقتی از تخم بیرون می‌آید، مادر و پدرش او را در همان لانه نگاه می‌دارند و بیرون نمی‌آورند، برایش آب و دانه می‌آورند تا کم‌کم پر درمی‌آورد، بعد قدری او را لب لانه می‌آورند، بعد قدری پرش می‌دهند، بعد یک مقدار از این شاخه به آن شاخه، تا اینکه قدرت پیدا می‌کند و دیگر می‌گویند: برو!

انسان هم حقّاً همین‌طور است؛ یعنی اصلاً نفس انسان این‌طور است که اگر در خلوت کار نکند، قدرت پیدا نمی‌کند که در جلوت کار کند. و لذا در روایات داریم:

خداوند هیچ پیغمبری را به نبوّت مبعوث نکرده است الاّ اینکه یا در اوّل

عمرش یا در آخر عمرش اعتزال و خلوت را برای او واجب کرده است.^۱

مگر پیغمبر ما مکّه مکرمه، شهر عبادت، بیت‌الله الحرام، کعبه و... را رها نمی‌کرد و به کوه حرا نمی‌رفت؟! تقریباً در یک فرسخی بیرون از شهر مکّه، بالای کوه، آن هم یک کوه بلند و خطرناک که ثلث آخرش حقّاً خطرناک است و انسان باید از روی سنگ‌های نرم که جای پا ندارد عبور کند، در وسط‌های کوه که چندین چرخ هم می‌خورد، یک غار است؛ پیغمبر به آنجا می‌رفت و یک هفته، پانزده روز، یک ماه همین‌طور می‌ماند؛ نه فقط یک هفته و یک ماه، بلکه پیغمبر ماه‌ها و سال‌ها به آنجا می‌رفت،^۲ اما هر وقت که می‌رفت یک هفته، پانزده روز، یک ماه می‌ماند. پیغمبر به آنجا می‌رفتند برای اینکه هیچ پرنده‌ای آنجا پر نزنند و مزاحم حال پیغمبر نشود تا با خدا خلوت کند. اگر در آن وقت می‌خواست این خلوت را در مکّه داشته باشد، تمام اهل مکّه مزاحم او بودند؛ اما آنجا مزاحم نیست، پس در آنجا می‌رود و هیچ حیوانی

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۰۰.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۰.

هم از آنجا عبور نمی‌کند و پرنده‌ای هم پر نمی‌زند و اصلاً هیچ انسی هم داعی ندارد که آنجا برود، مگر دیوانه است؟! آنجا برود چه کار کند؟! آن کسی که دنبال خدا می‌گردد به آنجا می‌رود که طوری خلوت کند که هیچ مزاحمی نباشد. لذا در اینجا می‌فرماید: «أَكْثِرُ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ!» پس خلوت لازم است!

صَمْت و جوع و سَهَر و عزلت و ذکر می‌باشد به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج، تمام^۱

پنج چیز لازم است:

اول، صمت: سکوت؛ یعنی انسان از حرف بی‌جا و لغو خودداری کند.

دوم، سهر (با هاء هَوَّز): یعنی بیداری شب.

سوم، جوع: گرسنگی؛ کلید آسمان گرسنگی است، و نور خدا در شکم سیر

نیست!

چهارم، عزلت: یعنی همین خلوتی که الآن خدا به حضرت عیسی بن مریم

توصیه می‌کند.

پنجم، ذکر می‌باشد به دوام: یعنی دوام ذکر که انسان دائماً متذکر خدا باشد، یا با زبان

و یا با قلب.

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام: یعنی ناقص‌هایی که به محل نرسیده‌اند و

در سیر و سلوک‌اند و هنوز نرسیده‌اند و به مقام قرب می‌خواهند برسند.

پس در این فقره کاملاً متوجه شدید که اثر ذکر در خلوت چیست.^۲

خداوند علیّ اعلیٰ إن شاء الله به برکت همان افرادی که محبت و ذکر خدا در

قلب آنها نشست و طیاره وجود آنها به عشق پروردگار به حرکت آمد و این وجود و

۱. کلیات قاسم انوار، مقطعات، ص ۳۳۹، با قدری اختلاف.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مصباح الشریعة، ص ۱۱۵؛ رساله سیر و سلوک منسوب به

بحرالعلوم، ص ۱۶۰.

هستی ممکن را به سوی مقام قرب او حرکت داد و تجلیات پروردگار آناً فأناً در قلب آنها اضافه شد، اولیای خود و ائمه طاهرین که غیر از خدا در دنیا و آخرت هیچ مولایی برای خود اتخاذ نکردند و در تحت عبادت هیچ معبودی جز پروردگار نرفتند، ما را هم به آنها تأسی دهد و در راه و روش به آنها نزدیک کند و محبت خودش را در قلب‌های ما مستقر و باثبات و بادوام قرار دهد و ما را دائماً به ذکر خود متوجه و متذکر کند!

امیرالمؤمنین علیه السلام قسم می‌خورد و می‌فرماید:

أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً [وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً]، حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرَدًّا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا.^۱

«من قسم می‌دهم به عز و جلالت و... که کاری برای من کنی که تو همیشه ذکر من باشی و من همیشه در خدمت تو باشم و این خدمت من نسبت به تو منقطع نشود، و به طوری این ذکر در من غلبه کند و من در خدمت تو باشم که اوقات شب و روز من در هم پیچیده شود و دیگر شب و روز از هم جدا نشود و فرق داده نشود و تمام وجود من ذکر بشود (دیگر ذاکری و مذکوری نماند، ذکر بماند و بس)!»

این در دعای کمیل است که ما هر شب جمعه می‌خوانیم بخوانیم و یا می‌خوانیم. امیرالمؤمنین علیه السلام چه می‌خواهد بفرماید؟ در چه افقی دارد پرواز می‌کند؟ «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرَدًّا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا!»

خدا إن شاء الله ما را هم از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار بدهد و به آن صراطی که آن حضرت حرکت کرده‌اند و به آن مقاماتی که رسیده‌اند، از اثر تجلیات ولایت آن حضرت به ما هم بی‌شائبه عنایت بفرماید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. مصباح المتبهج، ج ۲، ص ۸۴۹، فرازی از دعای کمیل.

مجلس بیست و دوّم

لزوم مراقبه در راه عرفان جهت وصول به مقام فناء فی الله

تفسیر فقراتی از حدیث قدسی: یا عیسی! (۲)

طهران، مسجد قائم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على خير خلقه محمد وآله الطيبين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

يا عيسى، لا تُشرك بي شيئاً و كُن مَنى على حذرٍ! و لا تَعْتَرَّ بالصِّحَّة و تُغَبِّطْ
نفسك، فإنَّ الدنيا كَفَىء زائلٍ و ما أَقْبَلُ منها كما أدبَر؛ فنافِس في الصَّالِحَاتِ
جُهدَكَ، و كُن مع الحقِّ حيثما كان و إن قُطِعَت و أُحْرِقَت بالنَّار. فلا تَكْفُرْ بي
بعد المعرفة، فلا تَكُونَنَّ مِنَ الجاهِلين؛ فإنَّ الشَّيءَ يَكُونُ مع الشَّيءِ.^١

«ای عیسی، به من هیچ شرک نیاور و همیشه از مخالفت من بر حذر باش! و
به صحت خود مغرور مشو و نفس خود را به غبطه مینداز، چون دنیا مانند
سایه ای گذران است و آنچه از دنیا و از حوادث در پیش است مانند همان
قضایا و حوادث گذشته است؛ پس تا می توانی در اعمال صالح و کارهای
نیک جدیت کن و سبقت بگیر، و با حق باش هر جا که حق است، و اگر چه
قطعه قطعه شوی و با آتش سوخته شوی دست از حق بردار!»

تفسیر این فقرات تا حدودی ذکر شد.^٢

١. الکافی، ج ٨، ص ١٤١.

٢. متأسفانه این جلسه یافت نشد. (محقق)

فَلَا تَكْفُرْ بِبَعْدِ الْمَعْرِفَةِ، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ «بعد از اینکه به من معرفت

پیدا کردی، دیگر به من کافر مشو و از جاهلین مباش!»

این عبارت یک جملهٔ اخباریه است و بعد هم تعلیل دارد:

فَإِنَّ الشَّيْءَ يَكُونُ مَعَ الشَّيْءِ؛ «چون شیء با شیء می‌باشد و چیز با چیز دیگر

معیت دارد.»

آیا ممکن است بعد از اینکه انسان به خدا معرفت و شناخت پیدا کند کافر

شود، یا اینکه ممکن نیست؟

معرفت دارای درجات و مراتبی است. سالک وقتی به سوی خدا حرکت می‌کند و با تهذیب و تزکیه از آن هوی‌ها و آلودگی‌هایی که با نفس او آمیخته شده است، کم‌کم رفع ید می‌کند و جلو می‌آید، هر مرحله‌ای که طی کند مقداری از آن غش و آلودگی‌های نفس را تبدیل به طهارت کرده است و یک عالمی از معرفت بر او منکشف می‌شود که در سابق منکشف نبوده است؛ و باز الآن ممکن است که دارای آلودگی باشد و این آلودگی هم باید از بین برود تا به عالم دیگر برسد؛ و باز ممکن است دارای آلودگی باشد و باید دارای طهارت بشود تا به یک عالم دیگر برسد.

خلاصه اینکه طهارت مقول به تشکیک است؛ یعنی دارای درجات و مراتب است. طهارت اول همین طهارت ظاهر است؛ طهارت دوم، طهارت اخلاق است؛ طهارت سوم، طهارت عقیده است؛ طهارت چهارم، طهارت نفس است؛ طهارت پنجم، طهارت عقل است؛ طهارت ششم، طهارت سر است؛ و بالأخره آخرین درجه طهارت، طهارت وجود است که وجود انسان باید طاهر بشود. اینها مراتب طهارت است و انسان به هر درجه‌ای طهارت پیدا کند، به همان درجه بر اسرار علم پیدا می‌کند و به همان درجه به خدا معرفت پیدا می‌کند.

بنابراین افراد عادی که اسلام آورده‌اند - نه اینکه معرفت به خدا ندارند، بلکه معرفت دارند منتها فقط همین مقدار - وقتی عبادات انجام می‌دهند، روزه می‌گیرند و حج می‌کنند، اگر این اعمال ظاهری از روی خلوص و قصد تقرب باشد، درجاتی طی

می‌کنند و معرفتشان زیادتر می‌شود، تا اینکه یکی پس از دیگری اعمال را انجام می‌دهند. تمام این اعمالی که انسان انجام می‌دهد برای طهارت و برای تقرّب است، و تقرّب یعنی نزدیکی؛ آنچه انسان را از خدا دور می‌کند همین کثافتاتی است که در نفوس انسان است. حضرت سیدالساّجدین علیه السّلام می‌فرماید:

وَإِنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ، وَلَكِنْ تَحْجُبُهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ؛^۱ «خدایا، تو از

بندگان خودت محجوب و پشت پرده نیستی؛ بلکه اعمال زشتشان تو را از

آنها محجوب کرده است و پرده روی افکار آنها کشیده است.»

پس انسان با اعمال صالحه رفع حجب می‌کند و جلو می‌رود.

در قرآن مجید داریم:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾؛^۲ «قرآن را مس نمی‌کنند مگر افرادی که مطهّر باشند

(یعنی پاکیزه شده باشند).»

همین طوری که مس آیات ظاهری قرآن بدون وضو و غسل جایز نیست، مس حقایق و بواطن قرآن هم بدون حصول طهارت ممکن نیست؛ ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ صیغه اخباریه است، یعنی آن حقایق را نمی‌توانند مس کنند مگر اینکه از مطهّرون باشند.^۳

حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام می‌فرماید:

إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَ

الْحَقَائِقِ؛ «کتاب خدا دارای چهار درجه است: یکی عبارت است و یکی

اشارت است و یکی لطائف است و یکی حقایق است.»

فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ؛^۴

۱. مصباح المتّهجد، ج ۲، ص ۵۸۳؛ اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۶۸، فرازی از دعای ابوحمزة ثمالی؛

با قدری اختلاف در مصادر.

۲. سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۹.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان، ج ۱۹، ص ۱۳۷؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۲۵.

۴. جامع الأخبار، شعیری، ص ۴۱.

«عبارت برای عوام است (که آن را می‌خوانند و معنایش را هم می‌فهمند)، اشارات قرآن برای خواص است، لطایف قرآن برای اولیای خدا است و حقایق آن برای انبیا است (یعنی قرآن حقایقی دارد که غیر از انبیا اصلاً نمی‌فهمند).» همین قرآنی که خوانده می‌شود، مانند: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ «بگو خدا یکی است» که عبارتی بیش نیست، یک معنای روشن و ساده دارد. و معنای آیه ﴿ما قرآن را آسان کردیم برای اینکه همه بفهمند﴾^۲ این است: «اما همین آیه یک معنای باطنی دارد که تا انسان متناسب با فهم آن معنا تحصیل طهارت نکند، به آن معنا نمی‌رسد. تازه وقتی به آن معنا رسید، باز آن معنا یک معنای باطنی دیگر دارد؛ و هم‌چنین هر درجه از طهارت که حاصل کند، مس آن درجه از حقیقت قرآن است.^۳

معارف خدا هم همین‌طور است. یک وقت انسان همین‌طور قائل می‌شود که خدا یکی است و پیغمبر هم هست، و آن را دنبال می‌کند و برایش قدری کشف می‌شود که خدا واقعاً قدیر است و واقعاً باید به خدا توکل کرد. مثل اینکه شخصی در خواب یا بیداری می‌بیند که گنجشکی دانه‌ای برداشت و بُرد به دهان گنجشک دیگری که شل بود گذاشت، و امثال اینها؛ می‌گوید: «عجب خدایی است، چگونه به اینها اطعام می‌کند؟! عجب خدای توانایی است! این قدرت خدا است!» باز از این بالاتر می‌رود و قدرت خدا را در همهٔ عوالم می‌بیند، علم خدا را در همهٔ عوالم می‌بیند و واقعاً لمس می‌کند و مشهودش می‌شود، اسماء و صفات جزئی خدا بر او تجلی می‌کند، بعد اسماء و صفات کلی خدا بر او تجلی می‌کند، تا بالاتر می‌رسد. اما تا هنگامی که به مقام فناء فی الله نرسیده است، در خطر است؛ یعنی امکان بازگشت برای او هست، یعنی بالا می‌رود و دو مرتبه پایین می‌آید، مثل فنر که بالا می‌رود و پایین می‌آید. امتحان کردید، بعضی از اوقات انسان نمازی می‌خواند و حالی پیدا می‌کند، بعد گناهی می‌کند و آن حالش می‌رود. معرفت خدا

۱. سوره إخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

۲. سوره قمر (۵۴) آیه ۱۷: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾.

۳. عوالم اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۷.

هم همین‌طور است؛ ممکن است افرادی در اثر توجه و تهذیب نفس، قدری بالا بروند، اما بعداً در اثر توجه به دنیا و غفلت و سنگینی، آن‌حالاتی که در ایشان بود از بین برود. در آیات قرآن می‌خواندیم:

﴿وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾^۱ «حظاً و بهره را از آن چیزهایی که به آنها تذکر

داده شد، فراموش کردند.»

که راجع به بنی اسرائیل می‌فرماید: چیزهایی به اینها تذکر داده شد و در آن وقت می‌فهمیدند، اما آن‌حظاً و بهره را فراموش کردند و قلبشان قسی و سنگ و سخت شد. پس همیشه در حالات انسان نوسان هست، لذا هر کس برای اینکه از نوسان بیرون بیاید، باید مدتی در آن عالمی که طی می‌کند بماند و بعد به عالم دیگر رجوع کند.

این اربعینات که می‌گویند، برای همین جهت است که در هر عالمی بماند تا اینکه واردات آن عالم برایش ملکه شود، و وقتی که ملکه شد عبور کند. اگر ملکه نشد و آن‌وارد به‌عنوان حال بر او طلوع کرد، الحال یزول، «زائل می‌شود»؛ اما اگر ملکه شد، ملکه زائل نمی‌شود. کسانی که ملکه خطاطی دارند اگر بخوابند باز فردا هم خطاط‌اند؛ اما اگر امروز دستش را گرفتند و یک مشق نوشت، دو روز دیگر فراموش می‌کند و نمی‌تواند بنویسد. انسان در درجات معارف باید همین‌طور به خدا توکل کند و مدام درجه بعد از درجه جلو برود تا به مقام شهود برسد.

﴿وَكَذَلِكَ نُرِيّٰ اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوقِنِيْنَ﴾^۲ «ما

به ابراهیم حقایق آسمان‌ها را [نشان می‌دهیم]، تا اینکه از موقنین باشد.»

وقتی که از علم‌الیقین و عین‌الیقین گذشت و به مقام یقین رسید و این یقین به آن درجه‌اعلایش که حق‌الیقین است رسید، دیگر در حق‌الیقین تشکیکی نیست. یک وقت انسان از دور آتشی را می‌بیند و علم دارد که آتش است، [این علم‌الیقین می‌شود]؛ یک وقت جلوتر می‌رود و آن حرارت آتش به او می‌خورد، این عین‌الیقین

۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۳.

۲. سوره أنعام (۶) آیه ۷۵.

می شود. یک وقت آدم را در آتش می اندازند، مثل پروانه که خودش را به شعله می زند و سوخته می شود و روحش با شعله معیت پیدا می کند و بدنش می افتد، این حق الیقین می شود. انسان باید در معرفت خدا حق الیقین پیدا کند و مدام جلو برود و تمام حجابها را بریزد، و باید از تمام اسماء و صفات عبور کند و به مقام شهود ذات برسد و در آنجا فانی بشود؛ و تازه: «در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است!»^۱

النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ؛ «همه مردم هالک‌اند مگر علما،»

و الْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ؛ «همه علما هالک‌اند مگر آنها که اهل عمل‌اند،»

و الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُوقِنُونَ؛ «آن کسانی که اهل عمل‌اند همه هلاک می شوند مگر آن کسانی که اهل یقین‌اند و عملشان به آنها یقین داده است،»
و الْمُوقِنُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ؛ «آن کسانی که اهل یقین‌اند (یقین درجات دارد) هلاک می شوند مگر آن کسانی که مخلص باشند و تمام کارهایشان براساس اخلاص باشد.»

و الْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ؛^۲ «تازه مخلص که شدند در خطر عظیمی هستند!»

باید از مخلص عبور کنند و فتحه را بر سر و روی تاج مبارک بگذارند و مخلصش کنند؛ آن کسانی که مخلص می شوند خیلی خوش به حال آنهاست که دیگر شیطان به آنها دستبردی ندارد و طمعش را هم از آنها می برد.^۳ آنها در جایی هستند که خیلی

۱. دیوان حافظ، قزوینی، ص ۴۰۷، غزل ۳۱۴.

۲. روضة المتقين، ج ۱۲، ص ۱۴۶؛ مصباح الشریعة، ص ۳۷؛ با قدری اختلاف در مصادر.

۳. سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹ و ۴۰: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾؛

الله شناسی، ج ۳، ص ۱۳۱: «شیطان گفت: "بار پروردگار من! در مقابل آنکه مرا اغوا کردی، من آنچه را که در زمین است برایشان زینت می دهم و من همگی آنان را اغواء خواهم نمود * مگر آن بندگانت را که از آنها به خلوص رسیده‌اند و مخلص شده‌اند!"

سوره ص (۳۸) آیه ۶۲ و ۶۳: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾.

خیلی جای خوبی است!

پس انسان تا به مرحلهٔ مخلصین نرسد، نمی‌تواند اعتماد و اطمینان به عمل خودش داشته باشد. بله، دیگر بعد از آن درجه ضلال نیست؛ اما نه اینکه انسان باز هم خودش را از ضلال نجات بدهد، بلکه خدا دیگر انسان را گمراه نمی‌کند و او را به خودش و انمی‌گذارد، درحالتی که خداست و اگر بخواهد، می‌تواند. انبیا و اولیا چون می‌دانستند قدرت فقط دست خداست و حول و قوه از صفاتی است که خدا دارد، این‌همه در مقام عبودیت و ادب بودند! و لذا همیشه التماس می‌کردند؛ نه اینکه بگویند: «حال که به آن مقام رسیدیم، دیگر اعتماد بر خود کنیم و خدا را رها کنیم؛ کسی نمی‌تواند ما را از آن مقام خارج کند!» این حرف‌ها نیست!

فلا تکفُرْ بِ بَعْدِ الْمَعْرِفَةِ؛ «پس بعد از اینکه مرا شناختی و درجات اسماء و صفات را طی کردی، به هر درجه‌ای که رسیدی آن درجه را محکم بگیر و رهاش نکن و به آن درجه ناسپاس مباش و آن درجه را کفران نکن و از آن حال و مقام پذیرایی کن!»

این حال، مهمانی خیلی عزیز و خیلی شریف و خیلی دل‌رنج و زودرنج است که در خانه وارد می‌شود، و همین‌که درب را دیر به رویش باز کنی می‌رود، همین‌که در خانه بیاید و پایش را نبوسی می‌رود، همین‌که در اطاق بیاید و دیر از او پذیرایی کنی فرار می‌کند و می‌رود! مثل آینه است که تاب آه ندارد و اگر به آن آه کنی لک می‌گیرد. حال و واردات این‌طور است؛ چون این واردات انسان، اسماء و صفات خداست و خدا هم غیور است و در جایی می‌آید که محلّ پذیرایی باشد، ولی آنجایی که ببیند قلب ساهی و غافل است، زود می‌رود.

پس اگر یک وقت حالی پیدا کردید، حال توجّهی، حال عبادتی، حال ندبه‌ای یا حال خلوصی، آن حال را خوب نگه دارید و محترم بشمارید و نگذارید که برود. نگه‌داشتنش هم به مراقبه است؛ اگر انسان معصیت نکند، از او ترک اولی صادر نشود، غافل نشود و توجه به غیر خدا نکند، آن حال می‌ماند و کم‌کم ملکه می‌شود. ولی

همین‌که غفلت پیدا کرد زود از بین می‌رود؛ حتی اگر شما دائماً دنبالش کنید، دیگر به دست نمی‌آید! یک میلیون سال گذشت و رفت و دیگر به دست نمی‌آید! این همان کفران بعد از معرفت است؛ «بعد از اینکه مرا شناختی به من کافر نشو!» اگر آن درجه از معرفت را پیدا کردی و او را محترم شمردی، خدا به تو یک درجه بالاتر می‌دهد؛ چون: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛^۱ «اگر شکر کردید خدا این شکر را زیاد می‌کند، و اگر کفران نعمت کردید عذاب خدا شدید است (یعنی آن نعمت را از دست شما می‌گیرد).»

نعمت منحصر به نان و جو و آبگوشت نیست، بلکه این حالاتی که خداوند می‌دهد، اینها نعمت است. شکرانه‌اش مواظبت کردن از آن و اطرافش را داشتن است تا اینکه سوراخ نشود، تاریک نشود و خللی به آنها وارد نشود، و با افرادی که اهل دنیا هستند برخورد نشود، و الا همین‌که با آنها برخورد کنید حال را می‌گیرند! اهل دنیا نفس‌های سیاه و کثیفی مثل غول بیابانی دارند، همین‌که به آنها برخورد کنی و دل به آنها بدهی و سفره دل را باز کنی، از آن افکار شیطانی خود من حیث‌أنتم لا تشعرون در قلبتان می‌ریزند. یک ساعت می‌نشینید و جلسه می‌گیرید و می‌خندید، اما وقتی بلند می‌شوید می‌بینید که تاریک و سنگین هستید؛ می‌خواهید عبادت کنید، حال عبادت نیست؛ می‌خواهید ذکر بگویید، حال ذکر نیست؛ می‌روید قرآن بخوانید اما می‌بینید که اصلاً نمی‌توانید قرآن بخوانید؛ چه شد و چه بلایی بر سرمان آمد؟! انسان خودش هم نمی‌داند! این همان دل دادن است؛ و این شخص از آن مهمان پذیرایی نکرده است.

لذا می‌گویند: اُس و اصول پایه‌های راه، مراقبه است. اگر انسان مراقبه‌اش خوب بود پیشرفت می‌کند و اگر مراقبه‌اش خوب نبود، هرچقدر کار کند ضایع می‌شود. مراقبه در حکم پرهیز کردن مریض است. اگر مریضی که دوا می‌خورد پرهیز نکند، آقای دکتر می‌گوید: «آقا، دست نگه دار، دیگر کافی است!» اگر پرهیز نکند ممکن است

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷.

آن دوايي که می‌خورد و آن غذای ناپرهیزی با هم ترکیب شوند و دست به دست همدیگر بدهند و آن مریض را بکشند. این دوا در صورتی خوب است که آن موانع و آن غذاها، ضدّ مرض و ضدّ این دوا نباشد. پرهیز یعنی معده را خالی کردن از آنچه ضدّ این مرض است. وقتی معده پاک شد دوا اثر می‌کند. مراقبه حکم پرهیز دارد.

مراقبه این است که انسان حواسش را جمع کند، دل به غیر خدا ندهد، معصیت نکند، توجّه به غیر خدا نکند، سرش را در راه خودش بیندازد و به این طرف و آن طرف نگاه نکند؛ این طرف و آن طرف نگاه کردن، در ذهن خاطره می‌آورد و این خاطره اثر می‌گذارد، و دل به دنبال آن خاطره بلند می‌شود و فکر می‌کند. شما امروز یک صحنه‌ای می‌بینید، شب خوابش را می‌بینید؛ چرا انسان این صحنه را ببیند تا اینکه خواب صحنه را ببیند؟! فکر خدا کند که شب خواب خدا را ببیند؛ و امثال اینها. مراقبه هم چنین حفظ است و وقتی که حفظ شد، یک درجه بالاتر و بالاتر و بالاتر می‌رود تا اینکه برسد به آنجایی که باید برسد.^۱

فلا تکفُرْ بِیْ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، فلا تکوُنَنَّ مِنَ الْجَاهِلِیْنَ؛ «اگر تو بعد از اینکه معرفت یافتی و مرا شناختی، کفران کنی و کافر بشوی، جاهل شده‌ای؛ بنابراین از جاهلین مباش!»

جاهل در مقابل عالم و عارف است؛ آن کسی که می‌فهمد معرفت دارد، و آن کسی که معرفت ندارد جاهل است. یک وقت انسان از اوّل جهل دارد؛ اما یک وقت بعد از معرفت جهل دارد، این عذابش خیلی بیشتر است. لذا در روایات داریم که خداوند علیّ اعلیٰ در روز قیامت علمای غیر عامل را بیشتر از جهّال امت بأضعاف مضاعفة عذاب می‌کند؛^۲ زیرا که جاهل از اوّل خبر نداشته است اما عالم غیر عامل، عالم جاهل بوده است و بعد از علم، خود را در مقام عمل به جهل زده است.

۱. جهت اطلاع بر اهمّیت رعایت مراقبه در سیر و سلوک إلى الله رجوع شود به رساله لبّ اللّباب، ص ۳۰ و ۱۱۳؛ آیین رستگاری، ص ۱۵۵.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۵ و ۴۷.

فلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ فَإِنَّ الشَّيْءَ يَكُونُ مَعَ الشَّيْءِ؛ «از جاهلین مباش، چون

شیء با شیء است!»

اگر به من معرفت پیدا کردی و برنگشتی، با من معیت پیدا می‌کنی، یعنی با من یکی می‌شوی. و اگر بعد از معرفت، جاهل شدی، آن وقت تو با جهال معیت پیدا می‌کنی و با جهال یکی می‌شوی؛ و جاهل، شیطان است و با شیطان یکی می‌شوی و معیت پیدا می‌کنی. اما اگر معرفت به خدا پیدا کردی، با خدا معیت پیدا می‌کنی.

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛^۱ «هر جا شما باشید، خدا با شما است.»

این معیت خدا با موجودات است. اما آیا این موجودات هم با خدا معیت دارند؟ البته که دارند، اما معیت تکوینی، نه معیت ادراکی که آنها بفهمند با خدا یکی هستند؛ این معیت در اثر معرفت پیدا می‌شود و این معیت اصلاً یکی از خواص موجودات است. هر موجودی یک خاصه‌اش این است که وقتی آن جنبه‌های ما به الإمتیاز و خصائص شخصیه خود را کنار بگذارد، معیت پیدا می‌کند.

زید و عمرو دو موجودند؛ زید این شکل را دارد و عمرو آن شکل را دارد، زید قدش بلند است و عمرو کوتاه است، زید بدنش سفید است و عمرو سیاه است، زید زبانش عربی است و عمرو عجمی است؛ اگر این خصوصیات از بین برود، آیا شما می‌توانید بگویید که زید و عمرو دو نفرند؟! دو نفر بودن زید و عمرو به اختلاف مشخصات آنها است، وقتی مشخصات از بین رفت دیگر دوئیت نیست. دو موجود اگر آثار و خواص تشخص خود را کنار گذاشتند، دیگر اینها دو تا نیستند.

مثل سلمان و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، که پیغمبر دارای یک اراده و یک ادراک و یک معرفت و یک آرزو و یک راه و یک روش و یک مبدأ و یک معاد است و در یک عالم دیگری است، سلمان هم اگر برای خودش دارای هم‌چنین خصوصیت‌هایی باشد، غیر از پیغمبر است و با پیغمبر معیت ندارد؛ اما سلمان که

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۴.

پیش پیغمبر می آید، لفظاً و عملاً و قلباً می گوید: یا رسول الله، من هیچم! نه اراده دارم و نه اختیار دارم؛ حکم آنچه تو حکم بفرمایی و امر آنچه تو امر بکنی! به من بگو: کجا برو، کی بخواب، کی بیدار شو، چه کسبی اختیار کن، چه عبادتی انجام بده، چه موقع جنگ کن، چه موقع صلح کن، چه قسم حج کن؛ من چون و چرا ندارم! دور خانه خدا هفت دور بگرد؛ من نمی گویم: چرا هفت دور؟ در آن مقدار مخصوص بین صفا و مروه هروله کن! چشم، من اراده ندارم و اراده من اراده تو است. او با رسول خدا معیت پیدا می کند. این فقط یک عبارت است که ما داریم می گوئیم؛ اما یعنی چه؟ یعنی با رسول خدا یکی می شود؛ بدن دوتا است اما روح یکی است.

أنا من أهوى و من أهوى أنا نحن روحان حللنا بدننا^۱
یعنی: «من آن کسی هستم که هوای او را دارم و آن کسی هم که من هوای او را دارم، او من است؛ من هیچم، دوتا نیستم، یکی هستم!»

لذا آثار وحدت بین این دو پیدا می شود؛ یک روز پیغمبر مسرور می شود، سلمان هم در خانه خودش مسرور می شود، یک وقت پیغمبر محزون می شود، او هم در خانه خودش محزون می شود.

شيعتونا منا، خلِقوا من فاضلِ طيبتنا و عُجِنوا بهاءِ ولايتنا، يحزنونَ لحزننا و يفرحونَ لفرحنا؛^۲ «شیعیان ما از ما هستند و طینت آنها به آب ولایت ما خمیر شده است، و از جمله آثارشان این است که به حزن ما محزون می شوند و به سرور ما شاد می شوند.»

و این لازمه معیت است.

شاعری این را خوب تشبیه کرده است - ولی من به دست نیاورده ام که اصل این شعر برای کیست؛ البته مرحوم صدرالمتألهین در سفر شاهد می آورد، ولی نمی گوید که

۱. دیوان حلاج، ص ۱۵۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳؛ شجرة طوبی، حائری مازندرانی، ج ۱، ص ۳.

اصلش برای کیست؛ ولی هر که گفته است، واقعاً خوب تشبیه کرده است - و گفته است: رَقَّ الزُّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْحَمْرُ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلَتِ الْأُمُرُ فَكَانَتْ خَمْرٌ وَ لَا قَدْحٌ وَ لَا خَمْرٌ^۱ وقتی شما این شراب را در یک شیشه صاف و درخشانده می ریزید، شیشه بی رنگ است و این شراب رنگی دارد؛ وقتی که نگاه می کنید این شیشه این قدر صاف است که هیچ خودنمایی ندارد، مثل اینکه اصلاً شراب است و شیشه نیست و ظرف ندارد، و مثل اینکه شیشه است و شراب نیست. آن رَقَّتْ وَ طَهَّارَتِ ذَاتِ آن شیشه و رَقَّتِ آن خمر و لطافت آنها موجب شده است که تمییز بین این دو از بین برود. اگر شیشه سیاه باشد و شراب زرد باشد و یا اگر شیشه کدر باشد و شراب صاف باشد، فایده ندارد؛ و اگر شراب کدر باشد و شیشه صاف باشد، فایده ندارد. این طور تشبیه می کند:

رَقَّ الزُّجَاجُ؛ «شیشه چقدر رقیق و صاف است و یک خط هم در آن نیست»، و رَقَّتِ الْحَمْرُ؛ «خمر هم خیلی پاک و صاف است»، فَتَشَابَهَا؛ «و این دو تا با هم مشته شده اند»، وَ تَشَاكَلَتِ الْأُمُرُ؛ «امر مشکل شد». فَكَانَتْ خَمْرٌ وَ لَا قَدْحٌ؛ «مثل اینکه شراب است و اصلاً قدحی نیست»، فَكَانَتْ قَدْحٌ وَ لَا خَمْرٌ؛ «یا مثل اینکه قدح است و خمری نیست». این معنای اتصال این دو روح است. این دو روح به اندازه ای لطیف اند که جسمیت و تعدد ماده و تجسم آنها موجب تعدد روح و تعدد افکار و عقاید و احوال آنها نمی شود. بدن سلمان غیر از بدن پیغمبر است، بدن اویس قرن غیر از بدن پیغمبر است، بدن امیرالمؤمنین غیر از بدن پیغمبر است؛ اما روح یکی است. امیرالمؤمنین آن قدر لطیف است که در مغز روح پیغمبر رفته است؛ چون هر چیزی که لطیف باشد نافذ است. آب لطیف است و نفوذ می کند، اما اگر تکه ای نمک در آب بریزید دیگر جلو نمی رود؛ نمک هم ماده لطیفی است اما همین که به آب اضافه بشود، دیگر آب نفوذ

۱. حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - در *الله شناسی*، ج ۲، ص ۲۸۸، به نقل از *أعيان الشيعة*، ج ۱۱، ص ۳۲۷؛ و *ريحانة الأدب*، ج ۸، ص ۹۳، این دو بیت را از صاحب بن عبّاد می دانند. (محقق)

نمی‌کند، آب بدون نمک نفوذ می‌کند. روح امیرالمؤمنین لطیف است و روح پیغمبر هم لطیف است، این به او علاقه دارد و او هم به این علاقه دارد؛ روح این در روح او می‌رود و روح او هم در روح این می‌رود، تا جایی که دیگر دوئیته نمی‌ماند. کسی که به پیغمبر محبت داشته باشد به امیرالمؤمنین محبت دارد، و کسی که به امیرالمؤمنین بغض داشته باشد به پیغمبر بغض دارد. می‌گوید:

یا علی، لا یُبغِضُکَ إِلَّا منافقٌ أو کافرٌ^۱ «ای علی، مبعض تو نیست مگر منافق یا کافر!»

یعنی کسی که مبعض تو باشد مبعض من و مبعض خداست، و دشمن تو، دشمن خدا و دشمن من است؛ چون من و تو یکی هستیم!

دندان پیغمبر در جنگ احد شکست، همان روز دندان اویس در قرن یمن شکست! دندانش که شکست، گفت: «این دندان رسول خدا شکست!» گفتند: «از کجا می‌گویی؟!» گفت: «دندان من شکست.»^۲

مجنون تب کرد، و داد و بی داد و هوار کرد! به او گفتند: «چرا داد و بی داد می‌کنی؟» گفت: «چون لیلی تب کرده است.» گفتند: «لیلی کجا، تو کجا؟! او در یک شهر دیگر است!» گفت: «من تب کرده‌ام چون او تب کرده است و من تب نمی‌کنم مگر او تب کند!» داستان معروفی است، ملای رومی می‌گوید: مجنون مریض شد و برایش اطباء آوردند و گفتند: «بایستی که رگ بزند و فصد کند تا اینکه [خوب شود].» آمدند و اطراف بسترش را گرفتند و رگ‌زن هم آمد و آستینش را بالا زدند که رگ بزند، فصاد تا خواست که بیشتر را به رگ مجنون بزند و هنوز نزده بود که آه و داد و بی داد و فغان کرد و گفت: «آی دردم آمد! آی دردم آمد! آخ، زن، زن!» مردم تعجب کردند و گفتند: «چه شده است؟! تو هنوز بیشتر نخورده، فریاد می‌کنی؟! تو که مجنونی و تحملت خیلی زیاد است،

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۷۲.

۲. تذکرة الأولیاء، ص ۲۰؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۶۳۰؛ با قدری اختلاف در مصادر.

مصائب و گرفتاری‌ها داری، به درد عشق لیلی مبتلا هستی و زیر کوه‌های هجر خرد شده‌ای؛ از یک دانه بیشتر داری فرار می‌کنی؟! گفت: «نه! من این قدر بدنم طاقت بیشتر دارد که اگر شما آن را زیر ساطور هم قطعه‌قطعه‌اش کنید، من درد را حس نمی‌کنم؛ اما می‌ترسم از اینکه بیشتر را اینجا بزیند و بیشتر بر بازوی لیلی بخورد و بازوی او خون بیاید!»

ترسم ای فصّاد اگر فصدم کنی نیشتر را بر رگ لیلی زنی
 من کی‌ام؟ لیلی و لیلی کیست؟ من! ما یکی روحیم اندر دو بدن^۱

این واقعیت دارد و اینها در عشق‌های مجازی مسلماً هست و جای شک و شبهه نیست! در امور مادی هم این طور است؛ اگر من بخواهم از علم شیمی و اختلاف و امتزاج ادویه برای شما بیان کنم، آقای دکتر می‌فرماید: اینجا حقّ تو نیست! و یا اینکه مثلاً در طبیعت، در فیزیک، در امواج و در انوار داستان‌هایی است، و اصلاً عالم طبیعت روی این سنت بوده است.

حال ببینیم در ارواح چه خبر است! پیغمبر در یک جمله مختصر فرمود: «المرء مع من أحبّ، وله ما اكتسب.» امیرالمؤمنین راوی این روایت برای حارث بن أعور همدانی است. (همدان نگویید؛ همدان قبیله‌ای از عرب است که بسیار قبیله خوبی است و همه آنها مؤمن و شیعه هستند. حضرت می‌فرماید: «اگر من بواب بهشت بودم، می‌گفتم: تمام همدان را بدون حساب داخل در بهشت کنید!»^۲ و همین طور هم خواهد بود؛ چون بواب بهشت کسی غیر از علی علیه السلام نیست! این عبارت از امیرالمؤمنین است و همه آنها هم بی حساب داخل در بهشت می‌شوند.) حضرت به حارث بن أعور همدانی می‌فرماید:

یا حارُّ همدان من یمت یرنی من مؤمنٍ أو مُنافِقٍ قبلاً^۳

۱. مثنوی معنوی، طبع میرخانی، دفتر پنجم، ص ۴۷۲.

۲. وقعة صفین، ص ۴۳۷.

۳. این شعر از سید جمیری می‌باشد که متضمن این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی است؛ رجوع شود به الامالی، شیخ مفید، ص ۷. (محقق)

«ای حارث، بدان که هر کس وقتی از دنیا برود، مرا ملاقات می کند!»
و مفصل می گویند:

من به نار اشاره می کنم که چه کسی را بگیرد و چه کسی را رها کند، و به
جنت می گویم چه کسی را بگیرد!

در این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث می فرماید:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، وَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ؛^۱
مرد با محبوبش معیت دارد و یکی است، و هر آنچه کسب می کند و هر
عملی که انجام می دهد، برای آن مرد است.»

یعنی با آن کسی که او را دوست دارد، معیت دارد؛ معیت دارد یعنی یکی است. این
عبارت خیلی عجیب است!

جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر روایت می کند:

شنیدم رسول خدا فرمود: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ وَ مِنْ أَحَبَّ عَمَلٍ قَوْمٍ
أُشْرِكُ فِي عَمَلِهِمْ؛^۲ کسی که قومی را دوست داشته باشد از آنهاست، و کسی
که به عمل قومی راضی باشد در عمل آنها شریک است.»

لذا این قدر آیات قرآن می گوید: ﴿از یهود و نصاری اجتناب کنید؛ زیرا کسی
که آنها را دوست داشته باشد از آنها است!﴾^۳

کسی که از آداب و رسوم کفر تبعیت کند، لباسش لباس کفر باشد، منزلش
منزل کفر باشد، لباس زنش لباس کفر باشد، یهودی و نصرانی است. یهودیت و

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۶۳۲؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۳-۷ و ۱۳۱؛ با قدری اختلاف در مصادر.

۲. بشارة المصطفی، ص ۷۵.

۳. سوره مائده (۵) آیه ۵۱: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ﴾؛

هم چنین رجوع شود به سوره آل عمران (۳) آیه ۲۸؛ سوره نساء (۴) آیه ۸۹ و ۱۳۹ و ۱۴۴؛ سوره
مائده (۵) آیه ۵۷.

نصرانیت غیر از اینها هیچ نیست! کسی که آنها را دوست داشته باشد، از آنها است؛ اما کسی که پیغمبر را دوست داشته باشد، اوست؛ کسی که امیرالمؤمنین را دوست داشته باشد، اوست؛ کسی که سیدالشهدا را دوست داشته باشد، اوست!

«یا لیتنا کنّا معک»^۱ ای کاش ما با تو بودیم! «معیت با سیدالشهدا معیت روح است، و اگر انسان واقعاً درست بگوید، معیت پیدا می‌کند؛ اما نه اینکه در روز عاشورا باشد. ممکن است بعضی‌ها در روز عاشورا بودند ولی با سیدالشهدا نبودند. مگر آن لشکری که در مقابل سیدالشهدا بود، مسلمان نبودند؟! همه مسلمان بودند، ولی معیت نداشتند. اما بعضی‌ها نبودند و معیت داشتند. در هر زمان هم همین طور است، ممکن است که معیت روحی باشد ولی معیت جسمی نباشد؛ «المرء مع من أحب».

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل، گلشنی گر تو خاری و هیمة گلخنی^۲
انسان بدنش که حساب نیست، سلول‌های بدنش که حساب نیست، جریان
خونش که حساب نیست؛ شخصیت انسان فقط به افکارش است. اگر افکارش ظاهر
بود، او ظاهر است و اگر نجس بود، او نجس است؛ اگر افکارش با پیغمبر بود، او
پیغمبر است، یعنی با پیغمبر معیت دارد، اگر با شیطان بود، شیطان است!

فلا تكوننّ من الجاهلین، فإنّ الشیء یكون مع الشیء؛ «بعد از معرفت، از من
سر مپیچ، و الا با جاهلین و با شیطان خواهی بود و با شیطان معیت پیدا
می‌کنی؛ چون شیء با شیء است.»

قال رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم:

من أحبّ حجراً حشره الله معه؛^۳ «کسی که سنگی را دوست داشته باشد، خدا
روز قیامت او را با آن سنگ محشور می‌کند.»

۱. کامل الزیارات، ص ۲۳۷.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۹۲.

۳. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۹ و ۲۰۹، با قدری اختلاف.

شما روز قیامت را در برابر افکار خود مجسم کنید و ببینید افرادی که در روز قیامت محشور می شوند، با چه محشور می شوند؟ یکی با توله سگش محشور می شود، چون به آن محبت دارد؛ یکی با گریه منزلش محشور می شود، چون به آن محبت دارد؛ یکی به زن فاحشه ای محبت دارد و روز قیامت با او محشور می شود؛ یکی به عمل دزدی محبت دارد و روز قیامت با عمل دزدی محشور می شود؛ یکی با طوطی منزلش، یکی با دکور منزلش، یکی با ماشین سواری اش، یکی با گاوش، یکی با اعتبارش، یکی با زنش، یکی با امیرالمؤمنین، یکی با حضرت ابراهیم، یکی با شیطان، یکی با عمر و... . خدای علیّی عادل است و به ما اختیار هم داده است که: به دنبال هر کس که می خواهی بروی برو؛ اگر می خواهی به دنبال عمر بروی، با او محشور می شوی!

سنّی که روز حشر شفیعش عمر بود کوری عصاکش کور دگر بود
به هر جایی که او هست و در همان مقام و در همان درکات برو؛ نوش جان! اگر می خواهی با علی محشور بشوی، راه این است و راه روشن است. اختیار هم به ما داده است و واقعاً هم مطلب خیلی مهم است که انسان دارای تمام قسم اختیارات است. انسان الآن اینجا نشسته است، ولی تمام عوالم به روی انسان باز است؛ عوالم جنّ و شیطان و ملکوت و انبیا و رسل و ایمان و کفر و... همه باز است و می گویند: «در هر کدام که دوست داری برو!»

این سیم تلگراف و سیم تلفن! نمره آقا را می گیرد و تلفن می کند، همدان را می گیرد، کرمانشاه را می گیرد، شیراز را می گیرد، این طرف را می گیرد، آن طرف را می گیرد، زود توجه کن! اگر شما الآن به امیرالمؤمنین توجه کنید، صورت امیرالمؤمنین ذهن شما را پر می کند، به سیدالشهدا توجه کنید، صورت سیدالشهدا ذهن شما را پر می کند، به پیغمبر توجه کنید صورت پیغمبر می آید، به خدا توجه کنید صورت الله می آید و معیت پیدا می کند.

صدر المتألّهین - رحمة الله علیه - در سفار بحث خیلی مهمی دارد و می گوید:

«نفس انسانی، هیولانی است.»^۱ یعنی نفس انسانی دارای استعداد و قوه‌ای است که قابل تغییر و تشکّل به هر شکلی است. ممکن است انسان این نفس را طوری تربیت کند که این نفس شیطان بشود، ممکن است او را به صفت حیوان تربیت کند که این نفس ذئب بشود و واقعاً نفس انسان گرگ بشود، ممکن است نفس انسان واقعاً خوک بشود، واقعاً شیر بشود، واقعاً پلنگ بشود، واقعاً ملانکه بشود و

اما صلاح چیست و انسان با چه معیّت پیدا کند؟ بالأخره قضیه از این قرار است که دیگی را بار گذاشته‌اند و می‌خواهند چیزهایی در آن بپزند، و این مطلب برو و برگرد ندارد. نفس ما خلق شده است و قابلیت معیّت و اتّحاد روحی هم پیدا کرده است، حالا انسان خودش را در این دیگ با چه مخلوط کند؟ با نفس شیطان مخلوط کند ضرر کرده است، با نفس توابع و پیروان ابلیس و شیطان مخلوط کند ضرر کرده است؛ چون آنجا کدورت است، کثافت است، نجاست است، خرابی است، تاریکی است، ظلمت است، خستگی است و ناراحتی است، و انسان این را وجدان می‌کند.

همه ما وقتی قدری توجه می‌کنیم، زیارتی می‌کنیم، گریه‌ای می‌کنیم یا نمازی را با خلوص می‌خوانیم؛ آیا یک حال خفت و سبکی و نشاط پیدا نمی‌شود؟! این را که دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم! اما اگر یک روز دروغی بگوییم، گناهی بکنیم، دزدی بکنیم یا خیانتی بکنیم؛ آیا در خودمان سنگینی نمی‌بینیم؟ اگر بگویید نمی‌بینیم، دروغ است؛ چون وجداناً می‌بینیم! پس خداوند علیّاً علیّی که ما را به این راه‌ها، حتّی به این رسول ظاهر و به این قرآن ظاهر دلالت کرده است، در باطن ما یک رسول باطن و یک قرآن باطن قرار داده است و یک قوه میّزی قرار داده است که با آن می‌توانیم همه حقایق را از اباطیل جدا کنیم و نور را از ظلمت بشناسیم. بنابراین صلاح این است که انسان با آن انوار طیبّه و ظاهره معیّت پیدا کند و در این راه‌های نور حرکت کند و با خدا معیّت پیدا کند.

فلا تکفُرْ بِیْ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، فلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ «بعد از معرفت به من کافر

۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۳، ص ۴۲۸؛ ج ۵، ص ۳۰۴؛ ج ۸، ص ۸-۲۳.

نشو، چون از جاهلین خواهی بود!»

فَإِنَّ الشَّيْءَ يَكُونُ مَعَ الشَّيْءِ؛ «شیء هم با شیء (با محبوبش) است.»

اگر از جاهلین باشی، با جهال معیت پیدا می کنی، و اگر کفران بعد از معرفت پیدا نکنی، با من معیت پیدا می کنی.

مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ؛^۱ «کسی که برای خدا باشد، خدا برای اوست!»

«خدا برای اوست» خیلی معنا دارد؛ یعنی تمام اختیارات خودش را به دست او می سپرد؛ البته معنا این نیست، بلکه خدا بزرگ تر از آن است که اختیار را به دست او بسپرد! اما چه کنیم که تعبیری بهتر از این نداریم! «خدا برای اوست» یعنی: وقتی شما بچه ای دارید و می بینید این بچه خیلی مؤدب و خیلی عاقل و خیلی مواظب است و دور و بر شما می گردد، به شما احترام می کند، به شما خدمت می کند و خودش را تحت اختیار شما گذاشته است، شما زندگی تان و اراده تان را در مقابل او رها می کنید! می گوید: «آقا، تو امروز اینجا بیا.» می گویی: «چشم!» می گوید: «امروز اینجا بیا.» می گویی: «چشم!» می گوید: «امروز شاه عبدالعظیم برویم.» می گویی: «چشم!» دیگر اختیاری در او نمی بینید. این به خاطر معیت است.

اما بچه ای که در مقابل شما می ایستد، شما هم در مقابل او می ایستید؛ او به روی خود می کشد و شما هم به روی خودتان؛ و او را از خودتان جدا می کنید. این لازمه معیت و عدم معیت است.

معیتی که خدا با کسی پیدا می کند معیتی نیست که دو چیز باشد و یک چیز بشود، بلکه باید یکی فانی بشود. این طور نیست که موجودات یک چیز علی حده باشند و خدا هم یک چیز علی حده باشد، تا اینکه انسان این دو تا را اختلاط و امتزاج کند؛ بلکه موجودات همه مظاهر خدا و ظهور خدا و نور خدا و جلوه خدا هستند، نه اینکه وجودی

۱. احياء علوم الدين، ج ۳، جزء ۸، ص ۳۳؛ كشف الأسرار، ميبدي، ج ۱، ص ۵۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۷.

در مقابل خدا دارند. اگر این نور تجلی کند و اعتراف کند که من نیستم و تو هستی، و این اعتراف بالا برود و از مرحله علم‌الیقین به عین‌الیقین و بعد هم به مرحله حق‌الیقین برسد و این اعتراف، وجدان انسان بشود که او نیست و خدا هست، انسان عالم نیست و خدا عالم است، انسان قادر نیست و خدا قادر است، انسان حکیم و مدبر نیست و خدا حکیم و مدبر است، و همه چیز خداست، اینجا معیت پیدا می‌شود؛ و معیت که پیدا می‌شود نه اینکه این با او دو چیز است و یکی می‌شوند، بلکه این فانی در او می‌شود. صحبت، صحبت فنا است، و راه عرفان و سلوک، راه فنا است؛ یعنی اعتراف به نیستی و اعتراف به اینکه در عالم وجود، یک هستی است که آن ذات مقدس پروردگار است، و تمام موجودات را اسماء و صفات کلیه و جزئیة خدا پر کرده است.

امیدواریم که به برکت خود خدا و به برکت اولیای خدا و ائمة طاهرين و انبیایی که پروردگار علیّ اعلیٰ برای هدایت مردم فرستاده است، إن شاء الله قلب‌های ما را به سوی آنها بیش از این متوجه کند، و ما را با ارواح آنها معیت بدهد، و ما را با ارواح شیاطین و ابالسّه و متکبرین و مستکبرین و مغرورین معیت ندهد؛ اگر ما با آنها معیت پیدا کنیم که او ایلا می‌شود، و وای به حال ما که با آنها معیت پیدا کنیم! خداوند علیّ اعلیٰ روح‌های ما را با پاکان درگاه خود، با انبیا، با حضرت زهرا، با امیرالمؤمنین، با ائمة اطهار و حضرت قائم معیت بدهد؛ هرچه با آنها معیت پیدا کنیم مبارک است، و هرچه جلو برویم آنجا خوشی و سرور و بهجت و نور و سبکی و نشاط است. اما هرچه از این طرف معیت پیدا بشود، غل و زنجیر و اصفاد و سراپیل قَطِران و حمیم و حدید و امثال اینهاست؛ ما واقعاً طاقت این چیزها را نداریم و باید خودمان را به خدا بسپاریم و بگوییم: خدایا، خودمان را به تو می‌سپاریم، تو این کار را بکن و ما را در همه عوالم با آنها معیت بده، که اگر یک وقت پای ما لنگ بشود و فکر ما کلّ و خسته بشود، إن شاء الله آنها به واسطه آن معیت از ما دست‌گیری و شفاعت کنند و زیر بال ما را بگیرند و إن شاء الله ما را از ظلمات و اهواء و افکار به خود متوجه کننده، نجات بدهند!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

مجلس بیست و سوم

کیفیت به فعلیت رساندن استعدادات ملکوتی انسان

تفسیر فقراتی از حدیث قدسی: یا عیسی! (۳)

طهران، مسجد قائم

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

يا عيسى، اسْتَغِثْ بِي فِي حَالَاتِ الشَّدَّةِ؛ فَإِنِّي أُغِيثُ الْمَكْرُوبِينَ وَأُجِيبُ الْمُضْطَّرِّينَ
وَأَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ!^۱

«ای عیسی، به من استغاثه پیدا کن و به من در حالات شدت پناه بیاور؛ چون من هستم که افراد غصه‌دار و اندوهناک را پناه می‌دهم و افراد مضطر را اجابت می‌کنم و من أرحم الراحمین هستم!»

مقداری پیرامون این فقره که آخرین فقره از فقرات این حدیث قدسی شریف است، بحث شد^۲ و وعده داده شد که إن شاء الله در حدیث دیگر بحث می‌شود؛ ولیکن چون قدری تتمه بحث در اینجا باقی ماند، لذا امشب هم پیرامون همین فقره از حدیث صحبت می‌کنیم.

شکی نیست در اینکه کمال انسان، به سیر و تربیت است، همان طوری که این

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۴۱.

۲. متأسفانه این جلسه یافت نشد. (محقق)

سنت در سایر موجودات هم هست؛ یعنی خداوند علیّ اعلیٰ قابلیت و استعدادی به موجودات مادی، مانند حیوان و نبات و جماد و... عنایت کرده است که در اثر تربیت می‌توانند آن راه خودشان را طی کنند. انسان هم از این سنت جدا نیست و انسان هم دارای قابلیت است و استعداد دارد، و آن استعداد و قابلیت باید در زیر دست تربیت به مرحله فعلیت برسد و آن نور خود را ظاهر بکند. اگر این طور شد انسان فائز است؛ یعنی مورد قبول و پسند و امضای کون و عالم وجود و امضای خدا و مقدّسات عالم است، و انسان ناجح و سعادت‌مند است؛ و الا انسان فائز نیست.

حکما می‌گویند: «نفس انسان هیولانی است.»^۱ هیولانی یعنی قابلیت محض است و اصلاً صورت ندارد؛ مثل گلی که خمیر می‌کنند برای اینکه خشت بزنند، و قبل از اینکه خشت بزنند صورت ندارد و به هر صورت که بخواهند درمی‌آورند. نفس انسان هم اولش صورت ندارد، شکل ندارد، علم خاصی ندارد، فن مخصوص و حرفه و صنعتی ندارد، بلکه‌ای ندارد و استعداد محض است.

کما اینکه در عالم خارج ماده هیولانی داریم و آن ماده هیولانی می‌تواند صور مختلفی به خود بگیرد و اصل آن ماده هیولانی در این صور مختلفه ثابت است، نفس انسان هم همین‌طور است. موقعی که تخم را زیر خاک می‌گذارند و آب می‌دهند و تبدیل به درخت می‌شود، این درخت همان آب و خاک است که الان به صورت چوب درآمده است و بعداً آن را می‌برند و می‌سوزانند و ذغال می‌شود و ذغال را آتش می‌زنند و خاکستر می‌شود، باز دود و گاز از آن متصاعد می‌شود و خاکستر می‌ماند. در تمام این صور مختلفی که چوب پیدا کرده است، که اولش آب و خاک بوده است و حالا چوب و ذغال و خاکستر شده است، یک ماده در تمام این حالات باقی است

۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۳، ص ۴۲۸؛ ج ۵، ص ۳۰۴؛ ج ۸، ص ۲۳-۸؛
مفاتیح الغیب، صدرالمتألهین، ص ۴۹۳؛ الشواهد الربوبیة، صدرالمتألهین، ص ۲۷۶؛ أسرار الآیات،
صدرالمتألهین، ص ۱۴۵؛ المباحثات، ابن‌سینا، ص ۱۱۸؛ کتاب الإنصاف، ابن‌سینا، ص ۱۰۱.

که آن ماده، صورت‌های مختلفی به خودش می‌گیرد؛ مثلاً صورت چوبی را از دست می‌دهد و ذغال می‌شود، صورت ذغالی را از دست می‌دهد و خاکستر می‌شود. به آن ماده‌ای که در تمام این حالات ثابت است «ماده‌المواد» و «هیولای اولیه» می‌گویند.

انسان هم یک‌چنین نفسی دارد و آن نفسش قابلیت محض است؛ از هر طرف که او را در قالب شکل‌گیری در آورید به همان صورت درمی‌آید، و مثل خمیری است که به هر شکلی که در آورید به آن شکل درمی‌آید. خود نفس شکل ندارد؛ اگر به او صنعت آهنگری تعلیم کنید او آهنگر خوبی می‌شود، اگر صنعت نجاری به همین آدم تعلیم کنید نجار خوبی می‌شود، اگر دنبال علم طب بروید طبیب خوبی می‌شود، اگر دنبال علم فقه بروید فقیه خوبی می‌شود، اگر دنبال علم حدیث بروید محدث خوبی می‌شود، اگر دنبال سایر حرف و فنون هم بروید مثلاً جامعه‌شناس می‌شود، عالم علم طبیعی می‌شود، کارگر خوبی می‌شود یا عالم خوبی می‌شود.

علی‌کل تقدیر، این شخصی که مثلاً در رشته طب استاد است، معنایش این نیست که اگر از زمان کودکی دنبال تفسیر می‌رفت مفسر خوبی نبود، یا اگر شرایط و اقتضائات به او اجازه می‌داد و مثلاً دنبال علم ریاضی می‌رفت ریاضی‌دان خوبی نبود، یا همین ریاضی‌دان اگر اقتضائات و امکانات، او را در مسیر دیگری حرکت می‌دادند او شیمی‌دان خوبی نبود، یا آن شیمی‌دان اگر دنبال علم حدیث می‌رفت یک محدث خوبی نبود! نفس این‌طور است که هر قسمی آن را ببرند، این نفس هم می‌آید؛ و این واضح است!

پس خود نفس قابلیت محض است و در اثر تربیت، آن نفس را مهر می‌کنند و به آن صورت می‌زنند، و آن گِل خمیر شده را به شکل دایره، مربع، لوزی، مستطیل یا به شکل نان سنگک و یا به صورت قطعات مکعب، مکعب مستطیل، منشور یا استوانه درمی‌آورند. این برای بحث تربیت است، و اقتضائات و امکانات محیط و سایر شرایطی که برای کمال و بروز استعدادات لازم است، آن قابلیت را فعلیت می‌دهد. در آیه مبارکه قرآن است:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾^۱

«خدای علیّ اعلیٰ به آدم بوالبشر اسماء را تعلیم کرد و بعد به ملائکه خطاب کرد: «آیا می‌توانید به من از اسمائی که من به آدم تعلیم کردم، اطلاع بدهید؟» گفتند: «نه، ما از اینها خبری نداریم (و اینها کار ما نیست)!»

آن اسمائی که خداوند علیّ اعلیٰ به آدم تعلیم کرد، رموز تمام موجودات و اسرار عالم کون و مکان به نحو اجمال و اندماج بود، نه به نحو تفصیل؛ یعنی خداوند علیّ اعلیٰ خمیره انسان را قابلیت محض و استعداد محض برای کسب هر کمالی خلق کرد، و این از اختصاصات انسان است که می‌تواند همه چیز بشود. هیچ موجود دیگری این‌طور نیست و موجودات دیگر نمی‌توانند همه چیز بشوند؛ گربه اگر تا آخر عمر خود را بکشد و در صراط تعلیم و تربیت قرار بگیرد صفت روباه را پیدا نمی‌کند و روباه نمی‌شود، روباه اگر در تحت تعلیم و تربیت قرار بگیرد شیر نمی‌شود، فیل مورچه نمی‌شود و مورچه صفت فیل را پیدا نمی‌کند. فیل با مرغان آسمانی تفاوت دارد، و مرغان هوایی با مرغان دریایی تفاوت دارند؛ یعنی آن خمیره آنها استعداد و قابلیت محض برای کسب هر کمال و هرگونه تربیت را ندارد، بلکه در یک مسیر خاص هستند و مقید و محصر در آن جهت هستند.

این انسان اعجوبه عالم است که اصلاً جهت ندارد، و نفسش صورت و شکل ندارد و می‌تواند به هر شکلی دربیاید. انسان قابلیت دارد و می‌تواند صفت هر حیوانی از حیوانات را بگیرد؛ می‌تواند صفت شیر به خود بگیرد، می‌تواند صفت پلنگ بگیرد، می‌تواند صفت سگ بگیرد، می‌تواند صفت خوک بگیرد، می‌تواند صفت مورچه بگیرد، می‌تواند صفت بزمجه بگیرد، می‌تواند صفت مرغ آسمانی بگیرد، می‌تواند صفت ماهی دریایی بگیرد، می‌تواند صفت جن بگیرد، می‌تواند صفت ملک بگیرد، می‌تواند از مقدسین ملاً اعلیٰ بشود و می‌تواند از حیوان پست‌تر بشود! این برای

۱. سوره بقره (۲) آیه ۳۱.

انسان است و به خاطر همان قابلیت محضه‌ای است که خدا به او داده است.

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ
لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ
هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱.

«اگر انسان با قلبش تعقل نکند و با چشم باطن نبیند و با گوشش نشنود، از حیوان پست‌تر می‌شود!»

عجیب این است که هر یک از حیوانات دارای یک غریزه مخصوص و یک راه مخصوص و یک سیر خاص هستند، ولی انسان می‌تواند همه را دارا باشد؛ یعنی انسان می‌تواند در اثر پیدایش آن نحوه خاص از تعلیم و تربیت، صفت چندین حیوان را پیدا کند: صفت شیر را پیدا کند، صفت پلنگ را پیدا کند، مانند روباه حيله‌گر بشود، مانند گرگ درنده بشود، مانند مورچه حریص بشود، مانند خروس دارای غیرت بشود، مانند سگ دارای صفت وفا بشود و امثال اینها. لذا صورت باطنی هر حیوانی یک صورت خاص است؛ روباه یک صورت ظاهری دارد که شما او را به این صورت می‌بینید، یک صورت مثالی هم دارد که به صورت نفس برزخی او است و به این شکل نیست و یک قسم دیگر است؛ صورت مادی او این صورتی است که شما می‌بینید، اما صورت برزخی به یک قسم دیگر است. و همین‌طور هر حیوانی یک صورت برزخی دارد.

انسان هم اگر متشبه به صفات حیوانات بشود صورت برزخی آن حیوانات را پیدا می‌کند؛ یعنی انسان صورتش روباه می‌شود، آن وقت با روباه دیگر چه فرقی می‌کند؟! یک روباه است دیگر! روباه دو قسم داریم: یک روباه چهارپا و یک روباه دوپا؛ و هیچ فرقی هم ندارند! شیر دو قسم است: یک شیر با پنجه و فک و یک شیر بی پنجه و فک! و صورت برزخی برای برزخ است و انسان که در آنجا می‌رود آن صورت برزخی را که در اینجا تحصیل کرده است با خودش می‌برد و آن صورت در برزخ، واقعاً صورتش است؛ واقعاً صورت انسان صورت شیر است یا روباه است یا پلنگ است یا

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

مورچه است یا خرس است یا خوک است و امثال اینها، و یا صورت انسان است. آن کسی که در صراط انسانیّت حرکت می‌کند، اگر به دنبال تکامل همان استعداداتی رفت که خداوند به‌عنوان خلیفه‌اللّهی به انسان داده است، آن وقت انسان خلیفه‌الله می‌شود و صورت انسانیّت پیدا می‌کند.

عجیب این است که ممکن است انسان دارای صورتی بشود که آن صورت متناسب به دو صورت از صورت‌های حیوان است! مثلاً خوک هیچ‌وقت صورت اسب پیدا نمی‌کند، و همین که در خارج صورت اسب پیدا نمی‌کند، صورت ملکوتی و برزخی‌اش هم اسب نیست، اسب هم صورت خوکی ندارد؛ ولی انسان می‌تواند یک صورت داشته باشد و با آن صورت، دو تا صورت یا سه تا صورت دیگر یا چهار تا صورت هم بگیرد. افرادی که دارای چند صفت بد هستند، مثلاً صفت شهوت‌رانی دارند، صفت درندگی دارند، صفت بخل دارند و مکارند، اینها چند صورت دارند؛ البته صورتشان واحد است و چهار صورت نیست، ولی آن صورت واحد، هم صورت روباه است و هم صورت پلنگ است و هم صورت خوک است و امثال ذلک. ممکن است انسان صورتی داشته باشد که حکایت از ده صورت یا بیست صورت یا پنجاه صورت یا هزار صورت بکند! این انسان اعجوبه این عالم است!

یک وقت انسان چشمش را باز می‌کند و می‌بیند که قدرت خدا است که تمام افراد بشر، همه به یک شکل و به یک اندازه هستند، صورت‌ها همه جلو است، چشم‌ها در زیر و ابروها در بالا، بینی در وسط، لب زیر بینی، گوش‌ها در طرفین، موی سر در مافوق پیشانی، همه این‌طورند و هیچ‌کسی خلاف این را ندیده است که مثلاً کسی چشمش در مغز سرش دربیاید یا بینی‌اش پشت گردنش باشد یا ابرویش پشت دستش درآمده باشد؛ ولی صورت‌های باطنی به تعداد افراد تفاوت دارد و هر کسی یک صورت باطن دارد.

عجیب این است که همین‌طور که اگر انسان گناهی بکند صورت باطنی او تغییر می‌کند، آن اثر در صورت ظاهری هم پیدا می‌شود؛ یعنی اثری در خود صورت ظاهری

است که از آن گناه یا آن ثواب حکایت می‌کند، یا از آن عمل خیر و یا آن عمل بد حکایت می‌کند. پس چرا ما و مردم نمی‌فهمیم؟ چون دقیق است و کار دقیق را همه کس نمی‌فهمد، خبره و کارشناس می‌فهمد! یک صفحه نقاشی است و شما به یک بجه نشان می‌دهید و می‌گویید که آقا این را چند می‌خرید؟ بجه پاره‌اش می‌کند و دور می‌اندازد و می‌گوید که این اصلاً به درد نمی‌خورد و با ذغال سیاه سیاه کرده‌اند، یا این یک نقشه گنج است که با این مدادهای قرمز و آبی کشیده‌اند! آن تابلوی نقاشی را به یک مرد بافهم‌تر نشان می‌دهید، می‌گوید که این بیست تومان می‌ارزد! به مردم بافهم‌تر می‌دهید، می‌گویند که صد تومان می‌ارزد! به یک نقاش خبره‌تر نشان می‌دهید، می‌گوید که هزار تومان می‌ارزد! به شخصی که در این کار متخصص است نشان می‌دهید، می‌گوید که این صفحه نقاشی یک میلیون تومان می‌ارزد! می‌گویند که آخر قضیه چیست؟ می‌گوید که شما نمی‌فهمید قضیه چیست! اصلاً هرچه من برای شما بگویم، شما نمی‌فهمید؛ چون در این صفحه نقاشی یک خصوصیات و یک افکاری خوابیده است که فقط من و افرادی که مانند من هستند، می‌فهمند و می‌شناسند، اما افراد دیگر نمی‌فهمند!

میناکاری یک صنعت دقیقی است و این را همه کس نمی‌فهمند؛ اصلاً نمی‌فهمند میناکاری یعنی چه! فقط اهل خبره می‌فهمند که این میناکار روی این کار چه کار کرده است!

در قرآن مجید داریم:

﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾^۱ «علامت و نشانه این [سجود] در

صورت‌هایشان ظاهر است!»

حالا بنده برای شما یک مثال می‌زنم و مطلب را قدری نزدیک‌تر می‌کنم، بعد خودتان درک می‌کنید. افرادی که شغل‌های مختلف دارند، شکل‌هایشان هم باهم تفاوت دارد؛ افرادی که کارگرند، مثلاً کارگر مکانیک هستند و تمام عمرشان کارگر مکانیک

۱. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

بوده‌اند، تمام اینها یک شکل پیدا می‌کنند؛ افرادی که کارگر نجار، قصاب یا عطّار هستند، به شکل خاصی هستند؛ افرادی که جواهر فروش‌اند و کیمیاگرند، اکثرشان به شکل خاصی هستند؛ اطّبا به شکل خاصی هستند، و متخصص که باشند فرق می‌کنند؛ یعنی شکل خاصی از لحاظ کیفیت سر و برآمدگی مغز و حالات چشم و تمام خصوصیات چهره دارند. اصلاً این قضیه خیلی خیلی عجیب است! فقها یک شکلی دارند و اگر به انسان نگویند که شخصی فقیه است، خود انسان تشخیص می‌دهد و می‌فهمد. زارعین هم یکی سیاه و یکی سفید و یکی سرخ است، ولی همه یک طور هستند. آن کسانی هم که با گل و سبزه و این امور سروکار دارند، یک شکل دارند و امثال اینها.

این اتّفاق برای این است که نفس مداومت کرده است؛ یعنی مدام با یک قسم از اقسام خاص خود، رفت و آمد و داد و ستد کرده است. ممکن است همیشه با دارو سروکار دارد و این دارو اثری در نفسش گذاشته و بعد روحش را تلطیف کرده است، بعد این دارو این کار را کرده است، بعد آن کار را کرده است، این دارو را در بعضی مواقع به ملاحظه کشیده است، طب دندان کرده است و... و تمام اینها که روی روح و نفسش کار کرده است، روی بدنش هم کار کرده است.

وقتی شکل انسان به واسطه مداومت و داد و ستد روحی تفاوت کند، در اثر همان کاری که دارد انجام می‌دهد و در اثر تراکم و زیادی آن افعال، صورت هم تغییر می‌کند. صورت که یک مرتبه عوض نمی‌شود؛ صورتی که الآن به این صورت در آمده است، در اثر هزار فعل یا ده هزار فعل و یا صد هزار فعل بوده است و در هر فعلی اثری گذاشته است و اثرش بزرگ شده است تا به این صورت در آمده است. پس هر فعلی اثری داشته است و آن آدم خبره است که هر اثری را می‌بیند؛ اما همه کس آن اثر را نمی‌بیند.

شما یک کاغذ سیاه را در آفتاب می‌گذارید، یک دقیقه بعد می‌روید و می‌بینید رنگش تغییر نکرده است، دو دقیقه بعد می‌روید و می‌بینید که رنگش تغییر نکرده است، سه دقیقه بعد، چهار دقیقه بعد، یک روز، دو روز و... تا بعد از پنج روز می‌بینید کاغذ سیاه به رنگ سفید شده است. چه وقتی رنگ سفید از کاغذ سیاه عبور کرده است و

سیاهی، سفید شده است؟ بگفتاً سفید شده است یا در مدّت این پنج روز؟ در مدّت پنج روز سفید شده است؛ پس این تغییر به پنج روز قسمت شد، هر روز هم به دوازده ساعت زیر آفتاب، هر دوازده ساعت هم به شصت دقیقه، پس هر دقیقه از تابش آفتاب برای از بین بردن رنگ سیاهی کاغذ مؤثر بود؛ ولی چرا ما تشخیص نمی‌دهیم؟! ما که این کاغذ را الآن بعد از دو دقیقه دیدیم، بعینه همان رنگ را می‌بینیم؛ ولیکن مسلماً تغییر کرده است، ولی ما نمی‌بینیم. ممکن است کسی باشد و یا حتّی در عالم فرض، به‌عنوان یک اصل موضوعی فرض کنیم کسی باشد که این تغییرات را ببیند، ولو یک دقیقه را هم به شصت ثانیه قسمت کنیم، بتواند تغییرات در هر ثانیه یا هر ثلثه را ببیند.

پس در انسان هم همین‌طور است و انسان از این سنّت کلی که در عالم است، خارج نیست؛ بلکه انسان بهترین نمونه از موجودات عالم کون است که خداوند علیّ اعلیٰ به‌عنوان خلیفه برای خود قرار داده است، پس هر عمل و فعلی که انسان انجام بدهد، در روح و کمال او و در سازندگی او مؤثر است؛ یعنی آن قابلیت محضه را می‌سازد و شکل می‌زند و صورت‌بندی می‌کند. تا وقتی که انسان ساخته نشده بود، قابلیت همه چیز را داشت؛ ولی وقتی ساخته شد دیگر چه کار می‌شود کرد؟! باید این فعلیّت را از دست بدهد تا یک فعلیّت دیگر پیدا کند.

انسانی که گناه نکرده است بهتر می‌تواند راه را طی کند تا آن کسی که گناه کرده است؛ چون آن که گناه کرده است، صورت نفسش را فعلیّت داده است و قالب زده است، حالا برای اینکه دو مرتبه راه کمال را طی کند باید این قالب را خرد کند و قالب دیگر بزند؛ البتّه آن قالب هم خرد می‌شود و آن فعلیّت از بین می‌رود و آن قابلیت به‌صورت فعلیّت دیگر درمی‌آید! اما آن کسی که گناه نکرده است، قابلیت محض است، فوراً صورت زده می‌شود. بنابراین انسان موجودی است که قابلیت همه چیز را دارد!

روایتی از طریق عامّه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کنند:
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ، وَخَلَقَ الْبَهَائِمَ وَ

رَكَّبَ فِيهَا الشَّهْوَةَ، وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَ رَكَّبَ فِيهِ الْعَقْلَ وَ الشَّهْوَةَ؛ فَمَنْ غَلَبَ
عَقْلَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ فَهُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَلَى عَقْلِهِ فَهُوَ
أَدْنَى مِنَ الْبَهَائِمِ!^۱

«خداوند علیّیّ اعلیّی ملائکه را خلق کرد و در آنها عقل محض را تخمیر کرد
و قرار داد و حیوانات را خلق کرد و در آنها احساسات محض (شهووت یعنی
احساسات) را قرار داد؛ اما در انسان هم از عقل و هم از احساسات قرار داد،
پس آن کسی که عقلش بر احساساتش غلبه کند از ملائکه بالاتر است، و آن
کسی که احساساتش بر عقلش غلبه کند از حیوان پایین تر است!»

علتش این است که ملک موجودی است که قابل تغییر نیست و نفس ملک
نفس هیولانی و استعداد محض نیست و قابل ترقی نیست. جبرائیل و اسرافیل و
عزرائیل کمال پیدا نمی کنند، ملائکه مقربین، حمله عرش، ملائکه جزئیّه، ملائکه
موکل باران، موکل احیا، موکل اّماته، موکل رزق و موکل علم، اینها هیچ تغییری
نمی کنند، و همان طوری که خداوند علیّیّ اعلیّی آنها را خلق کرده است تا آخر هم
همان طور هستند؛ نه کم می شوند و نه زیاد، نه نقصان پیدا می کنند و نه زیاده.

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۲ «اینها بندگان
مکرم خدا هستند و به امر خدا عمل می کنند.»

جبرائیل نمی تواند کار عزرائیل را بکند و عزرائیل هم نمی تواند کار جبرائیل
را بکند؛ چون آن فنی که به او داده شده است یک عقل خاصی است و آن فنی که به
دیگری داده شده است عقل خاص دیگری است. این برای ملائکه است.

اما حیوانات، عقل به معنای ادراک کلیّات ندارند و نمی توانند ادراک کلیّ بکنند.
کلیّات را درک نمی کنند، و فقط احساسات دارند و احساسات مربوط به جزئیّات است.
جزئیّات را می شناسد؛ مثلاً بچه اش را می شناسد، غذایش را می شناسد، موطنش را

۱. البدء و التاریخ، مقدسی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۴؛ با قدری اختلاف.

۲. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶ و ۲۷.

می‌شناسد، مقصد خودش را در صور جزئیّه اعمال می‌کند و تابع احساس است. حیوانات اهل احساسات‌اند و از احساسات هم تجاوز نمی‌کنند. احساس گریه غیر از احساس موش است و غیر از احساس پلنگ و سایر حیوانات است، و احساس حیوانات دیگر هم همین است.

مردمی هم که احساساتی هستند و عقلشان در چشمشان است، مثل اینها احساساتی هستند. یک مطلب به انسان می‌گویند و انسان فوراً عصبانی می‌شود، یک مطلب به انسان می‌گویند و انسان فوراً تعدیل می‌شود؛ اینها تابع احساس‌اند. اما رجل عقلانی کسی است که اگر مطلبی به او بگویند، یک مرتبه پرخاش نکند و عصبانی نشود و دعوا نکند؛ یعنی احساسات بر او غالب نشود.

اما خدا که انسان را خلق کرد، در او هم احساس قرار داده است و هم عقل، و مشکل کار انسان در همین است که دائماً با آن دو نیرو در جنگ است؛ عقل انسان او را به سوی عالم علوی و عالم کلیات می‌برد، چون مُدرک کلیات است، و انسان را دائماً به آنجایی که ملائکه هستند می‌کشد، چون ملائکه برای عالم عقل‌اند؛ شهوت و احساسات هم انسان را به ماده و به عالم حیوانات و طبیعیات می‌کشد. شهوتِ غذا، لذت‌های جسمی، شهوتِ بطن، غرائز، حبّ ریاست، حبّ شخصیت، حبّ جاه، حبّ مال و... همه از اقسام شهوت است. عقل از این طرف می‌کشد و احساس از آن طرف می‌کشد، و انسان اختیارش را یا به دست عقل می‌دهد و یا به دست احساس می‌دهد. اگر به دست عقل داد، عقلش بر شهوتش غلبه می‌کند؛ یعنی در جایی که دو امر متضاد پیش می‌آید و یکی انسان را به احساس دعوت می‌کند و یکی به عقل، یکی منطق عقل است و یکی منطق احساس، اگر انسان دنبال منطق عقل رفت و منطق احساس را زمین زد، او به عالم ملائکه می‌رود؛ و اگر منطق احساس را تقویت کرد، او به عالم حیوانات می‌رود.

آن اشخاصی که در پرده سینما یک منظره از مناظر شهوت‌انگیز را می‌بینند، مثلاً پیر مردی با زنی زنا می‌کند، تماشای این منظره آنها را در این کار می‌آورد و اصلاً اینها

را زناکار و زانی می‌کند! اصلاً دیدن آن پرده، زنا می‌زاید! چون احساس است. دیدن یک پرده سینمایی پلیسی، به آن شخص تماشاجی جرئت کارهای جنایی می‌دهد، و این به خاطر احساس است. لذا می‌گوید: «دیده‌ات را به احساسات باز نکن، که دیدن این مناظر احساساتی، انسان را به عالم حس نزدیک می‌کند!»

علت حرمت دیدن مناظر غیر مشروع، دنبال کردن روح در مناظر غیر مشروع است؛ یعنی کسی که چشمش به زن عریان نیفتد، هوس زنا هم نمی‌کند و روحش در این سطح پایین نمی‌آید و انگیزه‌اش برای زنا گسیل نمی‌شود؛ اما اگر دید، نفس در اینجا پایین می‌آید و با دیدن، به دنبال کردن هم می‌افتد.

بحثمان در اینجا نبود؛ بحث در اینجا بود که انسان می‌تواند خود را رجل عقلانی یا رجل حیوانی بار بیاورد.

علت اینکه در اسلام خیلی از چیزها حرام شده است، برای همین جهت است که انسان را انسان عقلانی بار بیاورد، انسان را انسان شریف بار بیاورد و از حیوانات جدا کند. داشتن عکس صورت خوب نیست؛ چون دیدن عکس، انسان را به صورت نزدیک می‌کند و صورت برای ماده است. می‌گوید: «بالا برو و از صورت بگذر و در عالم معنا برو!» نگاه کردن به صورت و جمع کردن صورت، انسان را صورت‌پرست می‌کند. نگاه کردن تصویری که نگاه به آن حرام است و شنیدن موسیقی و هر چیزی که شنیدن آن حرام است، نفس را در آن مرحله نازل می‌کند.

یکی از وسائلی که انسان را به عالم عقل پیوند می‌دهد و نمی‌گذارد عقل انسان منکوب شهوت شود، ندیدن است. دیدن خیلی مؤثر است؛ چون تا دید، قلب به دنبالش می‌رود. چون نگاه کردن به زن نامحرم، فقط نگاه کردن نیست؛ نگاه کردن و دل به دنبالش حرکت کردن است! زن و مرد هم فرقی نمی‌کند. اگر نگاه نمی‌کرد، حرکت نمی‌کرد؛ اما اگر نگاه افتاد و دل به دنبال آن رفت، دیگر تمام است! دل که می‌رود، به اعضا و جوارح دستور می‌دهد و آنها هم به دنبالش حرکت می‌کنند، چه بتواند و چه نتواند! اصلاً عالم عوض می‌شود!

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند، دل کند یاد^۱ چون دیده، راه و دریچه برای ادراک دل است. اگر دریچه را ببندند دل یاد نمی‌کند. اگر به جوانی از زمان کودکی تا آن وقت که می‌خواهد به سن بلوغ برسد اصلاً معنای زن و مردی را نگویند، او اصلاً نمی‌داند که زن و مرد با هم تفاوت دارند یا ندارند، ولو بالغ هم بشود؛ چون انسان ملکوتی و عقلانی است و نه انسان احساساتی. اما وقتی به او گفتند یا می‌فهمد و متوجه می‌شود، دختر طلبِ پسر می‌کند و زوج برای خود طلب می‌کند. این به واسطهٔ سوق دادن و کشاندن نفس در این مرحله است. اگر نفس را مطلع نکنند خود نفس نمی‌تواند این جهات را پیدا کند. خوب توجه می‌کنید چه می‌گوییم؟! نمی‌تواند پیدا کند! فلذا نباید نفس را آزاد گذاشت تا در این مزبله‌های معاصی بیاید و هر معصیتی که به انسان بگویند، انسان به دنبالش برود!

باید نفس را نگه داشت! پس محیط باید محیطی باشد که در آن معصیت نباشد، محیط سالمی باشد و معصیتگاه نباشد، سیر و روش افراد سیر صحیحی باشد، جنایت و گناه در دسترس مردم قرار نگیرد، مضافاً به اینکه سیر آنها سیر کمال روحی باشد تا خودشان به مرحلهٔ عقلانی برسند. بنابراین یکی از معدّات و ممدّات برای کمال، نبودن وسایل معصیت در دست مردم است. انسان نمی‌تواند وسائل معصیت در دست مردم بگذارد و بگوید: «قلبت پاک باشد!» نه خیر، قلب پایین می‌آید. شما گوشت پخته را جلوی گربه بگذارید و بگویید: «عزیز من، تو را نصیحت می‌کنم که از این استفاده نکنی؛ این برای تو مفید نیست و برای تو ضرر دارد!» این حرف است؟! گربه دارای چنین غریزه‌ای است که تا چشمش به ماهی حوض می‌افتد، تمام بدنش را داخل آب می‌کند؛ اما اگر ماهی نبیند، بیخود خودش را داخل آب نمی‌اندازد و از آب هم کنار می‌کشد! حالا انسان انسانی است که از طرفی ملک و از طرفی حیوان است، و یک جنگ و غوغای عظیمی در عالم نفس انسان است؛ این از این طرف می‌کشد و آن از آن طرف.

۱. دویبیتی‌های باباطاهر، دویبیتی شمارهٔ ۲۳.

در هر وقتی، در هر لحظه‌ای از لحظات، در خواب و بیداری، قوه‌ای از آن طرف دارد می‌کشد و قوه‌ای از این طرف دارد می‌کشد. یک لحظه انسان سُر می‌خورد و این طرف می‌آید، لحظه‌ی دیگر آن طرف می‌رود و مدام نوسان پیدا می‌کند. آن وقت این نوسان‌های انسان در صفحه‌ی تابلوی نفس به شکل منحنی‌هایی درج می‌شود؛ منحنی نوساناتِ فعلیّت و استعداد فرد از نقطه‌ی نظر منطقِ احساس و منطقِ عقل است. تماشا کردن این منحنی‌ها خیلی عجیب است، که افراد بشر چه منحنی‌هایی در نفس خودشان کشیده‌اند! اگر هزار نقاش و تابلوساز و نقشه‌کش و مهندس و دستگاه‌هایی که منحنی‌های قلب و ضربان قلب را در تمام مدت عمر ثبت می‌کنند اینجا بیایند، به گرد این نمی‌رسند؛ چون این منحنی تصویر احساس و عقل است و آن را دارد تصویر می‌کند.

اگر انسان به طرف عقل رفت و احساس را کوباند، در همان وقت صورت ملکوتی پیدا می‌کند و صورت ملک به خود می‌گیرد. یعنی اگر آن احساسی که آدم را دعوت می‌کند، مثلاً جهل باشد؛ در مقابل آن، دعوت منطق عقل به علم است و انسان صورت ملکوتی جبرائیل پیدا می‌کند. یا اگر آن احساسی که انسان را به عالم حیوانیّت دعوت می‌کند، کشتن و قتل و غارت باشد؛ در مقابل آن، دعوت منطق عقل به احیاء است و انسان صورت اسرافیلی و صورت همان ملک را به خودش می‌گیرد. یا اگر آن گناهی که انسان می‌خواهد بکند، بخل و عدم انفاق و خوردن حق فقرا و مساکین و ایتم باشد؛ در مقابل آن، منطق انسان را به بذل و ایثار و انفاق دعوت می‌کند و انسان صورت آن ملکوتی را پیدا می‌کند که مأمور برای روزی است. هم‌چنین هر کدام از ملائکه که موکل بر یک وظیفه‌ی خاصی هستند، انسان صورت آن ملک را پیدا می‌کند. اگر کسی آن قدر خود را تقویت کرد که تمام عبادات را برای خدا انجام داد و تمام این صفات حسنه را براساس منطق عقل بجا آورد، صورتی پیدا می‌کند که جامع جمیع صفات ملائکه است؛ هم صورت جبرائیل را دارد و هم صورت عزرائیل را دارد و هم صورت میکائیل را دارد و هم صورت اسرافیل دارد، و تمام صور ملائکه را دارد.

اگر انسان در مرحله‌ی عبودیت محضه در آمد، صورت خدا پیدا می‌کند که

صورت خدا مافوق صورت ملک است! در روایتی وارد است:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ^۱ «خدا آدم را بر صورت خودش آفرید!»

مقصود صورت خارجی نیست و خدا صورت ندارد!^۲ و این حدیث هم خیلی حدیث عجیبی است و در آن بحث‌ها می‌شود! پس انسان بالاتر از ملائکه می‌رود. بالاتر از ملائکه چیست؟ کدام ملک بالاتر از جبرائیل است؟ اما انسان بالاتر از ملائکه می‌رود؛ چون ملائکه دارای قوه حس نیستند و دارای عقل محض‌اند، ولی انسان با وجود احساس که ضد قوه عقل است، خود را ترقی داده است و احساس را منکوب قوه عقل کرده است، لذا درجه‌اش از ملائکه بالاتر می‌رود و مقام جامع‌الجمعی نسبت به همه صفات ملائکه پیدا می‌کند. مثلاً اگر جبرائیل علم تمام موجودات را عنایت می‌کند یا اسرافیل همه موجودات را احیا می‌کند یا میکائیل مأمور روزی و افاضه رحمت و لطف از جانب پروردگار است، این انسان که جامع صفات ملائکه شده است، تمام آنها را در مقام جامعیتی دارد.

از آن طرف، آن کسی که در اینجا احساس را غلبه می‌دهد و سراغ آن حیوان می‌رود، نفسش آن حیوان می‌شود. اگر در آنجا احساس او خلاف آن مقتضای عقل او رفتار کرد و باز احساس را ترجیح داد و به دنبال فلان معصیت رفت و عقلش را زمین زد، صورت آن حیوان را به خود می‌گیرد و صورت حیوان در حال معصیت، صورت شیطان است؛ چون خود حیوان که گناه ندارد و صورت حیوان در عالم حیوانیت که گناه نیست! خدا حیوان را حیوان خلق کرده است، اما انسان که کار حیوان را از روی گناه و از روی تجربی انجام می‌دهد، صورت حیوان شیطانی به خود می‌گیرد، نه صورت حیوان معصوم! بین حیوان معصوم و حیوان شیطانی فرق است. آن وقت آن صورت شیطانی که می‌آید - پناه به خدا - چه صورت‌هایی است! صورت همه حیوانات

۱. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۵۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۳۴.

است؛ اما حیوانِ شیطانی، نه حیوانِ معصوم! توجه می‌کنید چه می‌گوییم؟! انسان به کجا می‌رسد؟! از هر حیوانی پست‌تر می‌شود!

بنابراین این روایتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:
 آن کسی که عقلش را بر شهوتش غلبه بدهد، مقامش از ملائکه بالاتر است؛
 و آن کسی که شهوتش را بر عقلش غلبه بدهد، از حیوان پست‌تر است!
 یعنی چه؟ و چرا این‌طور است؟ چون حیوان دارای یک غریزه خاصی است که خدا به او داده است و نمی‌تواند تکامل پیدا کند و نمی‌تواند از غریزه و احساس حیوان بالا بیاید؛ اما انسان که می‌تواند بالا بیاید، اگر بالا نیامد و عمل حیوانی انجام داد، آن‌هم عمل حیوانی توأم با تجرّی و گناه، از حیوان هم پایین‌تر می‌آید و صورتی پیدا می‌کند که جامع جمیع صفات و غرائز در حیوانات است، به اضافه صورت شیطنت! چون منطق عقل دارد و عقل به او می‌گوید: نکن! ولی انسان با عقل مخالفت می‌کند و تجرّی می‌کند و این گناه را انجام می‌دهد؛ آن‌وقت صورتی پیدا می‌کند که انسان به هیچ‌وجه نمی‌تواند توجیه کند و بگوید: صورت سگ است! نه، صورت خوک است! نه، صورت روباه است! نه، صورت شغال است! نه، هر صورتی که بگویی، نمونه‌ای از آن دارد به اضافه شیطانیت!

گناه خیلی عجیب است! در همه روایات و آیات و کلام بزرگان مدام می‌گویند:
 «اصلاً گناه نکنید!» کسی که می‌خواهد خوب بشود باید گناه نکند؛ اما اگر گناه کند هر قدمی که طی می‌کند بُعد است، چون گناه تو را حیوان می‌کند و تو را شیطان می‌کند. حالا شما روی این صورت شیطانی، دو تا علم هم بگذار، مثل کتابی است که سوار یک حمار کرده باشی!

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^۱

اگر کتاب روی حمار بار کرده باشند، این که انسان و عالم نیست!

۱. سوره جمعه (۶۲) آیه ۵.

نفسی که مشغول گناه است، صورتش صورت گناه است و اگر بخواهد سیر و سلوک بکند، آن نفس روی پایه لرزانی بار می‌شود. اگر ﴿عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ﴾^۱ باشد، یک قدم جلو نمی‌رود! لذا تمام بزرگان این راه، به ترک گناه دعوت می‌کنند و می‌گویند:

تا کسی اهل گناهی است، سیر و سلوک دیگر هیچ معنایی ندارد! بلکه حتی به مختصر مخالفتی از شریعت، تمام اعمال او باطل می‌شود!

درباره مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی - رحمة الله علیه - نقل می‌کنند:

یکی از رؤسای متصوفه در آن زمان مقدار زیادی از طلا و پول‌های اشرافی و امثال اینها به عنوان هدیه خدمت آخوند فرستاده بود. آخوند هم در نجف در منزل نشسته بود. تا خدمت مرحوم آخوند می‌آوردند، آخوند دستور می‌دهد که جایی بگذارند و کسی در آن تصرف نکند! بعد همه شاگردها تعجب می‌کنند که آخوند هر وقت پول به دستش می‌آمد، فوراً قسمت می‌کرد، پس چرا الآن محبوس کرده است و اجازه تصرف نداده است؟! بعد از شش ماه، همان شخصی که این پول‌ها را فرستاده بود، غسل [توبه] می‌کند و نجف می‌رود و خدمت آخوند می‌رسد و تقاضایی از او می‌کند. تا چشم مرحوم آخوند به او می‌افتد، اوّل آن پول‌ها را جلوی چشم می‌گذارند و بعد قیچی طلب می‌کند و سبیل‌هایش را می‌زند؛ بعد می‌گویند: «اگر پول را از تو قبول کرده بودم، قدرت بر زدن سبیل‌ها را نداشتم!»

حالا که زدن سبیل در شریعت سنت است، پس شریعت با این مقدار مخالفت سازش بردار نیست و با این نمی‌سازد! خیلی عجیب است؛ با این مقدار مخالفت هم سازش ندارد! این قدر انسان باید مطیع باشد و مراقبه داشته باشد!

بنابراین انسان باید هیولانیت نفسش به مرحله فعلیت برسد، و به مرحله فعلیت رسیدن باید در اثر تربیت باشد، و تربیت باید تربیت صالح باشد، و تربیت

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

صالح دائماً نفس انسان را به مقام عقلانی و ملکوتی نزدیک می‌کند و از احساسات دور می‌کند. افرادی که تحت تربیت نباشند و دنبال طاعت پروردگار نروند، نفس آنها خواهی نخواهی به احساسات کشیده می‌شود. آنها گرچه در ظاهر به صورت انسان‌اند، اما در واقع حیوان‌اند. آن وقت در جهنم و در برزخ که عالم نورِ بواطن و اسرار است، نه عالم ظاهر، دیگر حساب حیوانی و انسانی و... براساس حساب باطن است، نه حساب ظاهر. آن وقت روی آن صور ملکوتی، عوالمی بر انسان منکشف می‌شود: *إِذَا النَّارُ وَإِنَّا الْجَنَّةُ!*

تمام این مطالبی که عرض شد، مقدمه‌ای بود که چرا خداوند علیّ اعلیٰ بعضی از اوقات در دنیا به انسان گوشزد می‌کند و گوش مالی می‌دهد و انسان را به حال اضطرار و بیچارگی و به حال غم و غصه در می‌آورد تا اینکه انسان در آن حال به سوی خدا انقطاع پیدا کند و آن انقطاع موجب ترفیع مقام و حرکت او به سوی مقام عقل و ملکوتیت بشود.

این از الطاف خدا است که خداوند علیّ اعلیٰ این کار را می‌کند و این به‌عنوان مقدمه است؛ چون نفس انسان قابلیت دارد و مانند طلا است که در کوره می‌گذارند و آن را داغ و ذوبش می‌کنند تا اینکه غلّ و غشّش را بگیرند. آهن را در کوره می‌گذارند، بعد روی سندان می‌گذارند و اوّل چندتا بر روی سرش می‌زنند تا ذغال‌هایش ریخته شود و بعد پُتک‌زن‌ها به جانش می‌افتند، تا اینکه سرد می‌شود؛ دو مرتبه یک آتش دیگر می‌دهند و باز دستور چکش‌کاری می‌دهند، تا سرد می‌شود؛ و همین‌طور آتشی دیگر تا صورتش به همان کیفیت مطلوب و تربیتی که آن استاد آهنگر نسبت به این آهن در نظر دارد، دربیاید. انسان هم همین‌طور است؛ پس شدت و بلاهایی که برای انسان پیدا می‌شود، لطف پروردگار است برای انقطاع!

مطالبی که امشب گفتیم مقدمه‌ای بود برای اینکه مطلب را برسانیم به اینکه اینها لطف پروردگار است و انسان نباید فرار کند! اگر یک وقت گرفتاری یا شدتی یا غم و غصه‌ای برای انسان پیدا شد، فوراً به خدا پناه برد! اصلاً این غم و غصه و شدت

برای این است که انسان به خدا پناه ببرد، نه اینکه به این در و آن در بزند؛ ولی ما اشتباه می‌کنیم و اگر غم و غصه‌ای یا شدتی پیدا بشود، می‌خواهیم به غیر خدا علاج کنیم، گرچه آن شدت برای معالجه ما و معالجه کاستی‌های ما باشد و برای این باشد که خدا می‌فرماید: «به سوی من بیا!» و ما باید به آنجا برسیم.

می‌خواستیم امشب این بحث را تمام کنیم؛ اما این مقدمه را داشته باشید، تا إن شاء الله به خواست خدا یک شب دیگر در ذی‌المقدمه صحبت کنیم.

حجر اساسی ترک معصیت است، بنابراین إن شاء الله به خواست خداوند امیدواریم که همه ما موفق باشیم آن حجر اساسی و سنگ زیر بنا را خوب کار بگذاریم و به سوی خدا محکم کنیم. ترک معصیت نمی‌گذارد که نفس انسان در منجلاب و گودال احساسات حیوانی فرو برود. آنجا جهنم است! وقتی انسان معصیت نکرد آن وقت قابلیت ارتقاء دارد، و به هر مقداری که اعمال حسنه و مستحبات انجام بدهد خود را بالا می‌کشد و بالا می‌رود. آن اعمال حسنه و مستحبات هنگامی مفید است که معصیت نباشد؛ اما وقتی معصیت باشد اعمال حسنه می‌سوزد و از بین می‌رود. خداوند علیّ اعلیٰ إن شاء الله ما را موفق بکند به ترک معصیت و اعمال حسنه و مستحباتی که خودش توفیق می‌دهد و افعالی انجام بدهیم که همراه با ترک معصیت باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

فهارس عامه

آيات

روايات

اشعار

كلمات مشهوره و ضرب المثلها

اشخاص

كتب

اماكن، قبائل و فرق

منايع و مصادر

فهرست آیات^۱

الفاتحه (۱)

آیه	رقم آیه	صفحه
﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾	۱	ج ۱: ۲۵، ۲۶، ۲۹؛ ج ۲: ۸۳، ۸۴.
﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾	۲	ج ۱: ۲۵، ۲۶، ۲۹؛ ج ۲: ۸۳، ۸۴.
﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾	۳	ج ۱: ۲۵، ۲۶؛ ج ۲: ۸۳، ۸۴.
﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾	۴	ج ۱: ۲۵، ۲۶؛ ج ۲: ۸۳، ۸۴.
﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾	۵	ج ۱: ۲۵ - ۲۹؛ ج ۲: ۸۳، ۸۴، ۱۶۸.
﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾	۶	ج ۱: ۲۵ - ۲۹؛ ج ۲: ۸۳، ۸۴.

۱. علامت: «*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ ۷ ج ۱: ۲۵، ۲۶، ۲۷؛
ج ۲: ۸۳، ۸۴.

البقرة (۲)

- ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ...﴾ ۳۱ ج ۲: ۲۱۰.
 ﴿... وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...﴾ ۸۳ ج ۱: ۱۹۰.
 ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ ۱۲۰ ج ۲: ۱۷۹.
 ﴿قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا...﴾ ۱۴۴ ج ۱: ۳۱.
 ﴿وَلَيْنِ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ...﴾ ۱۴۵ ج ۱: ۳۲.
 ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ وَإِنَّ...﴾ ۱۴۶ ج ۱: ۳۲، ۳۴، ۳۶.
 ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ۱۵۶ ج ۱: ۱۰۱.
 ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...﴾ ۱۷۹ ج ۱: ۱۳۸.
 ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...﴾ ۱۸۰ ج ۱: ۱۱۶.
 ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ...﴾ ۱۸۱ ج ۱: ۱۸۵.
 ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا...﴾ ۱۸۶ ج ۱: ۱۵۷، ۱۷۹، ۲۰۲، ۱۹۹.
 ﴿... فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...﴾ ۱۹۸ ج ۲: ۱۷۰.
 ﴿... فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾ ۲۰۰ ج ۲: ۱۷۰.
 ﴿... أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ...﴾ ۲۰۳ ج ۲: ۱۴۹.
 ﴿وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِمَّ...﴾ ۲۳۳ ج ۲: ۱۷۴*.
 ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ...﴾ ۲۶۳ ج ۲: ۱۱۱.
 ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾ ۲۶۴ ج ۲: ۱۱۱.
 ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ يَعُودُكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ...﴾ ۲۶۸ ج ۲: ۱۱۲.
 ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا...﴾ ۲۷۵ ج ۲: ۱۰۴.
 ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَابَعْتُمْ بَدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...﴾ ۲۸۲ ج ۱: ۲۰۴.
 ﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ ءَإِيْمٌ قَلْبُهُ﴾ ۲۸۳ ج ۲: ۲۵۴.

آل عمران (۳)

- ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ...﴾ ٥٩ ج ١: ٤٧.
- ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ١٠٢ ج ١: ١٨٦.
- ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ...﴾ ١٠٣ ج ٢: ٦٨، ٥٩.
- ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ...﴾ ١٠٤ ج ٢: ٧١.
- ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ...﴾ ١٠٥ ج ٢: ٧١.
- ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ لَا...﴾ ١١٨ ج ٢: ١٢٩.
- ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ...﴾ ١٣٥ ج ١: ٢٠٨، ٢١١.
- ﴿أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا...﴾ ١٣٦ ج ١: ٢١١، ٢١٢.
- ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ...﴾ ١٤٤ ج ١: ١٠٠.

النساء (٤)

- ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا...﴾ ٩٣ ج ١: ١٣٥.
- ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ...﴾ ١٠٠ ج ٢: ٣٠*، ٣١*.
- ﴿... وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ ١٤١ ج ٢: ١٣٠.
- ﴿... وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالٍ...﴾ ١٤٢ ج ٢: ١٧٧.
- ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ...﴾ ١٤٤ ج ٢: ١٢٩.
- ﴿... وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...﴾ ١٥٧ ج ١: ٢٤١.

المائدة (٥)

- ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ ٢ ج ١: ١٩٠، ٢٣٩.
- ﴿... وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...﴾ ١٣ ج ٢: ٢٤٠، ٢٤٦.
- ﴿... وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...﴾ ١٣ ج ٢: ١٨٩.

- ﴿ وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ... ﴾ ج ۱ : ۱۴۵ . ۴۵
- ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ... ﴾ ج ۲ : ۱۹۹ . ۵۱
- ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ... ﴾ ج ۱ : ۲۸۵ . ۶۷

الأنعام (۶)

- ﴿ وَ كَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَرْضَ وَلِيَكُونَ... ﴾ ج ۲ : ۱۸۹ . ۷۵
- ﴿ ... وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ ... ﴾ ج ۱ : ۱۳۶ . ۱۵۱
- ﴿ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِمَّا تَلَاهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ ... ﴾ ج ۲ : ۳۱ . ۱۶۰
- ﴿ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ ج ۱ : ۱۸۵ . ۱۶۲
- ﴿ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴾ ج ۱ : ۱۸۶ . ۱۶۳

الأعراف (۷)

- ﴿ ... كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا ... ﴾ ج ۱ : ۱۲۹ . ۳۸
- ﴿ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا ... ﴾ ج ۲ : ۲۱۱ . ۱۷۹
- ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ ج ۱ : ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۳ . ۱۹۹
- ﴿ ... إِذَا مَسَّهُمْ طَبَأٌ مِنْ الشَّيْطَانِ ... ﴾ ج ۲ : ۱۷۷ . ۲۰۱

الأنفال (۸)

- ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ ... ﴾ ج ۱ : ۲۰۷ . ۵۳

التوبة (۹)

- ﴿ وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ... ﴾ ج ۲ : ۱۵۰ . ۳
- ﴿ ... أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ ... ﴾ ج ۱ : ۱۸۵ . ۳۳

- ﴿... فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ ٤٥ ج ١: ٤٢.
 ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ...﴾ ١١١ ج ٢: ٥٩.

هود (١١)

- ﴿... وَإِنَّا لَنَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾ ١١٠ ج ١: ٤٢.

الرعد (١٣)

- ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ ٩ ج ١: ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤٤، ٤٦، ٤٨.
 ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾ ١١ ج ١: ٢٠١.

إبراهيم (١٤)

- ﴿... وَإِنَّا لَنَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾ ٩ ج ١: ٤٢.
 ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ ١٧ ج ٢: ١٩٢.
 ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ...﴾ ٢٤ ج ١: ١٦٠.
 ﴿تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا...﴾ ٢٥ ج ١: ١٦٠.
 ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ...﴾ ٤٢ ج ١: ٢٤٩.

الحجر (١٥)

- ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ٣٩ ج ٢: ١٨٨*.
 ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ ٤٠ ج ٢: ١٨٨*.

النحل (١٦)

- ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ...﴾ ٩٠ ج ٢: ١١٠.

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...﴾	۹۶	ج ۲: ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲.
﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ...﴾	۱۱۱	ج ۲: ۱۱۰.
﴿وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ...﴾	۱۲۶	ج ۱: ۱۴۴.
﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾	۱۲۸	ج ۱: * ۲۱، ۱۹۵.

الإسراء (۱۷)

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾	۲۲	ج ۱: ۱۰۵، ۱۱۱.
﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ...﴾	۲۳	ج ۱: ۱۱۱، ۱۱۳.
﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾	۲۴	ج ۱: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵.
﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ...﴾	۲۵	ج ۱: ۱۱۵.
﴿وَأَتَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبْدِرْ...﴾	۲۶	ج ۱: ۱۱۶، ۱۱۷.
﴿إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾	۲۷	ج ۱: ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰.
﴿وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ...﴾	۲۸	ج ۱: ۱۲۰.
﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ...﴾	۲۹	ج ۱: ۱۳۰.
﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ...﴾	۳۰	ج ۱: ۱۳۱.
﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ...﴾	۳۱	ج ۱: ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶.
﴿وَلَا تَقْرُبُوا الرِّزْقَ إِنَّهُ كَانَ فَجِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾	۳۲	ج ۱: ۱۳۶، ۱۳۷.
﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قُتِلَ...﴾	۳۳	ج ۱: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹.
﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾	۳۴	ج ۱: ۱۳۹.
﴿... وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾	۳۹	ج ۱: ۱۰۵.
﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ...﴾	۱۰۰	ج ۱: ۱۱۶، ۱۱۷.

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ...﴾ ج ۱: ۲۱۸. ۱۰۶

مریم (۱۹)

﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ...﴾ ج ۱: ۱۶۰. ۳

﴿... مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا﴾ ج ۱: ۲۷۵. ۲۸

طه (۲۰)

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً...﴾ ج ۱: ۱۷۴. ۵۵

﴿... وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا...﴾ ج ۱: ۱۸۳. ۱۳۰

الأنبياء (۲۱)

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ ج ۲: ۲۱۶. ۲۶

﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ ج ۲: ۲۱۶. ۲۷

الحج (۲۲)

﴿لَيْشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ... أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ...﴾ ج ۲: ۱۲۲، ۱۴۹. ۲۸

﴿... وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ ج ۲: ۱۲۲. ۲۹

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ...﴾ ج ۲: ۱۱۶، ۱۱۷. ۳۷

۱۲۵.

النور (۲۴)

﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...﴾ ج ۱: ۸۰. ۳۰

﴿وَأَنكِحُوا الْأَيَّتَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ...﴾ ج ۱: ۱۳۴، ۱۳۵. ۳۲

الشعراء (۲۶)

ج ۲ : ۵۲ .	۸۸	﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾
ج ۲ : ۵۲ .	۸۹	﴿إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾
ج ۱ : ۲۲۷، ۲۳۲ .	۲۰۵	﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ﴾
ج ۱ : ۲۲۷، ۲۳۲ .	۲۰۶	﴿ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ﴾
ج ۱ : ۲۲۷، ۲۳۲ .	۲۰۷	﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ﴾
ج ۱ : ۱۰۱ .	۲۲۷	﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾

النمل (۲۷)

ج ۱ : ۹۰ .	۱۸	﴿... وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾
ج ۱ : ۲۰۷ .	۶۲	﴿أَمِنْ مِجِيبِ الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفِ السُّوءِ ...﴾

العنكبوت (۲۹)

ج ۱ : ۱۳۷ .	۴	﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا ...﴾
ج ۲ : ۱۶۲، * ۱۶۴ .	۴۵	﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ...﴾

لقمان (۳۱)

ج ۱ : ۲۵۱ .	۱۳	﴿... يَبُوءُ لَا تُشْرِكُ بِاللَّهِ إِنَّ الْبَاطِلَ لُظْلَمٌ عَظِيمٌ﴾
-------------	----	--

الأحزاب (۳۳)

ج ۲ : ۵۵ .	۴	﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ...﴾
ج ۱ : ۶۹، ۷۷ .	۲۱	﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا ...﴾
ج ۱ : ۱۳۷ .	۳۲	﴿... فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ ...﴾

فاطر (۳۵)

- ﴿... إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾ ۱۰ ج ۲: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲.

الصافات (۳۷)

- ﴿لِيُنْثَلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾ ۶۱ ج ۱: * ۲۱، ۱۹۵،
 ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ۸۲ ج ۱: ۲۳۰.

ص (۳۸)

- ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأَعْوِثَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ۶۲ ج ۲: * ۱۹۰،
 ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ﴾ ۶۳ ج ۲: * ۱۹۰.

الزمر (۳۹)

- ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ...﴾ ۳ ج ۲: ۱۵۵،
 ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ۹ ج ۱: ۳۹.

غافر (۴۰)

- ﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ ۱۷ ج ۲: ۳۴.

فصلت (۴۱)

- ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...﴾ ۳۰ ج ۱: ۲۲۵،
 ﴿نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...﴾ ۳۱ ج ۱: ۲۲۵.

الزخرف (۴۳)

- ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ۷۱ ج ۲: ۳۳.

الدخان (٤٤)

ج ١: ٢١٨.	١	﴿حَمَّ﴾
ج ١: ٢١٨، ٢١٩.	٢	﴿وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾
ج ١: ٢٢٦، ٢١٨.	٣	﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾
ج ١: ٢١٨، ٢١٩.	٤	﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾

الفتح (٤٨)

ج ١: ٢٨٢؛ ج ٢: ٢١٣.	٢٩	﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...﴾
---------------------	----	--

الحجرات (٤٩)

ج ٢: ١٤٠.	٩	﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ...﴾
ج ١: ٥١، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧.	١١	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا...﴾
ج ١: ٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٥.	١٢	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّلَمِ إِنَّ بَعْضَ الظَّلَمِ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن...﴾
ج ٢: ١٩، ١٠٠، ١١١.	١٣	﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ إِنَّ اللَّهَ...﴾

القمر (٥٤)

ج ٢: ١٨٨*.	١٧	﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ﴾
------------	----	---

الواقعة (٥٦)

ج ٢: ١٨٧.	٧٩	﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُظْهَرُونَ﴾
-----------	----	---------------------------------------

الحديد (۵۷)

- ﴿... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...﴾ ٤ ج ٢: ١٩٤.
- ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَ لَهُوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ...﴾ ٢٠ ج ٢: ١١٨.
- ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ ٢٢ ج ١: ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٥.
- ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾ ٢٣ ج ١: ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٣٣.

الصّف (٦١)

- ﴿... أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ...﴾ ٩ ج ١: ١٨٥.

الجمعة (٦٢)

- ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ...﴾ ٥ ج ٢: ٢٢٢.

المنافقون (٦٣)

- ﴿... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...﴾ ٨ ج ١: ١١١.

التّحریم (٦٦)

- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتٍ...﴾ ١ ج ١: ٢٦٧، ٢٨٥.
- ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَانِكُمْ...﴾ ٢ ج ١: ٢٦٨، ٢٨٥.
- ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ. وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ...﴾ ٣ ج ١: ٩٦*، ٢٦٨، ٢٨٥، ٢٦٩.
- ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ...﴾ ٤ ج ١: ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٨٤.
- ﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَ...﴾ ٥ ج ١: ٢٧٣.

		النبا (٧٨)	
ج ١: ١٠٩.	١	﴿عَمَّ...﴾	
		النازعات (٧٩)	
ج ١: ١٠٨.	١	﴿وَالنَّازِعَاتِ...﴾	
		عبس (٨٠)	
ج ٢: ١٥٤.	٢٤	﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ...﴾	
		المطففين (٨٣)	
ج ١: ١٠٨.	١	﴿وَيَلِّمُ الْمُطَفِّفِينَ﴾	
		الطارق (٨٦)	
ج ٢: ١١٦.	١٣	﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ﴾	
ج ٢: ١١٦.	١٤	﴿وَمَا هُوَ إِلَّا هَزْلٌ﴾	
		الأعلى (٨٧)	
ج ١: ١٠٨.	١	﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾	
		الغاشية (٨٨)	
ج ١: ١٠٨، ١٠٩.	١	﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيَّةِ﴾	
		الفجر (٨٩)	
ج ١: ٢٥١؛ ج ٢: ١٤٦*.	١٤	﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾	

الشمس (٩١)

﴿وَالشَّمْسُ وَضَحَّهَا﴾ ١ ج ١: ١٠٧*، ١٠٨.

اللیل (٩٢)

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ ١ ج ١: ١٠٨.

القدر (٩٧)

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ ١ ج ١: ٢١٧، ٢١٨.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾ ٢ ج ١: ٢١٧، ٢٢٦، ٢٣١.

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ ٣ ج ١: ٢٠٢، ٢١٧، ٢١٩.

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ ٤ ج ١: ٢١٧، ٢٣٠.

﴿سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ﴾ ٥ ج ١: ٢١٧، ٢٣٠.

الهمزة (١٠٤)

﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمَزَةٍ﴾ ١ ج ١: ٥٥.

الكوثر (١٠٨)

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ ١ ج ٢: ١٢٩.

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ ٢ ج ٢: ١٢٩.

﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ ٣ ج ٢: ١٢٩.

الإخلاص (۱۱۲)

ج ۱: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹؛	۱	﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾
ج ۲: ۶۸، ۱۸۸.		
ج ۲: ۶۸، ۵۲.	۲	﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾
ج ۲: ۶۸، ۵۲.	۳	﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾
ج ۲: ۶۸، ۵۲.	۴	﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

فهرست روایات

- ابغوا لی ثوباً لا یرغب فیہ، أجمعلہ تحت ثیابی لئلا أجرد منه... (امام حسین علیہ السلام) ج ۱: ۷۹*.
- أخرج من جمیع ما کتبت فی دوائینہم فَمَن عَرَفَت منهم رَدَدت... (امام صادق علیہ السلام) ج ۱: ۲۵۷.
- اخلاص العمل لله (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۵۲، ۱۵۴.
- إذ كانت القلوبُ إليك بالجميل تُشير ج ۱: ۱۶۲.
- إذا أردت أن تُدرِكَ صلاةَ القائمِ فأقرأ و أنت جالس فإذا... (امام صادق علیہ السلام) ج ۱: ۱۰۶*.
- إذا التبست علیکم الفتنُ كقطع اللیل المظلم... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۷۸.
- إذا رأيت الناس يتقربون إلى خالقهم... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۰۲.
- أرحني يا بلال (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۶۶.
- أرفق يا ولدي بأسيرك و أرحمه و أحسن إليه و أشفق... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۵۱*.
- أسألك بحقك و قدسك و أعظم صفاتك و أسألك... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۲: ۱۸۲.
- [أسألك بحق هذا اليوم] الذي جعلته للمسلمين عيداً... ج ۲: ۶۱.
- اشتدَّ غصبي على من ظلم من لا يجد ناصرًا غيري (حديث قدسي) ج ۱: ۲۵۰.
- أشدُّ حيازيمك للموت، فإن الموت لا يقا... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۷۳.
- أطلبوا الدعاء في أربع ساعاتٍ عند هبوبِ الرياحِ و زوال... (امام صادق عليه السلام) ج ۱: ۱۸۳.
- إغتنموا الدعاء عند أربعٍ عند قراءة القرآن و عند الأذان... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۸۲.
- أقل معارفك... زدي بيانا... أنكبر من عرفت منهم (امام صادق عليه السلام) ج ۲: ۱۷۹.

- أَكْثَرُ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ (حديث قدسی) ج ٢: ١٦٩، ١٧٧، ١٨١.
- الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم) ج ٢: ١٩٨، ١٩٩.
- إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ قَدْ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٦٤.
- اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ لَمْ يُحَدِّثُوا حَدَّثًا وَ لَمْ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٨٩.
- اللَّهُ اللَّهُ فِي الْآيَاتِم! فَلَا تُعْبُوا أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا يَضِيعُوا... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٨٧.
- اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآن! فَلَا يَسْقِيكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٨٧.
- اللَّهُ اللَّهُ فِي ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكُمْ! فَلَا يُظْلَمَنَّ بِحَضْرَتِكُمْ وَ بَيْنَ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٨٩.
- اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٨٠.
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٨٠.
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ١٦١.
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ (امام زمان عليه السلام) ج ١: ١٨٠.
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتِيحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ وَ أَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنَّاكَ (امام زمان عليه السلام) ج ١: ١٨٠.
- اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٧١.
- اللَّهُمَّ كُنْ لِي لَوْ لَيْتَكَ الْحُجَّةَ بِنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ... (صادقين عليهما السلام) ج ١: ٢٠٠.
- اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمَلْنَا، وَ مَا قَصُرْنَا عَنْهُ فَبَلَّغْنَا (امام زمان عليه السلام) ج ٢: ٦٠.
- اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبَلُّجِهِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٨١.
- أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ أَخِي (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم) ج ١: ١٢٠.
- أَمَّا رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَعْفُوَ اللَّحْيَ وَ أَحْفَتَ الشَّوَارِبَ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم) ج ١: ٧٤.
- أُمِرَ النَّاسُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لِئَلَّا يَكُونَ الْقُرْآنُ مَهْجُورًا... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٠٩.
- إِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم) ج ٢: ١٣٣.
- إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ إِمَامَانِ، قَامَا أَوْ قَعَدَا (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم) ج ١: ١٩٥.
- إِنَّ الرَّجُلَ لَيُوعَكُ وَ يَجْرَحُ وَ لَكِنَّهُ هُوَ أَعْلَمُ بِنَفْسِهِ وَ لَكِنَّهُ إِذَا... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ١٠٦*.
- إِنَّ الصِّيَامَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم) ج ١: ٦٤.
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم) ج ٢: ٢٢١.
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَ رَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم) ج ٢: ٢١٥.

- إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ، قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ۲: ۵۴.
- إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ جَمَعَ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۲۷*.
- أَنْ آتَتْ هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلَّ لَهُ إِنَّنِي لَمْ أَسْتَعْمِلْكَ عَلَى سَفْكَ الدِّمَاءِ... (حديث قدسي) ج ۱: ۲۵۲.
- أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ ج ۲: ۶۲.
- إِنَّ جَبْرَيْلَ أَنَا نِي فَقَالَ إِنَّا مَعَشَرَ الْمَلَائِكَةِ لَا نَدْخُلُ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۲۴۴*.
- أَنْ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ج ۱: ۵۴*.
- إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ... (امام حسين عليه السلام) ج ۲: ۱۸۷.
- إِنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ كُنَّ حَزْبِينَ فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةٌ وَسُودَةُ ج ۱: ۹۶*.
- أَنْ يَطَّأَ مُزْدَلِفَةَ بِرَجْلِهِ (امام صادق عليه السلام) ج ۲: ۱۷۱.
- أَنَا عِنْدَ الْمُتَنَكِّسَةِ قُلُوبُهُمْ (حديث قدسي) ج ۱: ۱۵۹.
- أَنَا وَعَلِيٌّ أَبُوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۱۷۵.
- أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۳۸.
- أَنْذِرْ قَوْمَكَ لَا يَدْخُلُوا بَيْتًا مِنْ بَيْتِي وَلَا يَدْخُلُونَ عِبَادِي عِنْدَ أَحَدِهِمْ... (حديث قدسي) ج ۱: ۲۵۳.
- أَنْظُرُوا ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَصَلُّوهُمْ، يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۸۷.
- إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۲۰، ۲۸، ۵۶.
- إِنِّي حَرِيصٌ عَلَى رُشْدِكُمْ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۷۱.
- إِنِّي لَمْ أَزَلْ وَالْيَا... فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ... لَا حَتَّى تَوَدَّى إِلَى كُلِّ ذِي... (امام باقر عليه السلام) ج ۱: ۲۵۲.
- أَوْصَاهُمْ أَنْ لَا يُخَالَفُوا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ، يَعْنِي الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ ج ۱: ۱۹۵*.
- أَوْصِيَكُمْ بِالضَّعِيفِينَ النِّسَاءِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۱۸۹.
- أَوْصِيَكُمْ عِبَادَةَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ۲: ۵۱، ۶۷، ۸۴، ۱۱۵.
- أَوَّلُ مَا يُسْتَلُّ الْعَبْدَ الصَّلَاةُ فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۶۴.
- أُولَئِكَ خَلَقَ اللَّهُ تُسَعَّرُ بِهِمْ نَارُ جَهَنَّمَ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۲۸*.
- إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ ظُلْمَاتٌ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۲۵۰.
- إِيَّاكُمْ وَالْمِثْلَةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۱۵۱*.
- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرٍ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۷۷.

- بکم فَتَحَ اللهُ
(امام هادی علیه السلام) ج ١ : ٢٢٩ .
- بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعِدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ
(امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ١ : ٢٥٠ .
- تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَائِحِهِمْ وَوُدِّهِمْ كَالْجَسَدِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢ : ٧٣ .
- تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكَثَّرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ١ : ١٣٣ .
- ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢ : ٧٤، ١٥٢ .
- ثُمَّ إِنِّي أَوْصِيكَ يَا حَسَنُ... مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ١ : ١٨٦ .
- جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَا لَا كَثِيرًا... ج ١ : ٢٥٦ .
- حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرَدًا وَاحِدًا... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ٢ : ١٨٢ .
- حَلَقَ اللَّحْيَةَ مِنَ الْمُثَلَّةِ وَمَنْ مَثَلَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ١ : *٢٤٢ .
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعَمِ، وَالنَّعَمَ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ٢ : ٥١، ٦٧، ٨٣، ١١٥ .
- الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا
(امام صادق علیه السلام) ج ٢ : ١٢٠ .
- حَوَالِنَا، لَا عَلَيْنَا... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢ : ٨٨ .
- خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَضَعْ لَبِنَةً عَلَى لَبِنَةٍ وَلَا أَجْرَةً عَلَى أَجْرَةٍ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ١ : ٨٥ .
- خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَرَكَّبَ فِيهِ الْعَقْلَ وَالشَّهْوَةَ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢ : ٢١٦ .
- خَلُّوا سَبِيلَ الْجَاهِدِ الْمُجَاهِدِ [فِي اللَّهِ ذِي الْكُتُبِ]... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ١ : ١٧٣ .
- دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَوَعَاها خَيْرٌ وَاعٍ
(امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ٢ : ٥٩ .
- دَعْنِي مِنَ اخْتِرَاعِكَ... (امام صادق علیه السلام) ج ١ : ١٦١ .
- دَعْوُهُنَّ؛ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ١ : ١٧٢ .
- ذَكَرْتُ أَحَاكَ بِمَا يَكْرَهُهُ
(رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ١ : ٦٢ .
- الرَّجُلُ يُصَلِّي وَهُوَ قَاعِدٌ فَيَقْرَأُ السُّورَةَ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْتِمَهَا قَامَ... (امام باقر علیه السلام) ج ١ : *١٠٦ .
- رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها فَبَلَّغَهَا إِلَيَّ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢ : ٧٤ .
- الرَّحْمَةُ وَالشَّفَقَةُ مِنْ شِيَمَتِنَا لَا مِنْ شِيَمَتِهِ بِحَقِّي عَلَيْكَ فَأَطِعْمَهُ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ١ : *١٥١ .
- سُرْعَةَ الْإِسْتِرْسَالِ لَا تُسْتَقَالُ
(امام صادق علیه السلام) ج ١ : ٦٠ .
- سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي
(امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ١ : ١٩٢ .
- شِيعَتُنَا مَنْ خَلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طَبِئَتِنَا وَعُجِنُوا بِهَاءِ وَلَا يَتِنَا... (امام زمان علیه السلام) ج ٢ : ١٩٥ .

- صَلِّ مَنْ قَطَعَكَ أَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ أَعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ (امام صادق علیه السلام) ج ۱: ۱۴۳.
- الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ قَوْمُوا عَنْ نَوْمَتِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۱۷۳.
- الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَمَنْ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۶۵.
- الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقَى (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۶۴.
- صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۱۸۶.
- ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۶۰.
- الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ ظَلَمَ يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظَلَمَ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظَلَمٌ... (امام باقر علیه السلام) ج ۱: ۲۵۰.
- الْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ... (امام حسین علیه السلام) ج ۲: ۱۸۷.
- عَلِمًا بَأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَمَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۱۸۲.
- عَلَى خَيْرِ الْبَشَرِ، مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۴۱.
- فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۷۷.
- فَإِنَّ الشَّيْءَ يَكُونُ مَعَ الشَّيْءِ ج ۲: ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۳.
- فَإِن أَنَا مِثُّ فَاقْتَصَّ مِنْهُ بِأَن تَقْتَلُهُ وَتَضْرِبُهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: * ۱۵۱.
- فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۸۳.
- فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِهِ غَيْرِ فِقْهِهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِ إِلَى... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۷۴، ۱۵۱.
- فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ! فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۱۷۴.
- فَلَا تَكْفُرْ بِي بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ... (حدیث قدسی) ج ۲: ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۲.
- فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ، فَإِنَّ الشَّيْءَ يَكُونُ مَعَ الشَّيْءِ (حدیث قدسی) ج ۲: ۲۰۰.
- فَمَنْ أَحَبَّ بَقَائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارَ (امام کاظم علیه السلام) ج ۱: ۲۵۵.
- فَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ وَزَرًا (امام صادق علیه السلام) ج ۲: * ۱۲۳.
- الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ أَحَدٌ فِيهِ سِوَاهُ... (امام صادق علیه السلام) ج ۲: ۵۴.
- قَنْطَرَةٌ عَلَى الصَّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ... (امام صادق علیه السلام) ج ۱: ۲۵۱.
- قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تُفْلِحُوا (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۸۷.
- الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۲۰۳.
- الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۲۰۳.

- كان مُعَاذِ يُؤْتَمُّ فِي مَسْجِدِ عَلِيٍّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَيُطِيلُ... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ١٠٧* .
- كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهُ، [يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ١: ٨٠ .
- لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً! يَكْفِيكُمْ اللَّهُ مَنْ آذَاكُمْ وَبَغَى... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٩٠ .
- لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ تَمَسُّوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢: ١٧٧ .
- لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢: ٩٩ .
- لَا يَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا [يَسْتَفْتِي] مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ بِيْرِهِ... (امام صادق عليه السلام) ج ٢: ٤٣* .
- لَا يَلْبَسُ الرَّجُلُ الذَّهَبَ وَلَا يُصَلِّيُ فِيهِ؛ لِأَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ٢٤٢* .
- لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ وَلَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ١: ٤١ .
- لَأَعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢: ١٣٧ .
- لَوْ صُمَّتْ دَهْرَكَ وَقُمْتَ لَيْلَكَ وَقُتِلَتْ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ٢: ٥٣ .
- لَيْتَ شِعْرِي أَيُّتَكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدَبِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ١: ٩٣ .
- لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ فَيَنْزِلُ إِلَيْكُمْ، وَلَا فِي تَحْوِمِ الْأَرْضِ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٩ .
- مَا انْقَضَتْ سَاعَةٌ مِنْ دَهْرِكَ إِلَّا بِقِطْعَةٍ مِنْ عُمْرِكَ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ١: ٣٥* .
- مَا مِنْ شَيْءٍ يُفَرِّقُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢: ٧٢ .
- مَا نَصَّرْنَا بِلِسَانِكَ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢: ١٣٤ .
- الْمَرْأَةُ تَخَافُ الْحَبْلَ فَتَشْرِبُ الدَّوَاءَ فَتُتَلَقَى مَا فِي بَطْنِهَا... (امام كاظم عليه السلام) ج ١: ١٣٥* .
- المستشار مؤتمن* (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ٢: ١٥٣ .
- مَنْ أَحَبَّ حَجْرًا حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢: ٥٦، ٢٠٠ .
- مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَحَبَّ ذَكَرَهُ، وَمَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ ذَكَرَهُ. (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ٢: ١٧٢ .
- مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ وَمَنْ أَحَبَّ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ٢: ٤٦، ١٩٩ .
- مَنْ أَصْبَحَ لَا يَنْوِي ظُلْمَ أَحَدٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا أَذْنَبَ ذَلِكَ الْيَوْمَ... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ٢٥١ .
- مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ، كَفَّ عَنْ ظُلْمِ النَّاسِ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ١: ٢٥٠ .
- مَنْ عَالَ يَتِيْمًا حَتَّى يَسْتَعْنِيَ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ١: ١٨٧ .
- مَنْ عَوَّلَ بِمَا عَلِمَ، وَرَزَّهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ج ١: ٣٦ .
- مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ ج ٢: ٢٠٣ .

- المؤمن من المؤمنين كالرأس من الجسد... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۷۲، ۷۳.
- المؤمنون إخوة تتكافأ دماءهم وهم يدٌ واحدٌ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۷۵.
- الناس كلهم هالكون إلا العالمون... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۹۰.
- نَصَرَ [نَصَرَ] اللهُ عبداً سَمِعَ مَقَالَتى... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۷۶، ۱۵۰.
- النكاح سُنتى، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنتى فَلَيْسَ مِنى (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۱۳۴.
- هذا ما أوصى به على بن أبي طالب أوصى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لا... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۸۵.
- هو [القرآن] الدليل، يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَهُوَ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۷۸.
- وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ، ثَمَّ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ... (حضرت زهرا عليها السلام) ج ۱: ۱۰۰.
- وَافْتَحِ اللَّهُمَّ لَنَا مَصَارِعَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِيحِ الرَّحْمَةِ وَ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۸۱.
- وَأَكْثَرُ ذِكْرِى فِي الْحَلُواتِ (حديث قدسى) ج ۲: ۱۶۲.
- وَالْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۲: ۱۹۰.
- وَإِنَّكَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ وَلَكِنْ تَحْجُبُهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ (امام سجّاد عليه السلام) ج ۲: ۱۸۷.
- وَخَيْرُ شَيْعَتِنَا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۲: ۱۴۶.
- وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بَنِى أَبِي طَالِبٍ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۲۷۲*.
- وَ عَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ مَكْتُوبٌ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۲۵۳.
- وَ عَلَيكُمْ - يَا بَنَى - بِالتَّوَّاضُلِ وَ التَّبَادُلِ وَ التَّبَارُّ، وَ إِيَّاكُمْ وَ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۹۰.
- وَ فِي الصِّدْرِ لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرى... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۶۵.
- وَ كَانَتْ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ عَيْنِينَ لِأَبَوَيْهِمَا فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ فِي جَمِيعِ الْقَضَايا ج ۱: ۹۶*، ۲۷۳.
- وَ لا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۹۰.
- وَ لَقَدْ كَانَتْ حُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۸۳.
- وَاجْعَلْ قَلْبى بِحَبِّكَ مُتَمِيماً (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۲: ۱۷۵.
- وَ اللَّهُ ما كَذَّبْتُ وَ لا كُذِّبْتُ وَ إِتَمَّ اللَّيْلَةُ [الَّتى وَ عِدْتُ بِها]... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۷۲.
- يَا أَبَاهُ قَدْ قَتَلْتَ هَذَا اللَّعِينُ... وَ أَنْتَ تَأْمُرُنَا بِالرَّفْقِ بِهِ... (امام مجتنبى عليه السلام) ج ۱: ۱۵۱*.
- يَا يَهْلُولُ أَبِشْرُ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ج ۱: ۲۱۲.
- يَا رَسُولَ اللَّهِ، ماذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَ اللَّدَدِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۹۳.

- یا صَفْوَانُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْءٌ وَاحِدًا... (امام کاظم علیه السلام) ج ۱: ۲۵۴.
- یا عَلِیَّ وَفَیْنَا وَاللَّهِ لِصَاحِبِکَ (امام صادق علیه السلام) ج ۱: ۲۵۷.
- یا عَلِیَّ، أَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى... عَاقِرٌ نَاقَةٌ تَمُود... (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ج ۱: ۱۶۹.
- یا عَلِیَّ، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى خَالِقِهِمْ... (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ج ۲: ۱۱۲.
- یا عَلِیَّ، لَا يُبَغِضُكَ إِلَّا مَنَافِقٌ أَوْ کَافِرٌ (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ج ۲: ۱۹۷.
- یا عِيسَى، اسْتَعْنَتْ بِي فِي حَالَاتِ الشَّدَّةِ؛ فَإِنِّي أُغِيثُ الْمَكْرُوبِينَ... (حدیث قدسی) ج ۲: ۲۰۷.
- یا عِيسَى، أَطِيبْ لِي قَلْبَكَ وَ أَكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْحَلَوَاتِ (حدیث قدسی) ج ۲: ۱۶۱.
- یا عِيسَى، لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ كُنْ مِنِّي عَلِيَّ حَذَرٍ (حدیث قدسی) ج ۲: ۱۸۵.
- یا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكَ ج ۲: ۲۰۰.
- یا مُحَمَّد، تَوَاضَعْ لِلَّهِ... (امام باقر علیه السلام) ج ۲: ۵۷.
- یا مُعَاذُ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فِتْنًا عَلَيَّ بِ﴿وَالشَّمْسِ...﴾ (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ج ۱: *۱۰۷.
- يَكُونُ السُّرُّ عَلِيَّ بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فُلَانَةَ... (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۸۴.
- يُؤْتِي بِالَّذِي قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ فَيَقُولُ اللَّهُ مَا... (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ج ۲: *۲۷.
- يُؤْتِي بِصَاحِبِ الْهَالِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى أَلَمْ... (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ج ۲: *۲۷.

فهرست اشعار

- ج ۱: ۱۸۲. اَرْمَةُ الْأُمُورِ طُرًّا بَيِّدَهُ (حاجی سبزواری)
- ج ۱: ۱۷۳. أَشَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ، فَإِنَّ الْمَوْتَ (امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ج ۲: ۱۳۵. امر طبیعت است که باید شود ضعیف
- ج ۲: ۱۹۵. أَنَا مِنْ أَهْوَىٰ وَ مَنْ أَهْوَىٰ أَنَا (منصور حلاج)
- ج ۲: ۲۰۰. ای برادر تو همان اندیشه‌ای (مولوی)
- ج ۲: ۱۹۸. ترسم ای فصاد اگر فصدم کنی (مولوی)
- ج ۲: ۲۴. تیغ دادن در کف زنگی مست (مولوی)
- ج ۱: ۱۱۲. چون به پیری رسیدم و دیدم (سنائی)
- ج ۱: ۱۷۳. خَلُّوا سَبِيلَ الْجَاهِدِ الْمُجَاهِدِ (امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ج ۱: ۱۱۲. در جوانی کسی به من می گفت (سنائی)
- ج ۲: ۱۹۶. رَقَّ الزُّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْحَمْرُ (صاحب بن عبّاد)
- ج ۲: ۲۱۹. ز دست دیده و دل هر دو فریاد (باباطاهر عریان)
- ج ۲: ۲۰۱. سنّی که روز حشر شفیعش عمر بود
- ج ۱: ۲۱۲. شست و شویی کن و آنکه به خرابات، حرام (حافظ)
- ج ۲: ۱۸۱. صَمَتْ وَ جُوعٌ وَ سَهْرٌ وَ عَزَلَتْ وَ ذَكَرَىٰ بِهٖ دَوَامٌ (قاسم انوار)
- ج ۲: ۱۶۹. عبادت به جز خدمت خلق نیست (سعدی)

- ج ۲: ۱۴۵. غَارَ الْفَتَىٰ عَلَىٰ ابْنِ عَمَّةٍ (متوکل عباسی)
- ج ۲: ۱۹۶. فَكَأَنَّمَا خَمْرٌ وَلَا قَدَحٌ (صاحب بن عباد)
- ج ۱: ۱۶۵. فَمَهْمَا تَنَبَّتُ الْأَرْضُ (امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ج ۱: ۱۷۳. فِي اللَّهِ لَا يَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ (امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ج ۲: ۲۰۰. گر بود اندیشه‌ات گُل، گلشنی (مولوی)
- ج ۲: ۱۹۸. من کی ام؟ لیلی و لیلی کیست؟ من! (مولوی)
- ج ۱: ۱۶۵. نَكَتُ الْأَرْضُ بِالْكَفِّ (امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ج ۱: ۱۰۰. و أَيْضًا يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ (ابوطالب علیه السلام)
- ج ۱: ۱۶۵. و فِي الصَّدْرِ لُبَانَاتٍ (امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ج ۱: ۱۷۳. و لَا تَعْرُزُ بِالذَّهْرِ وَ إِنْ كَانَ يُوَافِكَا (امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ج ۲: ۱۹۸. يَا حَارُ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتَ يَرِنُ (سید جمیری)

کلمات مشهوره و ضرب المثلها

- ج ۲: ۹۷. زور و قدرت، حق است!
- ج ۱: ۲۲۳*. طَابِقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ
- ج ۲: ۲۰۱. کوری عصا کش کور دگر بود
- ج ۱: ۷۹*. لَا يَزِيدُ إِلَّا بُعْدًا!
- ج ۱: ۲۰۸*، ۱۹۴*. مانند ابر بهار گریه می‌کرد
- ج ۲: ۹۷. ماه زیر ابر نمی‌ماند
- ج ۲: ۲۰۸، ۲۰۲. نفس انسان هیولانی است
- ج ۱: ۳۶*. یک مرتبه بانگی بر آمد و خواجه مُرد!

فهرست اشخاص

الف) أسماء أنبياء وأولياء صلوات الله عليهم أجمعين

١٥٠، ١٥٦*، ١٦٥، ١٧١، ١٧٧، ١٨٠، ١٩٤-٢٠١، ٢١٥، ٢٢٢.	حضرت محمد بن عبدالله، رسول الله، پیغمبر اکرم، رسول اکرم، رسول خدا، النبی، خاتم النبیین، پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم: ج ١: ٣١، ٣٤، ٦٣، ٦٤، ٦٩، ٧٤، ٧٧- ١٠١، ١١٣، ١١٧، ١١٩، ١٢٠، ١٢٦*، ١٢٩، ١٣١، ١٣٤، ١٥٠، ١٥٢*، ١٦١، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٥، ١٨٦- ١٨٩، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٨- ٢١١، ٢١٣، ٢١٨، ٢٢٤، ٢٢٦- ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٢*، ٢٤٤*، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٦٤- ٢٦٧، ٢٦٩- ٢٧٣، ٢٧٧- ٢٨٣: ج ٢: ٢٨*، ٢٩*، ٣٠*، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٤- ٤٧، ٥١، ٥٢*، ٥٦، ٥٧، ٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٧، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٣، ٧٦، ٧٧، ٧٩، ٨٨، ٩٣، ٩٩، ١٠١- ١٠٦، ١١٠، ١١٢، ١٢٠، ١٢٤، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٥- ١٤٠، ١٤٣، ١٤٥.
١٥٠، ١٥٦*، ١٦٥، ١٧١، ١٧٧، ١٨٠، ١٩٤-٢٠١، ٢١٥، ٢٢٢.	حضرت علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین، اباتراب، صالح المؤمنین، علی المرتضی، وصی پیغمبر آخر الزمان علیه السلام: ج ١: ١٩، ٣٥، ٥٢، ٧٤، ٧٨- ٨٢، ٨٤، ٩٣، ٩٤، ٩٩، ١١٩، ١٢٠، ١٤٧- ١٥٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٦- ١٧٠، ١٧٤، ١٧٥، ١٨٢، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ٢٠٥، ٢٢٠، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٤٢*، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٦٩- ٢٧٣، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٥: ج ٢: ٣٥، ٣٦، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٥٣، ٥٤، ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٧٩، ١٠٢، ١١٢، ١٢٢، ١٢٧، ١٣٠، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧- ١٤١، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٠، ١٦٧، ١٧٢، ١٧٥، ١٧٧، ١٨٢، ١٩٦- ١٩٩، ٢٠١.
١٥٠، ١٥٦*، ١٦٥، ١٧١، ١٧٧، ١٨٠، ١٩٤-٢٠١، ٢١٥، ٢٢٢.	حضرت فاطمه زهرا علیها السلام: ج ١: ٧٥، ٩٣- ١٠١، ١٠١، ٢٣٢، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٧٣، ٢٨١: ج ٢: ١٣٧.

- حضرت امام حسن، ابامحمد علیه السلام: ج ۱: ۹۹، ۱۴۹ - ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵.
- حضرت امام حسین، اباعبدالله، سیدالشهدا علیه السلام: ج ۱: ۷۴، ۷۹*، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۲۵*، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۸۱، ۲۸۴: ج ۲: ۲۶، ۳۹ - ۴۸، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۱۸۷، ۲۰۰.
- حضرت امام سجّاد، زین العابدین، سید الساجدین علیه السلام: ج ۱: ۷۸، ۲۳۳: ج ۲: ۴۱، ۱۱۰، ۱۸۷.
- حضرت امام محمد باقر، ابی جعفر علیه السلام: ج ۱: ۵۲، ۱۰۶*، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲: ج ۲: ۴۱، ۴۲، ۵۷.
- حضرت امام جعفر صادق، ابی عبدالله علیه السلام: ج ۱: ۱۰۶*، ۱۰۷*، ۱۶۱، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۴۲*، ۲۴۴*، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶: ج ۲: ۴۳*، ۵۴، ۵۷، ۱۶۳، ۱۷۹.
- حضرت امام موسی بن جعفر، کاظم، ابی الحسن علیه السلام: ج ۱: ۹۴، ۱۳۵*، ۲۵۴، ۲۵۵.
- حضرت امام رضا علیه السلام: ج ۱: ۹۴، ۱۰۹: ج ۲: ۱۲۰.
- حضرت امام محمد تقی علیه السلام: ج ۱: ۹۴.
- حضرت امام زمان، الحجّة بن الحسن علیه السلام: ج ۱: ۹۴، ۲۰۰، ۲۰۲: ج ۲: ۴۸، ۶۰ - ۶۳، ۹۲، ۱۴۲.
- حضرات معصومین، اهل بیت، ائمة اطهار، ائمة هدی، چهارده معصوم علیهم السلام: ج ۱: ۷۵، ۸۶، ۹۴، ۱۰۱، ۱۲۵*، ۱۲۶*، ۱۵۱*، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۵۴: ج ۲: ۷۹.
- ***
- حضرت آدم علیه السلام: ج ۲: ۱۰۰.
- حضرت نوح علیه السلام: ج ۱: ۲۷۴.
- حضرت ابراهیم علیه السلام: ج ۲: ۱۲۴، ۱۸۹.
- حضرت موسی علیه السلام: ج ۱: ۸۲: ج ۲: ۱۳۸.
- حضرت عیسی علیه السلام: ج ۱: ۴۷، ۴۸، ۸۳، ۲۴۱: ج ۲: ۹۰، ۱۰۸، ۱۶۱، ۱۸۵، ۲۰۷.
- حضرت اسحاق علیه السلام: ج ۲: ۱۲۳.
- حضرت اسماعیل علیه السلام: ج ۲: ۱۲۳.
- حضرت داود علیه السلام: ج ۱: ۸۳.
- حضرت سلیمان علیه السلام: ج ۱: ۹۰.
- حضرت لوط علیه السلام: ج ۱: ۲۷۴.
- حضرت هارون علیه السلام: ج ۲: ۱۳۸.
- حضرت یحیی بن زکریّا علیه السلام: ج ۲: ۴۵.
- حضرت یعقوب علیه السلام: ج ۲: ۱۲۳.
- حضرت یونس علیه السلام: ج ۲: ۸۷.
- حضرات انبیا، پیغمبران علیهم السلام: ج ۱: ۲۰، ۷۱، ۷۲، ۱۶۳، ۲۵۳: ج ۲: ۵۳، ۵۹، ۹۱، ۹۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۴.

ب) سائر اشخاص

- ابراهیم [بن رسول الله]: ج ۱: ۲۶۵.
- ابن ابی الجمهور: ج ۲: ۵۶.
- ابن ابی الحدید: ج ۱: ۱۶۴.
- ابن رشد اندلسی: ج ۲: ۹۱.
- ابن شعبه حرانی: ج ۱: ۱۸۴.
- ابن عباس: ج ۱: ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۳؛ ج ۲: ۴۲، ۱۶۷.
- ابن ملجم مرادی: ج ۱: ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۳، ۱۹۲.
- ابن تباح: ج ۱: ۱۷۲.
- ابو نعیم اصفهانی: ج ۲: ۱۷۷.
- ابوالقاسم کوفی: ج ۲: ۱۰۱*.
- ابوبکر [بن ابی قحافه]: ج ۱: ۹۶، ۱۱۹، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹-۲۸۲؛ ج ۲: ۱۳۶، ۱۳۷.
- ابوذر غفاری: ج ۱: ۱۱۹.
- ابوسعید عقیصا: ج ۱: ۱۶۶.
- ابوسفیان [بن حرب]: ج ۱: ۹۶؛ ج ۲: ۱۰۰، ۱۰۱.
- ابوشمط: ج ۲: ۱۴۳، ۱۴۵.
- ابوعبیده جراح: ج ۱: ۲۷۲.
- ابوعلی سینا: ج ۲: ۹۱.
- ابوموسی اشعری: ج ۱: ۲۶۳*.
- ابوهاله [بن منذر]: ج ۱: ۸۸.
- اردبیلی (میرزا محمد): ج ۲: ۴۰.
- اسحاق بن عمّار: ج ۱: ۱۳۵*.
- اسدآبادی افغانی (سید جمال الدین): ج ۲: ۸۹-۹۲.
- اسماء بنت عمیس: ج ۱: ۲۷۲*.
- اشراقی: ج ۲: ۸۷.
- اشعث بن قیس: ج ۱: ۱۷۴.
- اصبع بن نباته: ج ۱: ۱۹۳.
- امّ ایمن: ج ۲: ۱۰۲.
- امّ حبیبه [بنت ابی سفیان]: ج ۱: ۹۶.
- امّ سلمه [بنت ابی امیه]: ج ۱: ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۲۳۴، ۲۳۵.
- حضرت امّ کلثوم علیها السلام: ج ۱: ۹۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۲.
- امینی [علامه شیخ عبدالحسین]: ج ۱: ۲۶۲*.
- اویس قرنی: ج ۲: ۱۴۱، ۱۹۶، ۱۹۷.
- اینشتین: ج ۲: ۲۲، ۲۳*.
- بلال حبشی: ج ۲: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۶.
- بهاری (شیخ محمد): ج ۱: ۱۱۲.
- بہجت (آیة الله) شیخ محمدتقی: ج ۱: ۴۶.
- بیسمارک: ج ۲: ۹۸.
- پاستور: ج ۲: ۲۲.
- پاسکال: ج ۲: ۲۲.
- جابر بن عبدالله انصاری: ج ۲: ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۱۹۹.
- جبرئیل، جبرائیل، روح الامین: ج ۱: ۹۶، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۴*، ۲۷۲؛ ج ۲: ۲۱۶.
- جعدة بن هبيرة مخزومی: ج ۱: ۱۷۲.

- جعفر [بن ابی طالب]: ج ۱: ۱۹۵.
- جمیل بن درّاج: ج ۱: ۱۰۶*.
- جویریة بنت حارث: ج ۱: ۸۹.
- حارث بن اعور همدانی: ج ۲: ۱۹۸، ۱۹۹.
- حاطب بن ابی بلتعنة: ج ۱: ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲.
- حافظ شیرازی: ج ۱: ۱۲۶*.
- حبه عرنی: ج ۲: ۵۳.
- حجر بن عدی: ج ۱: ۱۷۴، ۱۹۲.
- حُرّ [بن یزید ریاحی]: ج ۱: ۲۸۱.
- حسّان بن ثابت: ج ۲: ۱۳۳*، ۱۳۴، ۱۳۵.
- [حسینی] [طهرانی]، (علامه [آیة الله سید محمد حسین]، والد، علامه طهرانی: ج ۱: ۲۰، ۱۲۲*، ج ۲: ۱۹۶*.
- [حسینی طهرانی (سید محمد صادق)]، اخوی: ج ۲: ۲۹.
- حفصه دختر عمر: ج ۱: ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۲۶۱ - ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰.
- حلیّ (علامه، [حسن بن یوسف]): ج ۱: ۷۲.
- حمّاد بن عثمان: ج ۱: ۱۰۶*.
- حمزة سید الشهداء: ج ۱: ۱۹۵.
- حضرت حوا علیها السلام: ج ۲: ۱۰۰.
- حضرت خدیجه علیها السلام: ج ۱: ۸۸، ۹۴.
- خراسانی (محمد کاظم): ج ۲: ۱۶۴.
- خراسانی (میرزا حبیب الله): ج ۱: ۱۲۷*.
- خطیب بغدادی: ج ۱: ۱۶۶.
- خوانساری (محمد تقی): ج ۲: ۸۷.
- ربیع بن خثیم: ج ۲: ۳۵.
- رقیة [بنت رسول الله]: ج ۱: ۲۷۹.
- رنان (ارنست): ج ۲: ۹۰، ۹۱.
- زبیر [بن عوام]: ج ۲: ۱۳۶.
- زرارة [بن اعین]: ج ۱: ۱۰۶*، ج ۲: ۵۷.
- زمخشری [محمود]: ج ۱: ۲۶۱، ۲۶۴.
- حضرت زینب علیها السلام: ج ۱: ۷۵، ۹۹، ۱۷۵.
- زینب [بنت رسول الله]: ج ۱: ۹۴.
- سروش (عبدالکریم): ج ۲: ۹۳.
- سعد بن وقاص: ج ۲: ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴.
- سعدی: ج ۲: ۱۶۹.
- سفیان بن عیینه: ج ۲: ۵۴.
- سلمان فارسی: ج ۱: ۹۷، ۹۸، ۱۱۹، ج ۲: ۳۰*، ۳۱*، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶.
- سلیمان بن یسار: ج ۱: ۲۶۲*.
- سنائی [مجدود بن آدم]: ج ۱: ۱۲۶*.
- سید بن طاووس: ج ۱: ۱۶۱.
- شیب [بن ماجد]: ج ۱: ۱۷۳.
- شهید ثانی: ج ۲: ۲۱، ۵۶.
- شیخ صدوق: ج ۱: ۲۵۰، ۲۵۱، ج ۲: ۵۶*.
- شیطان: ج ۱: ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰.
- صبحی صالح: ج ۲: ۵۹*.
- صبغ [بن غسل تمیمی]: ج ۱: ۲۶۲*، ۲۶۳*.
- صدر المتألهین: ج ۲: ۱۶۴*، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۸*.
- صفوان جمّال: ج ۱: ۲۵۴، ۲۵۵.

- صفیه [بنت عبدالمطلب]: ج ۲: ۱۳۴، ۱۳۵.
- صفیه بنت حیی بن اخطب: ج ۱: ۸۹.
- ضیاءالدینی (سید ابوالفرید): ج ۲: ۹۹*.
- طباطبائی (سید محمدحسین): ج ۲: ۳۴.
- طبری [محمد بن جریر]: ج ۱: ۹۳.
- طبری آملی (عمادالدین): ج ۲: ۴۲.
- طلحه: ج ۲: ۱۳۶.
- طهرانی (علامه آیه الله سید محمدحسین) >
- حسینی طهرانی
- عایشه [بنت ابی بکر]: ج ۱: ۸۴، ۹۱ - ۹۶.
- ۲۶۱ - ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰.
- عباده مخنث: ج ۲: ۱۴۴.
- عباسی (احمد): ج ۲: ۹۹*.
- عبد الرحیم قصیر: ج ۱: ۱۶۱.
- عبد المطلب: ج ۲: ۱۰۳.
- عبدالحمید عثمانی: ج ۲: ۹۰.
- عبدالرحمن بن عوف: ج ۱: ۱۱۹؛ ج ۲: ۱۳۶.
- عبدالله بن زبیر: ج ۱: ۹۳.
- عبدالله بن عمرو انصاری: ج ۲: ۴۰.
- عبدالله بن مسعود: ج ۱: ۷۸.
- عبدالله عمر: ج ۲: ۱۳۲.
- عثمان: ج ۱: ۱۱۹، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۰.
- عزرائیل: ج ۲: ۲۱۶.
- عطار نیشابوری: ج ۱: ۱۲۶*.
- عطیه عوفی کوفی: ج ۲: ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷.
- حضرت علی اکبر علیه السلام: ج ۱: ۲۳۴.
- علی بن ابی حمزه: ج ۱: ۲۵۶.
- عمار یاسر: ج ۱: ۱۱۹؛ ج ۲: ۱۴۱.
- عمر بن خطاب: ج ۱: ۹۲، ۹۶، ۱۱۹، ۲۶۱ - ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹ - ۲۸۲؛ ج ۲: ۱۰۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۶، ۲۰۱.
- عمرو بن جموح: ج ۲: ۴۰.
- عمرو بن عاص: ج ۱: ۲۶۳*.
- فرعون: ج ۱: ۲۷۴، ۲۷۵.
- فؤاد کرمانی: ج ۱: ۱۲۷*.
- فورسیون (روبر): ج ۲: ۹۹*.
- فیض کاشانی (ملاً محسن): ج ۱: ۶۳، ۱۲۷*.
- قادیانی (احمد): ج ۲: ۹۲.
- کراجکی: ج ۲: ۹۹*.
- کشّی [محمد بن عمر]: ج ۱: ۲۵۴.
- کلینی [محمد بن یعقوب]: ج ۱: ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۵۱، ۲۵۲.
- کمپانی [آیه الله محمدحسین غروی]: ج ۱: ۱۲۷*.
- کورتین (فیلیپ): ج ۲: ۹۸*.
- گاليله: ج ۲: ۲۲.
- گواهی (عبدالکریم): ج ۲: ۹۹*.
- گوبینو (کنت): ج ۲: ۱۰۲.
- لیلی: ج ۲: ۱۹۷، ۱۹۸.
- مارشالکو (اوتیس): ج ۲: ۹۹*.
- ماریه قبطیه، ام ابراهیم: ج ۱: ۲۶۴ - ۲۶۸.
- مالک اشتر: ج ۲: ۳۵.
- مامقانی [آیه الله عبدالله]: ج ۲: ۴۱.

- متوکل: ج ۲: ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵.
 مجاهد (احمد): ج ۲: *۸۴.
 مجاهد (میرزا محمد): ج ۱: ۱۱۲.
 مجلسی (علامه [محمد باقر]): ج ۲: ۵۶، ۷۳.
 مجنون: ج ۲: ۱۹۷.
 محبوب (محمد جعفر): ج ۲: *۸۴.
 محدث قمی [شیخ عباس]: ج ۱: ۲۴۹.
 حضرت محسن [بن علی بن ابیطالب] علیه السلام:
 ج ۱: ۹۷، ۹۹.
 محمد بن حنفیه: ج ۱: ۱۹۲، ۱۹۴.
 محمد بن مروان: ج ۱: *۲۴۴.
 محمد بن مسلم: ج ۲: ۵۷، ۵۸.
 محمد قلی زاده (جلیل): ج ۲: *۸۴.
 مریم دختر عمران علیها السلام: ج ۱: ۲۷۵، ۲۷۶.
 معاذ بن جبل: ج ۱: *۱۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱.
 معاویه بن مغیره: ج ۱: ۲۷۹.
 معاویه [بن ابی سفیان]: ج ۱: ۹۶؛ ج ۲: ۳۵، ۱۳۶-۱۳۹، ۱۴۱.
 مغیره بن شعبه: ج ۱: ۲۷۲.
 مقداد بن اسود: ج ۱: ۱۱۹؛ ج ۲: ۷۷.
 ملا نصرالدین: ج ۲: ۸۴، ۸۵.
 منتصر: ج ۲: ۱۴۴.
 مولانا جلال الدین رومی، ملای رومی: ج ۱:
 *۱۲۶؛ ج ۲: ۱۹۷.
 میثم تمار: ج ۱: ۱۶۴، ۱۶۵.
 ناصرالدین شاه: ج ۲: ۹۰.
 ناکس (رابرت): ج ۲: ۹۷، *۹۸.
 نیر تبریزی: ج ۱: *۱۲۷.
 نیوتن: ج ۲: ۲۲.
 هارون الرشید: ج ۱: ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶.
 همدانی (آخوند ملا حسینقلی): ج ۲: ۸۹، ۲۲۳.
 هیتلر: ج ۲: ۹۸.
 واقدی: ج ۲: ۷۳.
 وردان [بن بجره]: ج ۱: ۱۷۳.
 یعقوب بن اسحاق کندی: ج ۲: ۹۱.

فهرست كتب

- قرآن مجيد، قرآن: ج ١: ٢٦، ٤٢، ٤٣، ٤٦، ٧٢، ٧٨، ١٠٩، ١١١، ١١٣، ١٣٥، ١٣٦، ١٦٦، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٧، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٨٤، ٢٨٥؛ ج ٢: ٢٧، ٢٨، ٤٢، ٥٩، ٦٩، ٧٨، ٧٩، ٩١، ٩٢، ٩٣، ١٠٨، ١٠٩، ١١٦، ١١٩، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٤٠، ١٦٨، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٢، ٢١٣.
- نهج البلاغة (عبد): ج ١: ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٩٤، ٢٣٣؛ ج ٢: ٣٥، ٥٤، ١٤٢.
- نهج البلاغة (صبيح صالح): ج ١: ١٨٢، ١٩٣؛ ج ٢: ٥١، ٥٩، ٦٧، ٨٤، ١١٥، ١٢٢، ١٧٢، ١٨٠.
- ***
- الإتقان في علوم القرآن: ج ١: ٢١٩، ٢٦٢.
- الإحتجاج: ج ١: ٩٦، ٩٧، ١٠٠، ٢٨٣.
- الأحكام (يحيى بن الحسين): ج ٢: ١٦٦.
- إحياء علوم الدين: ج ١: ٥٤، ٦٤، ١٨٠؛ ج ٢: ٧٣، ١٠٢، ١١٢، ١٦٦، ٢٠٣.
- الإختصاص: ج ١: ١٠٠، ١٤٩، ١٦٤؛ ج ٢: ٥٨.
- ادبيات عاميانه ايران: ج ٢: ٨٤.
- الأربعون حديثاً: ج ٢: ٣٦.
- اربعين در فرهنگ شيعه: ج ١: ١٢٨.
- إرشاد القلوب: ج ١: ١٥٨، ١٥٩؛ ج ٢: ١٦٧، ١٧٨.
- الإرشاد: ج ١: ٧٤، ١٠١، ١٤٩، ١٥٣، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٩٣، ٢٣٤، ٢٧١، ٢٨٤؛ ج ٢: ٤١، ١٣٤، ١٣٩.
- أسباب نزول الآيات: ج ١: ٢٨٥.
- الإستبصار: ج ١: ٢٤٢.
- الاستغاثة في بدع الثلاثة: ج ٢: ١٠١.
- الاستيعاب: ج ١: ٨٨، ١١٩، ٢٦٧، ٢٧٨؛ ج ٢: ٤٠، ١٠١، ١٣٤.
- أسد الغابة: ج ١: ١١٩؛ ج ٢: ١٠١، ١٣٤، ١٣٥.
- أسرار الآيات: ج ٢: ٢٠٨.
- أسرار الصلاة (الشهيد الثاني): ج ٢: ٢٧.
- اسرار ملكوت: ج ١: ١٣٧؛ ج ٢: ١٣٢، ١٥٤.

- الأصول الستة عشر: ج ۲: ۱۷۸.
- اطاق‌های گاز در جنگ جهانی دوم، واقعیت یا افسانه: ج ۲: ۹۹.
- إعراب القرآن (نحاس): ج ۱: ۲۳۰.
- أعلام الدین (دیلمی): ج ۱: ۲۰۶.
- إعلام الوری: ج ۱: ۹۵، ۱۰۱؛ ج ۲: ۱۰۳.
- أعیان الشیعة: ج ۲: ۱۹۶.
- افق وحی: ج ۲: ۹۳.
- إقبال الأعمال، الإقبال بالأعمال الحسنة: ج ۱: ۹۹؛ ج ۲: ۶۲، ۱۲۷، ۱۱۰، ۱۸۷.
- الله شناسی: ج ۱: ۳۹، ۲۲۴؛ ج ۲: ۱۱۲، ۱۹۰، ۱۹۶.
- الأمالی (شیخ مفید): ج ۲: ۸۸، ۱۴۶، ۱۷۸، ۱۹۸، ۱۹۹.
- الأمالی (شیخ صدوق): ج ۱: ۸۴، ۹۸، ۱۵۹، ۲۱۲، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۱؛ ج ۲: ۵۶، ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۰۰.
- الأمالی (شیخ طوسی): ج ۱: ۶۲، ۹۵، ۱۶۰، ۲۵۰، ۲۴۹؛ ج ۲: ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۷۸، ۱۹۷، ۱۹۹.
- امام شناسی: ج ۱: ۳۵، ۴۲، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۰، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۷۳، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۸۰؛ ج ۲: ۴۱، ۵۹، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲.
- الإمامة و التبصرة: ج ۲: ۱۶۵.
- الإمامة و السیاسة: ج ۱: ۹۷، ۲۸۳.
- إمتاع الأسماع: ج ۱: ۲۶۷.
- انجیل متی: ج ۱: ۱۴۴.
- انجیل: ج ۲: ۱۰۸.
- أنساب الأشراف: ج ۱: ۷۸، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۲۶۴، ۲۶۷؛ ج ۲: ۱۳۹.
- الإنصاف: ج ۲: ۲۰۸.
- انوار الملکوت: ج ۱: ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۱۸؛ ج ۲: ۲۹، ۱۶۴.
- الإيضاح (ابن شاذان): ج ۱: ۹۳.
- إيضاح الفوائد: ج ۱: ۲۴۰.
- آیین رستگاری: ج ۲: ۱۹۳.
- بحار الأنوار: ج ۱: ۵۴، ۹۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۶۳؛ ج ۲: ۲۰، ۲۱، ۳۹، ۵۶، ۶۳، ۷۳، ۱۶۵، ۱۹۵، ۲۰۳.
- البدء و التاریخ: ج ۲: ۲۱۶.
- البداية و النهاية: ج ۲: ۱۴۱.
- البرهان فی تفسیر القرآن: ج ۱: ۲۲۹.
- بشارة المصطفى: ج ۲: ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۱۹۹.
- بصائر الدرجات: ج ۱: ۲۸۶.
- بوستان سعیدی: ج ۲: ۱۶۹.
- بیان السعادة: ج ۲: ۱۵۰.
- تاج الموالید: ج ۱: ۹۹.
- تاریخ الطبری: ج ۱: ۸۳، ۸۸، ۹۲، ۹۴؛ ج ۲: ۴۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۴.
- تاریخ المدینة: ج ۱: ۹۲.
- تاریخ یعقوبی: ج ۱: ۲۶۵؛ ج ۲: ۱۵۱.
- تاریخ أهل البيت: ج ۱: ۹۹.

- تاريخ بغداد: ج ١: ١٦٦، ١٦٧.
- تاريخ تمدن: ج ٢: ١٠٩.
- تاريخ خليفة: ج ١: ٢٦٤؛ ج ٢: ٤٠.
- تاريخ كزیده: ج ٢: ١٩٧.
- تاريخ مدينة دمشق، تاريخ ابن عساكر: ج ١: ٢٦٢، ٢٨٥.
- تاريخ نامه طبري: ج ١: ٧٤.
- التحصين: ج ٢: ١٧٨، ١٧٩.
- تحف العقول: ج ١: ١٥٩، ١٨٤؛ ج ٢: ١٠٣، ١٠٤.
- تذكرة الأولياء: ج ٢: ١٩٧.
- التذكرة الحمدونية: ج ٢: ٣٦.
- تذكرة الخواص: ج ١: ٢٨٤.
- تصنيف غرر الحكم: ج ١: ٣٥.
- تفسير الدر المنثور: ج ١: ٢٣٠، ٢٦٢، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٨٥، ٢٨٠.
- تفسير السمرقندي: ج ١: ١٣٢.
- تفسير الصافي: ج ١: ٢١٢، ٢٢٩.
- تفسير العياشي: ج ١: ٩٩.
- تفسير القرآن العظيم، تفسير ابن كثير: ج ١: ١٣٢، ٢٦٢، ٢٨٥.
- تفسير القمي: ج ١: ٨٧، ٩٦، ١٢٠، ٢٢٨، ٢٦١، ٢٦٥، ٢٨٥؛ ج ٢: ٣٨، ٧٥، ٧٧، ١٠٢، ١٣٩، ١٥١، ١٥٢.
- تفسير آية نور: ج ١: ١٨٢.
- تفسير فرات الكوفي: ج ١: ٩٥؛ ج ٢: ١٢٧، ١٥٠.
- تقريب المعارف: ج ١: ٢٦٥، ٢٨٦.
- تنقيح المقال: ج ٢: ٤١، ٤٢.
- تهذيب الأحكام: ج ١: ٦٤، ١١٤، ١٨٠، ٢٣١، ٢٤٠، ٢٤١؛ ج ٢: ٦٠، ١٢٧، ١٦٥، ١٧٨.
- تهذيب الكمال: ج ٢: ١٣٢.
- التوحيد (شيخ صدوق): ج ٢: ٢٢١.
- تورات: ج ١: ١٤٤.
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ج ١: ٩٠، ٢٥٠، ٢٥١؛ ج ٢: ١٠٦.
- جامع الأخبار: ج ١: ٥٥، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ٢٤٣؛ ج ٢: ١٣٣، ١٧٨، ١٨٧.
- جامع البيان: ج ١: ٩٢.
- جامع الرواة: ج ٢: ٤٠.
- جامع السعادات: ج ١: ٦٣.
- الجعفریات: ج ١: ٩٠، ١٥٠، ٢٤٢؛ ج ٢: ١٠٦.
- الجمل و النصره: ج ٢: ١٣٤.
- جواهر التاريخ: ج ١: ٩٢.
- جوحي: ج ٢: ٨٤.
- الحجة في القراءات السبع: ج ١: ٣٦.
- الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، أسفار: ج ٢: ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٨.
- حلية الأبرار: ج ١: ٨٥، ٨٦؛ ج ٢: ١٧٧.
- حياة الحيوان الكبرى: ج ١: ٢٦٢.
- حيات جاويد: ج ٢: ١٦١.
- الخرائج و الجرائح: ج ١: ٣٦، ٢٨٠.
- الخصال: ج ١: ٥٢، ٥٣، ٩٠، ٢٠٤، ٢٥٠؛ ج ٢: ١٦٧، ١٧٨.

- خصائص الوحي المبين، ابن البطريق: ج ۱ : ۲۸۵.
- دائرة المعارف فارسی: ج ۲: ۸۴.
- الدعاء: ج ۱: ۹۹.
- دعائم الإسلام: ج ۱: ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۶۴؛ ج ۲: ۷۵، ۱۰۶، ۱۶۶.
- الدعوات: ج ۱: ۱۵۷.
- دلائل الإمامة: ج ۱: ۱۰۰.
- دوبیتی های باباطاهر: ج ۲: ۲۱۹.
- دیوان حافظ: ج ۱: ۲۱۳؛ ج ۲: ۱۹۰.
- دیوان حلاج: ج ۲: ۱۹۵.
- ربیع الأبرار: ج ۱: ۲۶۲.
- رجال الطوسی: ج ۲: ۴۰.
- رجال الکشی: ج ۱: ۲۵۴، ۲۵۵؛ ج ۲: ۴۱، ۴۱.
- رسالة سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم: ج ۲: ۱۸۱.
- رسالة لب اللباب: ج ۱: ۱۹۵؛ ج ۲: ۱۹۳.
- رسالة نکاحیه: ج ۱: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸.
- روح المعانی: ج ۱: ۲۰۳.
- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة: ج ۱: ۱۴۵.
- روضة المتّقین: ج ۲: ۱۹۰.
- روضة الواعظین: ج ۱: ۸۴؛ ج ۲: ۸۸، ۱۲۷.
- الروضة فی فضائل أمير المؤمنین: ج ۱: ۱۹۳.
- ریاض النّصرة: ج ۱: ۲۶۲.
- ریحانة الأدب: ج ۲: ۱۹۶.
- الزهد: ج ۱: ۸۴.
- سرّالفتوح: ج ۲: ۱۱۸.
- سفینه البحار: ج ۱: ۲۵۳.
- السقیفة و فدک: ج ۱: ۹۷، ۲۷۹، ۲۸۳.
- سنن ابن ماجه: ج ۲: ۱۳۹.
- سنن أبی داود: ج ۱: ۹۹.
- سنن الترمذی: ج ۱: ۱۰۱؛ ج ۲: ۲۰.
- سنن النسائی: ج ۱: ۹۲.
- سنن دارمی: ج ۱: ۲۶۲.
- سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت های اسلامی: ج ۲: ۹۰.
- سیر أعلام النبلاء: ج ۲: ۱۴۱.
- السیرة الحلبیة: ج ۱: ۹۲.
- السیرة النبویة: ج ۱: ۸۸، ۹۲، ۹۶، ۲۶۳، ۲۶۴.
- ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳؛ ج ۲: ۳۱، ۱۳۵، ۱۳۹.
- سیری در تاریخ پیامبر اکرم: ج ۱: ۹۰، ۱۲۸.
- سیره عمر ابن جوزی: ج ۱: ۲۶۲.
- شجرة طوبی، حائری مازندرانی: ج ۲: ۱۹۵.
- شرايع الإسلام: ج ۲: ۲۹.
- شرح الأخبار: ج ۱: ۹۴، ۹۹، ۱۶۴، ۲۸۵؛ ج ۲: ۱۴۱.
- شرح الکافی (مولا صالح مازندرانی): ج ۱: ۷۴.
- شرح المنظومة: ج ۱: ۱۸۲.
- شرح فقراتی از دعای أبو حمزه: ج ۱: ۱۸۰.
- شرح فقراتی از دعای افتتاح: ج ۱: ۱۸۰.
- شرح نهج البلاغة (ابن أبی الحدید): ج ۱: ۹۳، ۹۷، ۱۶۴، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۹، ۲۸۳؛ ج ۲: ۳۶، ۱۴۶.

- شناخت مسیحیت: ج ٢: ١٠٩.
- شواهد التنزيل: ج ١: ٨١، ١٦٩، ٢٧٢، ٢٨٥.
- الشواهد الربوبية: ج ٢: ٢٠٨.
- الصّاح: ج ١: ٦٩.
- صحيح البخارى: ج ١: ٧٨، ٨٣، ٩١، ٩٢، ٩٦، ٢٦٤، ٢٦٧، ٢٨٠؛ ج ٢: ٢٠، ٧٣، ١٣٢، ١٣٩.
- صحيح مسلم: ج ١: ٩١، ٢٦٤، ٢٧٦؛ ج ٢: ٢٠، ٧٣.
- الطبقات الكبرى: ج ١: ٧٤، ٨٣، ٨٨، ٨٩، ٩١، ٩٢، ٩٩، ١٤٩، ١٥٠، ٢٦٤، ٢٦٧، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٧٩؛ ج ٢: ٣١، ٤٠، ١٠٣، ١٣٦، ١٣٩.
- عدة الداعي: ج ١: ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٨١، ١٨٣، ٢٥٣؛ ج ٢: ١٧٨.
- العدد القوية: ج ١: ١٧٤، ١٧٥.
- علل الشرائع: ج ١: ١٠٩، ٢٤١، ٢٤٢؛ ج ٢: ٢١٦.
- عوالى اللئالى: ج ١: ٥٤، ٢٤٣؛ ج ٢: ٢٠، ٢١، ٥٦، ١٠٦، ١٧٨، ١٨٨.
- العين: ج ١: ٥٦.
- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ١: ٨٦، ٩١؛ ج ٢: ١٦٤.
- الغارات: ج ١: ١٦٧؛ ج ٢: ٣٦، ٥٣.
- الغدير: ج ٢: ١٤١.
- غرر الحكم (آمدى): ج ٢: ١٧٢، ١٧٨.
- فاتحين جهانى خيانتكاران حقيقى جنگ: ج ٢: ٩٩.
- فتح البارى: ج ١: ٢٦٢.
- الفتوح: ج ١: ٩٤.
- فتوحات مكّيه: ج ١: ٢٦٢.
- الفصول المختارة: ج ١: ٣٦.
- الفضائل (ابن شاذان): ج ١: ١٧٠.
- فقه الرضا، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام: ج ١: ٢٤٣؛ ج ٢: ١١٠.
- فلاح السائل: ج ١: ١٥٨.
- قرب الإسناد: ج ١: ٦٢، ٩٠، ٩٩، ١٥٠، ١٥٣.
- الكافي: ج ١: ٤١، ٦٠، ٦٤، ٧٨، ٨٤، ٨٥، ٩٤، ٩٩، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١٨، ١٢٩، ١٣٣، ١٤٩، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٨٠ - ١٨٤، ١٩١، ١٩٩، ٢٠٠ - ٢٠٣، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٨٠، ٢٨٤، ٢٨٥؛ ج ٢: ٣٣، ٤١، ٤٣، ٥٤، ٧٦، ٧٧، ١٢٠، ١٢٣، ١٥١، ١٥٢، ١٦١، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٧، ١٧١، ١٧٣، ١٧٨، ١٨٥، ١٩٣، ٢٠٧، ٢٢١.
- الكامل ابن اثير، الكامل: ج ١: ٢٨٠؛ ج ٢: ١٣٦، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥.
- كامل الزيارات: ج ١: ٢١٣؛ ج ٢: ٢٠٠.
- كتاب سليم بن قيس الهلالي: ج ١: ٩٧، ٢٧٩، ٢٨٣؛ ج ٢: ١٠١.
- الكشاف: ج ١: ٢٦١، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٥.
- كشف الأسرار: ج ٢: ٢٠٣.
- الكشف و البيان: ج ١: ٩٢، ١٣٢.
- كفاية الأثر: ج ١: ٢٢٨.
- كفاية الأصول: ج ٢: ١٦٤.
- كليات قاسم انوار: ج ٢: ١٨١.

- کمال الدین: ج ١: ١٧٥؛ ج ٢: ٣١.
کنز العرفان: ج ١: ٢٤٠.
کنز العمال: ج ١: ٢٦٢؛ ج ٢: ١٣٢.
کنز الفوائد: ج ٢: ١٣٤، ١٣٩.
لسان العرب: ج ١: ٥٥، ٢٢٢.
لغت نامه دهخدا: ج ١: ١٧٥، ٢٣٢؛ ج ٢: ٣٥.
اللهوف: ج ١: ٧٩، ٢٨٤.
لوامع صاحب قرآنی: ج ١: ١٠٧.
المباحثات: ج ٢: ٢٠٨.
المبسوط: ج ٢: ٢٩.
مثنوی معنوی: ج ٢: ٢٤، ١٩٨، ٢٠٠.
مجمع البحرين: ج ١: ٢٣٠؛ ج ١: ٩٢، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٦٥، ٢٧٥.
مجمع البيان: ج ٢: ١٥٠.
مجمع النورین: ج ١: ٢٨٤.
مجموعة ورام: ج ١: ١٦٠؛ ج ٢: ٣٥.
المحاسن: ج ١: ٦٢؛ ج ٢: ٣٣، ٣٧، ٣٨، ١٥٣، ١٧٨.
محجة البيضاء: ج ١: ٦٣، ٦٤.
المحیط فی اللّغة: ج ١: ٥٤، ٢٢٢.
مدینة معاجز الأئمة الإثنی عشر: ج ١: ٢٨٤.
مرآة العقول: ج ١: ٢٠١.
مروج الذهب: ج ١: ٢٢٨؛ ج ٢: ٤٠، ٤١، ١٣٢، ١٣٥، ١٤١.
المزار الكبير: ج ١: ١٦٥.
المستدرک (حاکم نیشابوری): ج ١: ٩٢، ١٦٤.
مستدرک الوسائل: ج ١: ٢٠٣، ٢٤٥.
- مسند أبی یعلی: ج ١: ٩٢.
مسند احمد حنبل: ج ١: ٦٣، ٦٤، ٨١، ٩١، ٩٤، ٩٥، ٩٩، ١٠١، ٢٦٣، ٢٦٤؛ ج ٢: ٢٠، ١٣٥، ١٣٩، ٢٢١.
مشاهیر سلماص: ج ٢: ١٣٥.
مشکاة الأنوار: ج ٢: ١٠٢، ١١٢، ١٧٨.
مصادقة الإخوان: ج ١: ٦٠.
مصباح الزائر: ج ١: ١٥٩، ١٦٢.
مصباح الشریعة: ج ٢: ٢٠، ٣٥، ٤٣، ١٧٨، ١٨٠، ١٨١، ١٩٠.
مصباح المتهدّد: ج ١: ١٨٠؛ ج ٢: ٤٢، ١٢٠، ١٢٧، ١٧٥، ١٨٢، ١٨٧.
المُصطَفی من سیرة المصطَفی: ج ١: ٨٩.
المصنّف (ابن أبی شیبة الکوفی): ج ١: ٨١.
المصنّف (صنعانی): ج ١: ٩٤، ٢٦٣.
مطلع انوار: ج ١: ١٢٨، ٢٦٦؛ ج ٢: ٩٠، ٩٢.
معادشناسی: ج ١: ٣٦، ٩٦، ١٢٨، ١٧٤، ١٨٠؛ ج ٢: ٢١، ٣١، ٣٣، ٦٢، ٦٣، ١٣١، ١٤٦.
المعارف: ج ١: ٧٤، ٨٨، ٢٦٥.
معانی الأخبار: ج ١: ٩٣، ١٥٩.
المعجم الأوسط: ج ١: ٢٠٣، ١٢٠.
المعجم الكبير: ج ١: ١٦٩.
معدن الجواهر: ج ٢: ٩٩.
معراج السعادة: ج ١: ٦٣.
المغازی: ج ١: ٢٧١، ٢٨٠؛ ج ٢: ٤٠، ٧٣.
مفاتیح الغیب، تفسیر الرازی: ج ١: ٢١٩، ٢٢٨؛ ج ٢: ٢٠٨.

- مفتاح الفلاح: ج ۲: ۱۶۶.
- مفردات ألفاظ القرآن: ج ۱: ۲۳۱؛ ج ۲: ۱۸۷.
- مقتل الحسين (خوارزمی): ج ۱: ۲۸۴.
- مقتل الحسين (مقرّم): ج ۱: ۲۸۴.
- مقتل امیرالمؤمنین: ج ۱: ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱.
- مکارم الأخلاق: ج ۱: ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۵، ۱۶۰.
- المکاسب (شیخ انصاری): ج ۱: ۶۳.
- ملاً نصرالدین: ج ۲: ۸۴.
- الملل و النحل: ج ۱: ۹۷، ۱۰۰، ۲۸۳.
- من لا یحضره الفقیه: ج ۱: ۶۴، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۵۹، ۲۲۹، ۲۴۲؛ ج ۲: ۴۱، ۶۳، ۱۲۷، ۱۷۸.
- المناقب (خوارزمی): ج ۱: ۱۲۰، ۱۶۴.
- مناقب آل ابی طالب، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱: ۹۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۲؛ ج ۲: ۳۶، ۱۴۳.
- منهاج البراعة: ج ۱: ۲۸۰.
- منهاج الیقین: ج ۲: ۱۳۸.
- منیة المرید: ج ۱: ۱۵۹؛ ج ۲: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۵۶.
- المواعظ العددیة: ج ۱: ۱۶۹.
- مواهب الرّحمن: ج ۱: ۲۰۳.
- الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء: ج ۱: ۲۸۴.
- الموطأ: ج ۲: ۱۶۶.
- المؤمن (کوفی اهوازی): ج ۲: ۷۳.
- میزان الاعتدال: ج ۱: ۹۷، ۱۰۰، ۲۸۳.
- المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۱: ۲۱۹؛ ج ۲: ۱۴۹، ۱۸۷.
- نظم درر السّمطین: ج ۱: ۱۶۴.
- نفس الرّحمن فی فضائل سلمان: ج ۲: ۳۱.
- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تثوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش: ج ۲: ۹۳.
- النّهایة: ج ۱: ۲۳۰.
- نورملکوت قرآن: ج ۱: ۳۵، ۴۶، ۴۷، ۷۶، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۳، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۴۱؛ ج ۲: ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲.
- نوروز در جاهلیت و اسلام: ج ۲: ۱۲۸.
- الهدایة الكبرى: ج ۱: ۷۴، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۲۳۶، ۲۸۳.
- هم زیستی مسالمت آمیز در اسلام و حقوق بین الملل: ج ۲: ۱۰۹.
- الوافی بالوفیات: ج ۱: ۹۷، ۲۸۳.
- وسائل الشیعة: ج ۱: ۷۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۵؛ ج ۲: ۴۳، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۶۸.
- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام: ج ۱: ۷۶، ۱۲۸.
- وفیات الأعیان: ج ۱: ۲۶۲.
- وقعة الصفین: ج ۱: ۱۶۷؛ ج ۲: ۱۴۱، ۱۹۸.
- وقعة الطّف: ج ۱: ۲۸۱.
- ولایت فقیه در حکومت اسلام: ج ۱: ۸۲؛ ج ۲: ۴۳، ۱۳۱.
- یهودی سوزی: ج ۲: ۹۹.

فهرست اماکن، قبايل و فرق

- اروپا: ج ۲: ۹۱، ۱۲۶.
- استانبول: ج ۲: ۸۹، ۹۰.
- اسلام، مکتب پیغمبر اسلام، دین، شریعت:
- ج ۱: ۶۲، ۷۰، ۷۲، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۱۲۶*، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵*، ۱۴۶، ۱۴۹ - ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۶، ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۸؛ ج ۲: ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۰*، ۳۱*، ۴۳، ۴۵، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۸۰، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۲۳، ۲۱۸، ۱۸۶، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۳۲.
- مسلمان، مسلمانان، مسلمانها، مسلم، مسلمین، امت [پیامبر]: ج ۱: ۳۴، ۳۵، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۱۳۱، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۶۳*، ۲۷۰ - ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۱؛ ج ۲: ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۴.
- ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۶، ۲۰۰.
- پیشوایان مسلمین، ائمه المسلمین: ج ۲: ۷۵، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷.
- جامعه اسلام، جامعه مسلمانان، جامعه مسلمانان، جامعه مسلمانها، جماعت مسلمین، اجتماعات مسلمین: ج ۱: ۱۵۳؛ ج ۲: ۷۳-۷۶، ۸۰، ۱۵۷.
- علمای اسلام: ج ۲: ۲۲.
- بزرگان مسلمانها: ج ۲: ۸۰، ۱۴۱.
- لشکر اسلام، لشکر مسلمین، لشگریان مسلمین: ج ۱: ۱۲۹، ۲۹۲*، ۳۰۱.
- ملل مسلمان: ج ۱: ۱۲۸*.
- آفریقا: ج ۲: ۹۸.
- افغانستان: ج ۲: ۸۹.
- آمریکا: ج ۲: ۱۲۶.
- انبار: ج ۱: ۱۶۶.

- ۲۶۵؛ ج ۲: *۲۱، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۶۲، ۶۳، ۸۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۸.
 . بزرگان روات شیعه: ج ۲: ۴۲.
 . بزرگان شیعه: ج ۲: ۴۰.
 [تصوّف]
 . رؤسای متصوّفه: ج ۲: ۲۲۳.
 . جزیره العرب: ج ۱: ۸۳.
 . حله: ج ۱: ۱۶۶.
 . خزرج: ج ۱: ۹۱.
 . روم: ج ۲: ۱۰۰.
 . شام: ج ۱: ۱۵۲، ۲۶۱.
 . عراق: ج ۱: ۲۳۵.
 . نهر فرات: ج ۲: ۴۲.
 . حوآب: ج ۱: ۹۳، ۹۴.
 . صفین: ج ۱: ۱۶۶.
 . فلسطین: ج ۲: *۹۲.
 . قریش: ج ۲: ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳.
 . قرشی: ج ۲: ۱۰۰.
 . قم: ج ۱: ۴۶؛ ج ۲: ۸۶.
 . کربلا: ج ۱: ۲۳۴، ۲۳۵.
 . قبر حضرت سیدالشهدا: ج ۲: ۳۹، ۴۲ - ۴۵، ۱۴۳.
 . کوفه: ج ۱: ۱۵۲، ۱۶۴، ۲۵۷؛ ج ۲: ۴۲، ۱۴۲.
 . مسجد کوفه: ج ۱: ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۲؛ ج ۲: ۵۷.
 . مسجد جعفی: ج ۱: ۱۶۴.
 . منزل [ام کلثوم]: ج ۱: ۱۷۱.
 . مادّیون، طبیعیون، زندقه، کمونیست: ج ۱:
- اوس: ج ۱: ۹۱.
 ایران: ج ۲: ۸۹، ۱۰۰.
 بصره: ج ۱: ۹۳.
 بنو عذرة: ج ۲: ۱۴۱.
 بنی اسرائیل: ج ۱: ۲۲۶؛ ج ۲: ۱۰۸، ۱۸۹.
 بنی النضیر: ج ۱: ۲۸۱.
 بنی امیه: ج ۱: ۲۲۶، ۲۲۷، *۲۲۸، ۲۳۱، ۲۵۶، ۲۷۹.
 بنی عباس: ج ۲: ۱۴۲، ۱۴۳.
 بنی قریظه: ج ۱: ۸۹، ۲۸۱، ۲۸۶؛ ج ۲: ۱۳۴.
 بنی مروان: ج ۲: ۱۴۲.
 بنی هاشم: ج ۱: ۲۶۹.
 بهایی ها: ج ۲: ۹۲.
 بیت المقدس: ج ۱: ۱۶۴، ۱۶۳؛ ج ۲: ۹۰.
 پاریس: ج ۲: ۸۹.
 دانشگاه سورین: ج ۲: ۹۰.
 [تسنن]
 . سنّی، سنّی ها، اهل تسنن: ج ۱: ۹۲، ۹۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۵؛ ج ۲: ۲۰، ۲۳، ۱۳۵، ۱۷۷، ۲۰۱.
 . بزرگان اهل تسنن: ج ۱: ۱۶۳، ۲۶۱.
 . سیره نویسان سنّی: ج ۱: ۹۲.
 . مفسرین اهل تسنن: ج ۱: ۲۱۹.
 . سنّی مذهب شافعی معتزلی: ج ۱: ۹۳.
 . بزرگان اهل تسنن: ج ۲: ۱۳۹.
 . تشیع، رافضیه: ج ۱: *۱۲۶، *۱۲۷؛ ج ۲: ۱۰۲، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶.
 . شیعه، شیعیان، شیعه ها، رافضه: ج ۱: ۷۵، ۹۲، ۹۳، *۱۲۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۲.

- ۴۴، ۸۶: ج ۲: ۱۰۶.
- مجوس: ج ۲: ۳۴.
- مدینه: ج ۱: ۸۵، ۹۸، ۱۱۹، ۱۵۹، ۱۷۰، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲*، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۱: ج ۲: ۲۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹.
- حرم مطهر حضرت رسول: ج ۱: ۱۶۴.
- مسجد [النبی]: ج ۱: ۹۷، ۲۰۸، ۲۱۰.
- خانه [حضرت] فاطمه: ج ۱: ۹۵، ۹۷.
- خانه حضرت سجاد: ج ۲: ۴۱.
- مسجد غمامه: ج ۲: ۸۸.
- کراع الغمیم: ج ۱: ۸۵.
- شارع [حضرت] علی بن ابی طالب: ج ۱: ۲۶۶*.
- مشربۀ ام ابراهیم: ج ۱: ۲۶۶، ۲۸۰.
- مراکش: ج ۲: ۹۲.
- مشهد: ج ۱: ۱۱۰.
- مصر: ج ۱: ۲۶۳*؛ ج ۲: ۸۹.
- مکه: ج ۱: ۸۵*، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۵۹، ۱۷۰، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۶۴؛ ج ۲: ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۸۰.
- کعبه، بیت الله الحرام: ج ۱: ۱۷۰، ۱۸۸، ۲۵۴: ج ۲: ۹۲، ۱۲۶، ۱۸۰.
- جمرة عقبه: ج ۲: ۱۵۰.
- عرفات: ج ۲: ۲۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۱.
- منا: ج ۲: ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۰.
- مشعر: ج ۲: ۱۲۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۲۶.
- کوه ابوقبیس: ج ۱: ۱۷۰.
- کوه قُزح: ج ۲: ۱۷۰.
- مسجد الخیف: ج ۲: ۷۴، ۱۵۰، ۱۲۳.
- کوه حرا: ج ۲: ۱۸۰.
- نجف: ج ۱: ۱۱۲؛ ج ۲: ۸۹، ۲۲۳.
- نصرانیت، مذهب نصاری: ج ۲: ۹۰، ۲۰۰.
- نصاری، مسیحی، مسیحیان، نصرانی: ج ۱: ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۸۶، ۸۷، ۱۴۴*، ۲۴۱، ۲۷۰، ۲۷۲: ج ۲: ۲۲، ۳۴، ۹۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۶۹، ۱۹۹.
- همدان: ج ۲: ۸۹.
- هند: ج ۲: ۸۹.
- یمامه: ج ۲: ۱۴۳.
- یمن: ج ۲: ۱۴۳.
- یهودیت، دین حضرت موسی: ج ۲: ۱۰۸، ۱۹۹.
- یهود، یهودی، یهودیان: ج ۱: ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۸۷، ۱۴۴*، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۶: ج ۲: ۳۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۹، ۱۹۹.
- بزرگان یهود: ج ۱: ۸۹.

فهرست منابع و مصادر

القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
نهج البلاغة: شريف الرضى، محمد بن حسين، محقق: صبحي صالح، ١ ج، انتشارات هجرت،
چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، قم - ايران.
نهج البلاغة: شريف الرضى، محمد بن حسين، محقق: محمد عبده، ٤ ج، انتشارات دار المعرفة،
بيروت - لبنان.

* * *

الإتقان فى علوم القرآن: جلال الدين السيوطى، محقق: سعيد المندوب، ١ ج، انتشارات دار
الفكر، چاپ اول، ١٤١٦ هـ. ق - ١٩٩٦ م، بيروت - لبنان.
الإحتجاج على أهل اللجاج: طبرسى، احمد بن على، محقق / مصحح: خراسان، محمد باقر،
٢ ج، انتشارات نشر مرتضى، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ. ق، مشهد مقدس - ايران.
إحياء علوم الدين: غزالي، ابو حامد محمد، محقق: عبدالرحيم بن حسين حافظ عراقى، ٦ ج،
انتشارات دارالكتاب العربى، چاپ اول، بيروت - لبنان.
الإختصاص: مفيد، محمد بن محمد، تحقيق / تصحيح: غفارى، على اكبر و محرمى زرندى،
١ ج، انتشارات المؤتمر العالمى لالفية الشيخ، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق.
إختيار معرفة الرجال (رجال كشى): كشى، محمد بن عمر، تحقيق و تصحيح: محمد بن حسن
طوسى و حسن مصطفوى، ١ ج، انتشارات مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ١٤٠٩ هـ. ق، چاپ اول،
مشهد - ايران.

- ادبیات عامیانه ایران (۱ و ۲): محمدجعفر محجوب، مترجم: حسن ذوالفقاری، انتشارات چشمه، چاپ ششم، ۱۳۹۷ ه. ش، تهران - ایران.
- الأربعون حديثاً: منتجب الدين، على بن عبيد الله بن بابويه الرازي، تحقيق / تصحيح: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، ۱ ج، انتشارات مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق، قم - ایران.
- اربعين در فرهنگ شيعه: آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱۴۳۷ ه. ق، قم - ایران.
- إرشاد القلوب إلى الصواب: ديلمی، حسن بن محمد، ۲ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، قم - ایران.
- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: شيخ مفيد، محمد بن محمد، محقق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۲ ج، انتشارات كنگرة شيخ مفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق، قم - ایران.
- أسباب نزول الآيات: الواحدی النيسابوری، انتشارات مؤسسة الحلبي وشركاه، ۱۳۸۸ ه. ق - ۱۹۶۸ م، قاهرة - مصر.
- الإستبصار فيما اختلف من الأخبار: شيخ طوسی، محمد بن الحسن، محقق: حسن الموسوی الخرساني، ۴ ج، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۹۰ ه. ق، تهران - ایران.
- الاستغاثة: ابو القاسم كوفي، ۱ ج، انتشارات مؤسسة الاعلمي، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه. ش، چاپ اول.
- الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ابن عبدالبرّ، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد، محقق: على محمد البجاوي، ۴ ج، انتشارات دارالجيل، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، بيروت - لبنان.
- أسد الغابة في معرفة الصحابة: الجزري، عز الدين بن الأثير أبو الحسن على بن محمد، انتشارات دار الفكر، ۱۴۰۹ ه. ق / ۱۹۸۹ م، بيروت - لبنان.
- اسرار الآيات: صدر الدين شيرازي، محمد بن ابراهيم، محقق: خواجهي، محمد، انتشارات انجمن اسلامي حكمت و فلسفه، ۱۳۶۰ ه. ش، تهران - ایران.
- اسرار ملكوت: آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد محسن، ۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱۴۳۴ ه. ق، قم - ایران.
- الأصول الستة عشر: عدّه‌ای از علما، ۱ ج، انتشارات دارالشبستري، چاپ اول، ۱۳۶۳ ه. ش، قم - ایران.

- اعراب القرآن: نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد، انتشارات دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- أعلام الدّین فی صفات المؤمنین: ديلمی، الحسن بن أبی الحسن، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليهم السّلام لاحیاء التراث، انتشارات مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- إعلام الوری بأعلام الهدی: طبرسی، فضل بن حسین، ۱ ج، انتشارات اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- الإقبال بالأعمال الحسنة فی ما يعمل مرة فی السنة: ابن طاوس، علی بن موسی، محقق: جواد قیومی اصفهانی، ۳ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ. ق، قم - ایران.
- الله شناسی: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۳ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ چهارم، ۱۴۲۶ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء سلام الله عليها: اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، ۲۵ ج، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ. ق، قم - ایران.
- الأمالی: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱ ج، انتشارات کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ هـ. ش، تهران - ایران.
- الامالی: شیخ طوسی، محمد بن الحسن، تحقیق مؤسسه البعثة، ۱ ج، انتشارات دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، قم - ایران.
- الإمامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء: دینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة، محقق: علی شیری، انتشارات دارالأضواء، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق / ۱۹۹۰ م، بيروت - لبنان.
- امام شناسی: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱۸ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- إمتاع الأسماع: المقریزی، محقق: تحقیق وتعلیق: محمد عبد الحمید النمیسى، ۱ ج، محمد علی بیضون، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. ق - ۱۹۹۹ م، بيروت - لبنان.
- انجيل متی (مصحف اول از مصاحف كتاب عهد الجديد)، ترجمه شده از زبان اصلی یونانی به فارسی، ۱۹۴۹ م، موجود در کتابخانه آیت الله بروجردی (ره).
- أنساب الأشراف: البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، محققین: سهیل زکار، ریاض زرکلی، ۱۳ ج، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، بيروت - لبنان.

- انوار الملکوت**: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمد حسین، مقدمه و ترجمه: سید محمد محسن حسینی طهرانی، ج ۲، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- إيضاح الفوائد فی شرح مشکات القواعد**: حلی، فخرالدین محمد بن حسن بن یوسف، محقق: سید حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهازدی، عبدالرحیم بروجردی؛ ج ۴، انتشارات مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ. ق، قم - ایران.
- إيضاح الفوائد**: ابن العلامة، محقق: السید حسین الموسوی الکرمانی، الشیخ علی پناه الإشتهاردی، الشیخ عبد الرحیم البروجردی، ج ۱، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ. ش، قم - ایران.
- الإيضاح**: الفضل بن شاذان الأزدی، محقق: الحسینی الأرموی المحدث، السید جلال الدین، انتشارات مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ هـ. ش، چاپ دوم، تهران - ایران.
- آیین رستگاری**: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمد حسین، مقدمه و تصحیح: آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ سوم، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- بحار الأنوار**: علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق: جمعی از محققان، ج ۱۱۱، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- البدء و التاریخ**: مقدسی، مطهر بن طاهر، محقق: بور سعید، انتشارات مکتبه الثقافة الدینیة.
- البدایة و النہایة**: الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر، ج ۱۵، انتشارات دار الفکر، ۱۴۰۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی**: طبری آملی، محمد بن أبی القاسم عماد الدین، ج ۱، انتشارات المکتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۳ هـ. ق، نجف - عراق.
- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم**: صفار، محمد بن حسن، محقق / مصحح: کوچه باغی، محسن بن عباس علی، ج ۱، انتشارات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- بوستان سعدی**: سعدی شیرازی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله.
- تاج المواید**: طبرسی، فضل بن حسن، ج ۱، انتشارات دار القاری، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الطبری**: الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر، محقق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ج ۱۱، انتشارات دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- تاریخ المدينة المنورة (أخبار المدينة النبوية): النميري البصري، أبوزيد عمر بن شبة، محقق: فهيم محمد شلتوت، ج ۴، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- تاریخ اليعقوبی: اليعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب، ج ۲، انتشارات دار صادر، بیروت - لبنان.
- تاریخ أهل البيت نقلا عن الأئمة عليهم السلام: ابن ابی الثلج بغدادی، محمد بن احمد، محقق / مصحح: جلالی حسینی، محمد رضا، ج ۱، انتشارات آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۰ ق هـ. ق، چاپ اول، قم - ایران.
- تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی، احمد بن علی، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱۳، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ تمدن: ویل دورانت، مترجمان: احمد آرام، ع. پاشائی، امیر حسین آرمان پور، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم ۱۳۷۲.
- تاریخ خلیفه: خلیفه بن خیاط، أبو عمرو، محقق: فواز، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق / ۱۹۹۵ م، بیروت - لبنان.
- تاریخ گزیده: مستوفی قزوینی، حمد الله بن ابی بکر بن احمد، محقق: نوائی، عبد الحسین، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴ هـ. ش، تهران - ایران.
- تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر، محقق: علی شیری، ج ۷۰، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخنامه طبری: بلعمی، محقق: روشن، محمد، تهران، جلد ۱ و ۲ انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۸ هـ. ق، جلد ۳، ۴ و ۵ انتشارات البرز، چاپ سوم، ۱۳۷۳ هـ. ق، تهران - ایران.
- التحصین فی صفات العارفين: ابن فهد حلی، احمد بن محمد، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ج ۱، انتشارات مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۶ هـ. ق، چاپ دوم، قم - ایران.
- تحف العقول: ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، محقق: علی اکبر غفاری، ج ۱، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تذکرة الاولیاء: عطّار نیشابوری، فریدالدین، محقق: محمد استعلامی، ج ۱، انتشارات زوار، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۶ هـ. ش، طهران - ایران.

- التذكرة الحمدویة: ابن حمدون، محمد بن حسن، محققین: احسان عباس و بکر عباس؛ ۱۰ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اول، ۱۹۹۶ م، بیروت - لبنان.
- تذكرة الخواص: سبط بن جوزی، ۱ ج، انتشارات منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ. ق، قم - ایران.
- تصنيف غرر الحکم و درر الکلم: تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، محقق: مصطفی درایتی، ۱ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ هـ. ش، قم - ایران.
- تفسیر البرهان (البرهان فی تفسیر القرآن): حسینی بحرانی، سید هاشم بن سید سلیمان، ۵ ج، دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم، قم - ایران.
- تفسیر السمرقندی: أبو اللیث السمرقندی، محقق: محمود مطرجی، ۱ ج، انتشارات دار الفکر، بیروت - لبنان.
- تفسیر الصافی: فیض کاشانی، ملامحسن بن شاه مرتضی، محقق: حسین أعلمی، ۵ ج، انتشارات مکتبة الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسیر العیاشی: عیاشی، محمد بن مسعود، محقق: هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسیر الفخر الرازی (المشتهر بالتفسیر الكبير و مفاتیح الغیب): فخر الرازی، محمد بن عمر، مقدمه: خلیل محیی الدین المیس، ۳۴ ج، انتشارات دار الفکر، ۱۴۲۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تفسیر القرآن العظیم: ابن ابی حاتم الرازی، عبدالرحمن بن محمد، محقق: أسعد محمد الطیب، انتشارات دار الفکر، بیروت - لبنان.
- تفسیر القرآن العظیم: ابن ابی حاتم الرازی، عبدالرحمن بن محمد، محقق: اسعد محمد الطیب، انتشارات مکتبة نزار مصطفی الباز، چاپ سوم، ۱۴۱۹ هـ. ق، عربستان.
- تفسیر القمی: قمی، علی بن ابراهیم، محقق: طیب موسوی جزایری، ۲ ج، انتشارات دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تفسیر آیه نور: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمد حسین، مقدمه و تصحیح: آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسیر فرات الکوفی: کوفی، فرات بن ابراهیم، محقق: محمد کاظم، ۱ ج، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، طهران - ایران.

- تقریب المعارف: الحلبي، ابوالصّلاح تقی بن نجم، محقق: فارس تبریزیان، ۱ ج، انتشارات المحقق، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- تنقیح المقال فی علم الرجال: انویسنده: مامقانی، عبدالله، انتشارات مطبوعه المرتضویه، نجف اشرف - عراق.
- تهذیب الأحكام: شیخ طوسی، محمد بن الحسن، محقق: حسن موسوی خراسان، ۱۰ ج، انتشارات دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- التوحید: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، محقق: هاشم حسینی، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸ هـ. ق، قم - ایران.
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، انتشارات دار الشریف الرضی، چاپ دوّم، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ایران.
- جامع الأخبار: الشعیری، محمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات مطبعة حیدریة، چاپ اول، نجف - عراق.
- جامع البیان فی تفسیر القرآن: الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۳۰ ج، انتشارات دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، بیروت - ایران.
- جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد: اردبیلی، محمد بن علی، انتشارات دار الاضواء، بیروت - لبنان.
- جامع السعادات: نراقی، محمد مهدی، محقق: سیّد محمد کلانتر، ۳ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، بیروت - لبنان.
- الجعفریات (الأشعثیات): ابن اشعث، محمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات مكتبة النینوی الحدیثة، چاپ اولف تهران - ایران.
- الجمل و النصره لسیّد العترة فی حرب البصرة: مفید، محمد بن محمد (الشیخ المفید)، محقق: علی میرشریفی، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- جواهر التاریخ: الشیخ علی الکورانی العاملی، ۱ ج، انتشارات دار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۵ هـ. ق - ۲۰۰۴ م.
- جوحي: مجاهد، احمد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ هـ. ق، چاپ سوم.
- الحجة فی القراءات السبع: ابن خالویه، حسین بن احمد، محقق: مكرم، عبدالعال سالم، انتشارات مؤسسه الرساله، بیروت - لبنان.

- الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة: قوام شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، ج ۹، انتشارات دار إحياء التراث، چاپ سوم، ۱۹۸۱ میلادی، بیروت - لبنان.
- حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام: بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، ج ۵، انتشارات مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، قم - ایران.
- حلیة الأولیاء و طبقات الأصفياء: ابونعیم، أحمد بن عبد الله، محقق: حوت، کمال یوسف، ج ۱۱، انتشارات دار أم القرى، قاهره - مصر.
- حیة الحیوان الکبری: دمیری، محمد بن موسی، محقق: بسج، احمد حسن، ج ۲، انتشارات دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- حیات جاوید (شرحی اجمالی بر وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام در حاضرین): آیة الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوم، ۱۴۳۳ هـ. ق، طهران - ایران.
- الخرائج و الجرائح: قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، محقق: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ۳، انتشارات مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- الخصال: ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ هـ. ش، قم - ایران.
- خصائص الوحي المبين: ابن بطریق، ج ۱، انتشارات دار القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- دایره المعارف فارسی: مصاحب، غلامحسین، ج ۳، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۵ هـ. ش.
- الدر المنثور فی تفسیر المأثور: سیوطی، جلال الدین، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴، قم - ایران.
- الدعاء: الطبرانی، محقق: مصطفی عبد القادر عطا، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۳، بیروت - لبنان.
- دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام، و القضايا و الأحكام: ابن حیون المغربي، نعمان بن محمد، محقق: آصف فیضی، ج ۲، انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ. ق، قم - ایران.
- الدعوات (سلوة الحزین): قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، ج ۱، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۷ هـ. ق، ه. ق، چاپ اول، قم - ایران.

- دلائل الإمامة: طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، تحقیق: مؤسسة البعثة، ۱ ج، انتشارات بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- دویبتهای باباطاهر: باباطاهر عریان همدانی.
- دیوان حافظ: حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، محققین: محمد قزوینی و قاسم غنی، ۱ ج، انتشارات زوار، ۱۳۸۵، چاپ چهارم، طهران - ایران.
- دیوان منصور حلاج: حلاج، حسین بن منصور، انتشارات علوی، ۱۳۰۵ هـ. ش، بمبئی - هند.
- ربیع الأبرار و نصوص الأخبار: زمخشری، محمود بن عمر، محقق: مهنا، عبدالامیر، ۵ ج؛ انتشارات موسسه الاعلمی، ۱۴۱۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- رجال الطوسی: ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، رمضان المبارک ۱۴۱۵ هـ. ق.
- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم: علامه بحر العلوم، سید محمد مهدی بن مرتضی، مقدمه و شرح: علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هفتم، ۱۴۲۵ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سیزدهم، ۱۴۲۶ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- رساله نکاحیه (کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین): علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۲۵ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- رسائل الشهيد الثاني (ط - الحديثه): عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، محقق / مصحح: مختاری، رضا و شفیعی، حسین، ۲ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق، قم - ایران.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم: آلوسی، سید محمود، محقق: علی عبدالعلی عطیة، ۱۶ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- روح مجرد: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هشتم، ۱۴۲۵ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة: عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، محقق: سید محمد کلانتر، ۱۰ ج، انتشارات کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.

روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (طبع القديمة): علامه مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، محققین: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی، ۱۴ ج، انتشارات موسسه فرهنگی اسلامی کوشان پور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ایران.

روضه الواعظین و بصیرة المتعظین: فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ۲ ج، انتشارات رضی، چاپ اول، ۱۳۷۵ هـ. ش، قم - ایران.

الروضه فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: ابن شاذان قمی، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل، محقق: علی شکرچی، انتشارات مکتبه الامین، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ. ق، قم - ایران.
الریاض النضرة فی مناقب العشرة: طبری، محب الدین ابی جعفر أحمد بن عبدالله، ۴ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق هـ. ق، چاپ دوم، بیروت - لبنان.

الزهد: کوفی اهوازی، حسین بن سعید، محقق / مصحح: عرفانیان یزدی، غلامرضا، ۱ ج، انتشارات المطبعة العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۰۲ هـ. ق، قم - ایران.

سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار: محدث قمی، عباس، ۸ ج، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، قم - ایران.

السقیفة و فدک: جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز، محقق: محمدهادی امینی، ۱ ج، انتشارات مکتبه نینوی الحدیثه، تهران - ایران.

سنن ابن ماجه: ابن ماجه. قزوینی، محمد بن یزید، تحقیق و ترقیم و تعلیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ۲ ج، انتشارات دارالفکر.

سنن ابی داود: سلیمان بن الاشعث السجستانی، تحقیق: سعید محمد اللحام، ۲ ج، مطبعی انتشارات دارالفکر، الطبعی الاولیچاپ اول، ۱۴۱۰ هـ، المجلدات ۲.

سنن الترمذی: الترمذی، حافظ أبو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، محقق: عبدالوهاب عبداللطیف، ۵ ج، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، انتشارات دارالفکر، بیروت - لبنان.

سنن النسائی: النسائی، ۱ ج، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۳۴۸ هـ. ق - ۱۹۳۰ م، بیروت - لبنان.
سواد و بیاض (مجموعه مقالات): افشار، ایرج، ۲ ج، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۹ هـ. ش، چاپ اول، تهران - ایران.

سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی: صدر واثقی، انتشارات پیام، چاپ دوم.
سیر أعلام النبلاء: الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد، ۲۳ ج، انتشارات مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ۱۴۱۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- السيرة الحلبية: الحلبي، ۳ ج، انتشارات دار المعرفة، ۱۴۰۰، بيروت - لبنان.
- السيرة الحلبية: حلبي شافعي، ابوالفرج، محقق: عبدالله محمد خليلي، ۳ ج، انتشارات دارالكتب العلمية، چاپ دوّم، ۱۴۲۷ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- السيرة النبوية: الحميري المعارفي، عبدالملك بن هشام، محققين: مصطفى السقا، ابراهيم الأبياري و عبدالحفيظ شلبي؛ ۲ ج، انتشارات دارالمعرفة، بيروت - لبنان.
- سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۴۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- شجرة طوبى: الحائري، محمد مهدي، ۲ ج، انتشارات المكتبة الحيدرية، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ هـ. ق، نجف اشرف - عراق.
- شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام: محقق حلي، نجم الدين جعفر بن حسن، محقق: عبدالحسين محمد علي بقال؛ ۴ ج، انتشارات مؤسسة اسماعيليان، چاپ دوّم، ۱۴۰۸ هـ. ق، قم - ایران.
- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام: ابن حيون مغربي، نعمان بن محمد، محقق: محمد حسين حسيني جلالی، ۳ ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- شرح الكافي: مازندرانی، محمد صالح بن احمد، محقق: ابوالحسن شعرانی، ۱۲ ج، انتشارات المكتبة الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۸۲ هـ. ق، طهران - ایران.
- شرح المنظومة: المحقق السبزواری، محقق: حسن زاده آملی، طالبی، مسعود، ۵ ج، انتشارات ناب، ۱۳۷۹ هـ. ش، چاپ اول، تهران - ایران.
- شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی: حسینی طهرانی، سید محمد حسین، مترجم و معلق: حسینی طهرانی، سید محمد محسن، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، تهران - ایران.
- شرح فقراتی از دعای افتتاح: حسینی طهرانی، سید محمد حسین، مترجم و معلق: حسینی طهرانی، سید محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، ۱۴۳۵ هـ. ش، چاپ اول، تهران - ایران.
- شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، محقق: محمد ابوالفضل ابراهيم، ۱۰ ج، انتشارات مكتبة آية الله المرعشي النجفي، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.

- شناخت مسیحیت: باغبانی، جواد، رسول زاده، عباس، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹ ه. ش.
- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: حسکانی، عبید الله بن عبد الله، محقق / مصحح: محمودی، محمدباقر، ۲ ج، انتشارات التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامیوزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق، تهران - ایران.
- الشواهد الربوبية فی المناهج السلوكية: شیرازی، آخوند صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاً صدرا)، با حواشی: حاج ملاً هادی سبزواری، تعلیق و تصحیح و مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، ۱ ج، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ه. ش، مشهد - ایران.
- الصالح: الجوهری، محقق: أحمد عبد الغفور العطار، ۱ ج، انتشارات دار العلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه. ق - ۱۹۸۷ م، بیروت - لبنان.
- صحیح البخاری: البخاری، أبو عبدالله محمد بن اسماعیل، ۸ ج، انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۱ ه. ق، بیروت - لبنان.
- صحیح مسلم: قشیری نيسابوری، مسلم بن حجاج بن مسلم، ۸ ج، انتشارات دارالفکر، بیروت - لبنان.
- الطبقات الكبرى: الهاشمی البصری، محمد بن سعد بن منیع، محقق: محمد عبدالقادر عطا، ۸ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق، بیروت - لبنان.
- عدة الداعي و نجاح الساعي: ابن ابن فهد حلی، احمد بن محمد، محقق / مصحح: موحدی قمی، احمد، ۱ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- العدد القویة المخاوف الیومیة: حلی، رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر، محققین: مهدی رجائی و محمود مرعشی؛ ۱ ج، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ه. ق، قم - ایران.
- علل الشرائع: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین القمی، ۲ ج، انتشارات کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه. ش، قم - ایران.
- عوالی اللثالی العزیزية فی الأحادیث الدیئیة: ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، محقق: مجتبی عراقی، ۴ ج، انتشارات دار سید الشهداء علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه. ق، قم - ایران.
- العین: فراهیدی، خلیل بن احمد، محققین: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، ۸ ج، انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ه. ق، قم - ایران.

- عیون أخبار الرضا عليه السلام: شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين القمي، محقق: مهدي لاجوردی، ۲ ج، انتشارات نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ. ق، طهران - ایران.
- الغارات: ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، محقق: جلال‌الدین محدث، ۲ ج، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۹۵ هـ. ق، قم - ایران.
- الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: امینی نجفی، شیخ عبدالحسین أحمد، انتشارات دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ هـ. ش، چاپ پنجم، طهران - ایران.
- غرر الحكم و درر الكلم: تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، محقق: سید مهدي رجائی، ۱ ج، انتشارات دارالکتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- الفتوح: أبو محمد أحمد بن اعثم الكوفي، محقق: علی شیری، انتشارات، دارالأضواء، چاپ اول، ۱۹۹۱/۱۴۱۱، بیروت - لبنان.
- الفروق في اللغة: عسکری، حسن بن عبدالله، ۱ ج، انتشارات دار الآفاق الجديدة، چاپ اول، ۱۴۰۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الفصول المختارة: مفید، محمد بن محمد، محقق / مصحح: میر شریفی، علی، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- الفضائل: ابن شاذان قمی، ابوالفضل شاذان جبرئیل، ۱ ج، انتشارات رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ هـ. ش، قم - ایران.
- فقه الرضا عليه السلام: حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام: حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- فلاح السائل و نجاح المسائل: سید بن طاووس، علی بن موسی، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ایران.
- قرب الإسناد (ط - الحديثة): حمیری، عبد الله بن جعفر، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱ ج، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الكافي: کلینی، محمد بن یعقوب، محققین: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۸ ج، انتشارات دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، تهران - ایران.

کامل الزیارات: ابن قولویه، جعفر بن محمد، محقق: عبدالحسین امینی، ۱ ج، انتشارات دارالمرتضویه، چاپ اول، ۱۳۵۶ هـ. ش، نجف - عراق.

الکامل فی التاریخ: ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، ۱۳ ج، انتشارات دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵ هـ. ق، بیروت - لبنان.

کتاب الانصاف: ابن سینا، حسین بن عبد الله، انتشارات وكالة المطبوعات، ۱۹۷۸ م، کویت.
کتاب العین: فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۹ ج، انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.

کتاب مکاسب المحرمة و البیع و الخيارات: انصاری، مرتضی (شیخ اعظم)، محقق: گروه پژوهش کنگره شیخ اعظم انصاری، ۶ ج، انتشارات کنگره شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق، قم - ایران.

کتاب سلیم بن قیس الهلالی: هلالی، سلیم بن قیس، محقق: محمد انصاری زنجانی خوئینی، ۲ ج، انتشارات الهادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ. ق، قم - ایران.

الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل: زمخشری، محمود بن عمر، مصحح: حسین احمد، مصطفین؛ ۴ ج؛ انتشارات دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.

کشف الأسرار و عدة الأبرار: میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، محقق: علی اصغر حکمت، ۱۰ ج، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ هـ. ش، تهران - ایران.

الکشف و البیان عن تفسیر القرآن: ثعلبی، احمد بن محمد، ۱ ج، مراجعه و تدقیق: ساعدی، نظیر، محقق: ابن عاشور، ابی محمد، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان.

کفاية الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر: خزاز رازی، علی بن محمد، محقق: عبداللطیف حسینی کوه‌کمری، ۱ ج، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ هـ. ق، قم - ایران.

کفاية الأصول: آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، محقق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۱ ج، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.

الکلمات المکنونة من علوم اهل الحکمة و المعرفة: فیض کاشانی، ملا محمد محسن بن شاه مرتضی، تحت إشراف: محمد امامی کاشانی، تحقیق: علی رضا اصغری، ۱ ج، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، چاپ کنگره فیض کاشانی، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ. ش، طهران - ایران.

- کلیات قاسم انور: انور، شاه قاسم، محقق: نفیسی، سعید، ۱ ج، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۳۷ هـ. ش، تهران - ایران.
- کمال‌الدین و تمام‌النعمه: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، محقق: علی‌اکبر غفاری، ۲ ج، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- کنز العرفان فی فقه القرآن: السیوری، المقداد، محقق: شریف زاده، محمد باقر، البهودی، محمد باقر، انتشارات المكتبة الرضوية، ۱۳۴۳ هـ. ش، طهران - ایران.
- کنز العرفان فی فقه القرآن: المقداد السیوری، محقق: علق علیه المحقق البارح حجة الاسلام الشيخ محمد باقر (شريف زاده) وأشرف علی تصحيحه واخراج أحاديثه محمد باقر البهودی، ۱ ج، انتشارات المكتبة الرضوية، ۱۳۸۴ هـ. ق - ۱۳۴۳ هـ. ش، تهران - ایران.
- کنز الفوائد: کراجکی، محمد بن علی، محقق: عبدالله نعمه، ۲ ج، انتشارات دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- لسان العرب: ابن منظور، محمد بن مکرم، محقق: جمال‌الدین میردامادی، ۱۵ ج، انتشارات دارصادر - دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- لغت نامه دهخدا: دهخدا، علی‌اکبر، ۱ ج، انتشارات روزنه، ۱۳۷۳ هـ. ش، طهران - ایران.
- اللهوف: سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد: ۱ ج، انتشارات جهان، چاپ اول: ۱۳۴۸ هـ. ش، طهران - ایران.
- لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه: مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، ۸ ج، انتشارات مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ. ق، قم - ایران.
- المباحثات: شیخ الرئيس ابن سینا، محقق: بیدارفر، محسن، ۱ ج، انتشارات بیدار، ۱۳۷۱ هـ. ش، چاپ اول، قم - ایران.
- المبسوط فی فقه الإمامية: طوسی، محمد بن حسن، حاشیه نویسن: کشفی، محمدتقی، محقق: محمدباقر بهودی، محمدباقر؛ ۸ ج، انتشارات مكتبة المرتضوية، ۱۳۸۷ هـ. ش، تهران - ایران.
- مثنوی معنوی: بلخی رومی، جلال‌الدین محمد (مولانا)، محقق: سید حسن خوشنویس میرخانی، ۶ ج، ۱۳۷۴ هـ. ق.
- مجمع البحرين: طریحی، فخرالدین بن محمد، محقق: احمد حسینی اشکوری، ۶ ج، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ هـ. ش، طهران - ایران.

- مجمع البيان فى تفسير القرآن: طبرسى، فضل بن حسن، مقدمه: محمد جواد بلاغى، ۱۰ ج، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ هـ. ش، طهران - ايران.
- مجمع التواريخ: مرعشى صفوى، محمد خليل بن داود، مصحح: اقبال آشتياني، عباس، انتشارات طهورى، ۱۳۶۲، تهران - ايران.
- مجمع النورين: أبو الحسن مرندى، چاپ سنگى.
- مجموعه ورام: ورام بن أبى فراس، مسعود بن عيسى، ۲ ج، انتشارات مكتبه فقيه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- المحاسن: برقى، احمد بن محمد بن خالد، محقق: جلال الدين محدث، ۲ ج، انتشارات دار الكتب الاسلاميه، چاپ دوّم، ۱۳۷۱ هـ. ق، قم - ايران.
- المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء: فيض كاشانى، ملامحسن، محقق: على اكبر غفارى، ۸ ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ايران.
- المحيط فى اللغة: إسماعيل (صاحب) بن عباد، محقق / مصحح: آل ياسين، محمد حسن، ۱۱ ج، انتشارات عالم الكتاب، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، بيروت لبنان.
- مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر و دلائل الحجج على البشر: بحراني، سيد هاشم، محقق: عزة الله مولائى همدانى، ۸ ج، انتشارات مؤسسة المعارف الإسلاميه، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ايران.
- مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول: علامه مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، محقق: سيد هاشم رسولى محلاتى، ۲۶ ج، انتشارات دارالكتب الإسلاميه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، طهران - ايران.
- مروج الذهب: المسعودى، على بن الحسين، محقق: اسعد داغر، ۴ ج، انتشارات دارالهجرة، چاپ دوّم، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ايران.
- المزار الكبير: ابن مشهدى، محمد بن جعفر، محقق / مصحح: قيومى اصفهانى، جواد، ۱ ج، انتشارات دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علميه قم، ۱۴۱۹ هـ. ق، چاپ اول، قم - ايران.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: نورى، حسين بن محمد تقى، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۲۸ ج، انتشارات مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، قم - ايران.
- المستدرک: الحاكم النيسابورى، محقق: إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلى، ۱ ج.

- مسند أبي يعلى: أبو يعلى الموصلي، محقق: حسين سليم أسد، ۱ ج، انتشارات دار المأمون للتراث.
 مسند أحمد: أحمد بن حنبل، ۶ ج، انتشارات دار صادر، بيروت - لبنان.
- مشاهير سلماص: مهرزاد صدقياني، محمدرضا، ۱ ج، انتشارات محمدرضا مهرزاد صدقياني،
 ۱۳۷۸ هـ. ش.
- مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: طبرسي، علي بن حسن، ۱ ج، انتشارات مكتبة الحيدريه، چاپ
 دوّم، ۱۳۸۵ هـ. ق، نجف اشرف - عراق.
- مصادقة الإخوان: ابن بابويه، محمد بن علي، محقق / مصحح: الخراساني الكاظمي، سيد علي،
 ۱ ج، انتشارات مكتبة الإمام صاحب الزمان العامة، چاپ اول، ۱۴۰۲ هـ. ق، كاظميه - عراق.
- مصباح الزائر: سيّد بن طاووس.
- مصباح الشريعة: امام صادق عليه السلام، ۱ ج، انتشارات أعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۰ هـ. ق،
 بيروت - لبنان.
- مصباح المتهدّد و سلاح المتعبّد: شيخ طوسي، محمد بن الحسن، ۱ ج، انتشارات مؤسسة فقه
 الشيعة، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- المصطفى من سيرة المصطفى صلى الله عليه و آله و سلم (تلخيص كتاب الصحيح من سيرة
 النبي الأعظم): العاملی، السيد جعفر مرتضى، محقق: حسن حراجلي، ۱ ج، انتشارات المركز
 الإسلامی للدراسات، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ. ق - ۲۰۰۳ م، بيروت - لبنان.
- المصنف: ابن أبي شيبه الكوفي، محقق: تحقيق وتعليق: سعيد اللحام، ۱ ج، انتشارات دار الفكر،
 چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق - ۱۹۸۹ م، بيروت - لبنان.
- المصنف: عبد الرزاق الصنعاني، محقق: حبيب الرحمن الأعظمي، ۱ ج.
- مطلع انوار: علامه آية الله حسيني طهراني، حاج سيّد محمد حسين، مقدمه و تعليقه: سيّد
 محمد محسن حسيني طهراني، ۱۴ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۱ هـ. ق، طهران
 - ايران.
- معادشناسی: علامه آية الله حسيني طهراني، حاج سيّد محمد حسين، ۱۰ ج، انتشارات نور
 ملكوت قرآن، چاپ يازدهم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدّس - ايران.
- المعارف: ابن قتيبة، محقق: ثروت عكاشة، انتشارات الهيئة المصرية العامة للكتاب، چاپ دوم،
 ۱۹۹۲، قاهره - مصر.

- معانی الأخبار: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، محقق: علی اکبر غفاری، ١ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ. ق، قم - ایران.
- المعجم الأوسط: الطبرانی، محقق: قسم التحقيق بدار الحرمین، ١ ج، انتشارات دار الحرمین، ١٤١٥ هـ. ق - ١٩٩٥ م.
- المعجم الكبير: الطبرانی، حافظ أبي القاسم سليمان بن أحمد، محقق: حمدي عبدالمجيد السلفی، ٢٥ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربي، چاپ دوّم، ١٤٠٥ هـ. ق.
- معدن الجواهر و رياضة الخواطر: كراچکی، محمد بن علی، محقق / مصحح: حسینی، احمد، ١ ج، انتشارات المكتبة المرتضوية، ١٣٩٤ هـ. ق، چاپ دوم، تهران - ایران.
- معراج السعادة: ملا احمد نراقی، محقق / مصحح: محمد نقدي، ١ ج، انتشارات مؤسسة دار هجرت، چاپ پنجم، ١٣٧٧.
- المغازی: الواقدي، محمد بن عمر، محقق: مارسدن جونس، ٣ ج، انتشارات مؤسسة الأعلمی، چاپ سوم، ١٤٠٩ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مفاتيح الغيب: قوام شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (صدرالمألهین / ملاصدرا)، محقق: محمد خواجهی؛ ١ ج، انتشارات مؤسسة مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ١٣٦٣ هـ. ش، تهران - ایران.
- مفتاح الفلاح: الشيخ محمد بن الحسين بن عبد الصمد العاملي المعروف بالشيخ بهائي، الناشر، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات - بیروت، ج ١.
- مفردات الفاظ القرآن: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، محقق: صفوان عدنان داوودی، ١ ج، انتشارات دارالقلم - الدر الشامیة، چاپ اول، ١٤١٢ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مقتل الحسين عليه السلام: الخوارزمی، موفق بن أحمد، محقق: محمد سماوی، ٢ ج، انتشارات أنوار الهدی، چاپ دوّم، ١٤٢٣ هـ. ق، قم - ایران.
- مقتل الحسين عليه السلام: مقرّم، عبدالرزاق، ١ ج، انتشارات موسسه الخرسان للمطبوعات، ١٤٢٦ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مكارم الأخلاق: طبرسی، حسن بن فضل، ١ ج، انتشارات شریف رضی، چاپ چهارم، ١٤٢٦ هـ. ق، قم - ایران.
- ملا نصر الدين: قلی زاده، جلیل محمد، محقق: قشمی، محسن، ١ ج، انتشارات ثالث، ١٣٧٦ هـ. ش، چاپ سوم، تهران - ایران.

- الملل و النحل**: شهرستانی محقق: محمد بدران، ۲ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ هـ. ش ش، قم - ایران.
- من لا یحضره الفقیه**: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، محقق: علی اکبر غفاری، ۴ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- مناقب آل اَبی طالب علیهم السَّلام**: ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۴ ج، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ. ق، قم - ایران.
- مناقب اهل بیت علیهم السلام**: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مقدمه و تصحیح: آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۹ هـ. ق، قم - ایران.
- المناقب**: خوارزمی، موفق بن احمد، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ هـ. ق، چاپ دوم، قم - ایران.
- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة**: هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، مترجم: حسن زاده آملی، حسن و، کمره ای، محمد باقر، محقق / مصحح: ابراهیم میانجی، ۲۱ ج، انتشارات مکتبه الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ هـ. ق، تهران - ایران.
- منیة المرید فی ادب المفید و المستفید**: العاملی، شیخ زین الدین بن علی (شهید ثانی)، تحقیق: رضا مختاری، ۱ ج، انتشارات مکتب الإعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- المواعظ العددیة**: الحسینی العاملی، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، ۱ ج، انتشارات طلیعة النور، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ. ش، قم - ایران.
- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن**: موسوی سبزواری، عبدالاعلی، ۱۱ ج، انتشارات دفتر سماحه آیت الله العظمی السبزواری.
- الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء سلام الله علیها**: اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، ۲۵ ج، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ. ق، قم - ایران.
- الموطأ**: الإمام مالک، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، ۲ ج؛ انتشارات دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۶ هـ. ش، بیروت - لبنان.
- المؤمن**: الشيخ الحسين بن سعيد الكوفي الاهوازي، تحقیق و نشر: مدرسة الامام المهدي عليه السلام قم المقدسة، همراه با كتاب التمهيص، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ. ق.

میزان الاعتدال فی نقد الرجال: الذهبی، محمد بن أحمد بن عثمان، ۴ ج، انتشارات دار المعرفه، بیروت - لبنان.

میزان الاعتدال: الذهبی، محقق: علی محمد البجاوی، ۱ ج، انتشارات دار المعرفه، چاپ اول، ۱۳۸۲ هـ. ق - ۱۹۶۳ م، بیروت - لبنان.

المیزان فی تفسیر القرآن: علامه طباطبائی، حاج سید محمدحسین، ۲۰ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.

نظم در السمطین: الزرنندی الحنفی، محمد، ۱۳۷۷ هـ. ش، چاپ اول.

نفس الرحمن فی فضائل سلمان: میرزا حسین النوری الطبرسی، محقق: جواد القیومی الجزه‌ای الاصفهانی، انتشارات مؤسسه الآفاق، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق - ۱۳۶۹ هـ. ش.

نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین: طباطبائی، محمد محیط، خسرو شاهی، سید هادی، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۵۰ هـ. ش، چاپ اول.

نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.

النهاية فی غریب الحدیث و الأثر: ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، محقق: طنحی، محمود محمد، ۵ ج، انتشارات موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ هـ. ش.

النهاية فی غریب الحدیث و الأثر: ابن الأثیر، مجدالدین أبی السعادات المبارک بن محمد الجزری، محققین: طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطنحی؛ ۵ ج، انتشارات المكتبة الاسلامیة لصاحبها الحاج ریاض الشیخ.

نور ملکوت قرآن: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.

نوروز در جاهلیت و اسلام: آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدمحسن، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۵ هـ. ق، طهران - ایران.

الهدایة الكبرى: خصیبی، حسین بن حمدان، ۱ ج، انتشارات البلاغ، ۱۴۱۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.

همزیستی مسالمت آمیز در اسلام و حقوق بین الملل: کریمی نیا، محمد مهدی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶ هـ. ش.

الوفی بالوفیات: الصفدی؛ محققین: الأرنأؤوط، احمد، ترکی مصطفی؛ ۲۹ ج، انتشارات دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- وسائل الشیعة: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۳۰ ج، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱ ج، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ابن خلکان، محقق: إحسان عباس، ۷ ج، انتشارات دارالثقافة، بیروت - لبنان.
- وقعة الطّف: ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، محقق: محمد هادی یوسفی غروی، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- وقعة صفین: نصر بن مزاحم، محقق: عبدالسلام محمد هارون، ۱ ج، انتشارات مکتبه آية الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- ولایت فقیه در حکومت اسلام: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.

آثار منتشره

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام تشیع

آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:

رسالة طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان اربعین در فرهنگ شیعه

اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله

اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً

مقدمه و تعلیقات بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تعلیقات بر «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی

مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مَهْدَب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواظب): از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تصحیح آیین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

حیات جاوید: شرحی بر وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام در حاضرین گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

مقدمه و تعلیقات بر **سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

عنوان بصری

مهر تابناک

مقدمه و ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

نوروز در جاهلیت و اسلام تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام
مقدمه و تصحیح «**سالک آگاه**: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

نفحات انس: انسان کامل در فرهنگ شیعه

فقاہت در تشیع نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

مقدمه و تصحیح «**شرح فقراتی از دعای افتتاح**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تصحیح «**شرح فقراتی از دعای ابوحمزہ ثمالی**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تصحیح «**مبانی تشیع**: ابحاث اعتقادی» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تصحیح «**مناقب اهل بیت علیهم السلام**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

آموزه های معرفت: شرح دعای ابوحمزہ ثمالی

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

رساله عمره مفرده: بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده

مقدمه و تصحیح «**مبانی اخلاق در آیات و روایات**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

«**مباحث فقهی**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

سیره صالحان در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی

۱. تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامهٔ سلسله مباحث «انوار الملکوت» می‌باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی‌هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیدهٔ آن را در جُنگ‌های خود ثبت نموده بودند. این دست‌نوشته‌ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی و اخلاقی آیهٔ مبارکهٔ نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ در مسجد قائم طهران می‌باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه‌ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - به زیور طبع آراسته گردیده است.

شرح فقراتی از دعای افتتاح: کتاب حاضر، حاصل ده جلسهٔ برجای مانده از فرمایشات حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - در شرح دعای شریف افتتاح است، که در شب‌های ماه مبارک رمضان در جمع رفقا و شاگردان سلوکی خویش، به شرح و تبیین اسرار و نکات عرفانی و توحیدی این دعای عالیة‌المضامین پرداخته بودند.

شرح فقراتی از دعای ابوحمزه ثمالی: این کتاب شرح و ترجمه‌ای است شیوا و دلنشین با محتوای عرفانی - اخلاقی پیرامون دعای شریف ابوحمزه ثمالی، که حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در شب‌های ماه مبارک رمضان در مسجد قائم ایراد فرموده بودند، که پس از تصحیح و تحقیق، در دو مجلد تبویب گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت‌نامهٔ معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی‌هایی است که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - طی سالیان متمادی برای اعزه و أحبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید بیان فرمودند، که شرح مبسوط آن تحت عنوان *اسرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

آموزه‌های معرفت: این اثر شرح دعای عظیم الشان ابوحمزه ثمالی می‌باشد که مؤلف محترم طی سالیان متمادی برای طالبین معرفت ایراد فرموده‌اند و در آن به شرح و تفسیر مضامین عرش بنیان دعا و تشریح موانع سیر و تبیین وضعیت و اوصاف بندگان و کیفیت ربط بین خلاق و پروردگار در مقام عبودیت پرداخته‌اند.

۲. اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک إلی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده‌شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - به زیور طبع آراسته گردیده است.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می باشد که در مناسبت‌های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده‌اند، که به همراه مقدمه و تعلیقات و تصحیحات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - به زیور طبع آراسته گردیده است.

مبانی اخلاق در آیات و روایات: این کتاب در دو مجلد مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - در طرح مبانی اخلاقی می باشد که در زمینه تفسیر آیات قرآن و همچنین سایر متون دینی در مناسبت‌های مختلف ایراد شده است. این اثر به همراه مقدمه حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس سره - به زیور طبع آراسته گردیده است.

فلسفه و عرفان و کلام

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مدّ نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است، که در سه مجلد به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلی الله است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامة علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است که

به جهت تبیین و توضیح بیشتر حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

مبانی تشیع: این اثر حاصل ۸ مجلس از بیانات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در باب مباحث اعتقادی تشیع می باشد که طی آن برخی از مباحث کلامی مانند جبر و اختیار و خیر و شرّ و ... از منظر عارفان الهی بیان گردیده است.

سیره صالحان: مجموعه محقق و منقح ۱۶ جلسه از بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس سره - پیرامون حجّیت فعل و کلام اولیای الهی و منجزیت آن نسبت به دیگران که در سال ۱۴۳۲ هجری قمری بیان گردیده است.

۴. فقه و اصول

رسالة طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسئله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاہت و اجتهاد، که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخها نموده‌اند.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

ترجمه صلاة الجمعة: این کتاب توسط مجمع تحقیق مکتب وحی، تحت اشراف معلق محترم منتشر شده است.

رساله اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمیٰ شیخ حسین حلّی در حوزه علمیه نجف، به تحریر حضرت آیه الله العظمیٰ علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می‌باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق، متحیرکننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده‌اند.

این کتاب با عنوان *الدّر النضید فی الاجتهاد و التقلید* به عربی نیز منتشر شده است.

فقاہت در تشیع: اساس و بنیان این کتاب عبارت است از خاتمه ای که مؤلف محترم بر کتاب اجتهاد و تقلید والد مکرشان نگاشته‌اند، که بنا بر اهمیت موضوع به صورت کتابی مستقل با مقدمه ای مفصل در باب شرایط مرجعیّت و افتاء و وظایف مراجع تقلید تدوین گردیده است. کتاب حاوی دیدگاه اهل معرفت در این باب است.

نوروز در جاهلیت و اسلام: این اثر تحقیقی است پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام، که مؤلف محترم از منظر عقل و شرع و براساس مبانی و مطالب والد بزرگوارشان، به تحلیلی شیوا و جامع درباره نوروز و بدعت‌های وارده در دین مقدّس اسلام پرداخته‌اند.

رساله عمره مفرده: این رساله درباره عدم مشروعیت تکرار عمره مفرده در کمتر از یک ماه می‌باشد، که حاصل بیانات مؤلف محترم در درس خارج فقه بوده است.

مباحث فقهی: این کتاب شریف، متن جلسات سخنرانی حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در مسجد قائم طهران می‌باشد که در آن با بیانی شیوا و دلنشین برخی از احکام مبتلابه فقهی را برای نمازگزاران و سالکان راه خدا تبیین نموده‌اند.

۵. تاریخی و اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده است که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهدا علیه السلام است. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

مناقب اهل بیت علیهم السلام: این اثر شامل ۷ مجلس از بیانات گهربار حضرت آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در باب مناقب اهل بیت، به خصوص امیرالمؤمنین و امام هادی علیهم السلام است که طی آن شمه‌ای از تاریخ و خصوصیات آن حضرات بیان شده است.

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم: این اثر حاصل مجالس مؤلف محترم در بیان تاریخ اسلام با رویکرد تحلیل و بررسی تاریخ پیامبر اکرم و تأثیر آن بر نگرش انسان به معارف

شریعت می‌باشد، که در زمان حیات والد معظّمشان، حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - ایراد شده و در دو مجلد تبویب گردیده است.

۶. یادنامه و تذکره

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است. این کتاب با عنوان *الشمس المنیره* به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - به مناسبت‌های مختلف از شمه‌ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید علی قاضی طباطبائی - قدس الله نفسه الزکیة - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده‌اند، که این مطالب ارزنده در مجموعه‌ای جمع‌آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گرفته است.

نفحات انس: این نوشتار بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - در تبیین شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حدّاد - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد، که به طرح دقیق آموزه‌های اصیل عرفانی، به خصوص بحث انسان کامل و حجّیت سیره و فعل ولیّ مطلق الهی و ملازمت روحی و معیت او با ائمه اطهار علیهم السلام می‌پردازد.

۷. دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و موبّ در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - طبع گردیده است. **أهمّ مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:**

جلد اوّل: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوّم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوّم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علما و شخصیت‌های تأثیرگذار.

- جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.
- جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.
- جلد ششم: اجازہ نامہ های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.
- جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.
- جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).
- جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).
- جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.
- جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).
- جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.
- جلد چهاردهم: فهارس عامه این موسوعه (آیات، روایات، اشعار، اعلام و...).

نرم افزار

- آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - و حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - را شامل می‌شود.
- کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی - رضوان الله علیه - و مجموعه تألیفات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - می‌باشد.